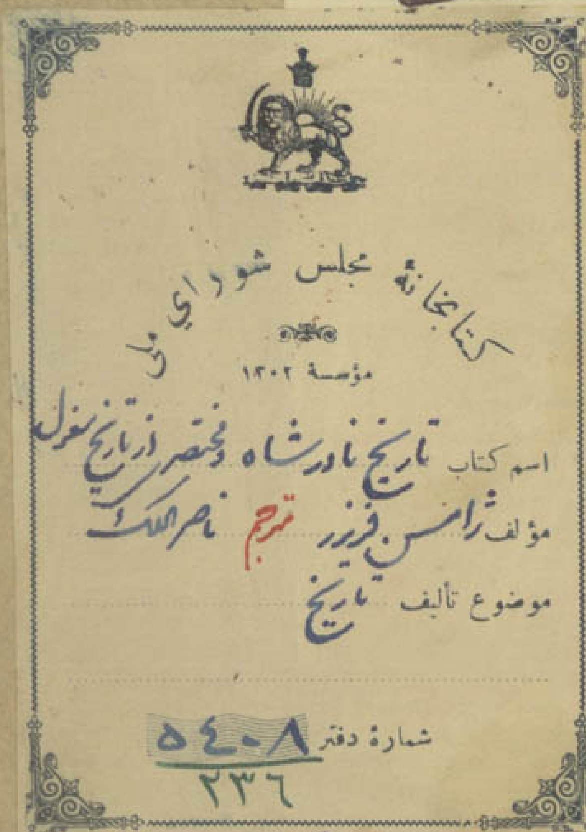
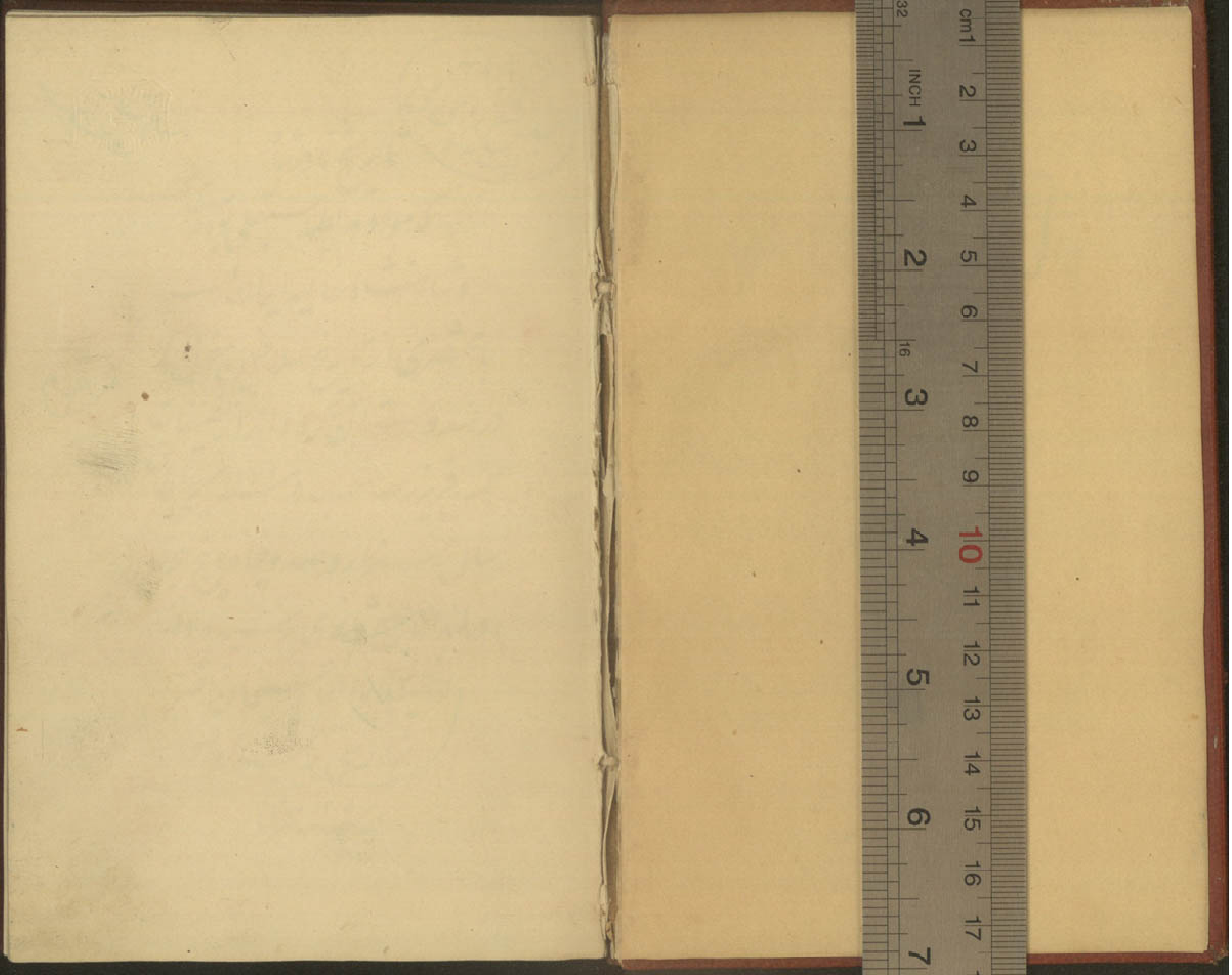
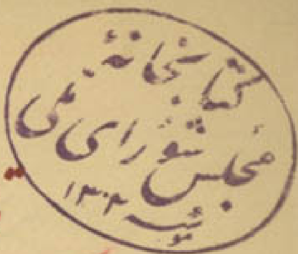

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
تأسیس ۱۳۰۲


کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
مؤسسهٔ ۱۳۰۲
اسم کتاب تاریخ نادرشاه مختصر از تاریخ مغول
مؤلف ژانس فریزر مترجم ناصرالملک
موضوع تألیف تاریخ
شمارهٔ دفتر ۵۴۰۸
۲۳۶







۶۹

تاریخ نادرشاه

که موسوم بطهماسبقلی بوده است
وشاهنشاه حالیه ایران است
با مختصری از تاریخ سلاطین مغول که
در هندوستان سلطنت کرده اند از تصنیفات
جمس فریزر صاحب در سنه ۱۷۴۲ مسیحی مطابق
سال هزار و صد و پنجاه و پنج هجری
در لندن بطبع ثانوی رسیده و از
انگلیسی جناب ابوالقاسمخان ناصر الملک
بفارسی ترجمه کرده اند
در سنه ۱۳۰۵ هجری

دیباچه کتاب که جمس فریزر صاحب مصنف نوشته

بسم الله الرحمن الرحیم

از آنجا که این قبیل تصنیفات همیشه مطبوع عامه است در اقدام بنوشتن این کتاب عذرخواهی لازم نخواهد بود ولی لازم است مطالعه کنندگان بدانند که نهایت جد و جهد را بعمل آورده ام که بدون تحقیق چیزی را ذکر نکنم و برای اینکه معلوم شود وسائل اطلاعات من چه بوده است این مختصر را در دیباچه مینگارم

خلاصه تاریخ مغول از روی جلد ششم روضة الصفا و قعات بابری مآثر جهانگیری پادشاهنامه تاریخ عالمگیری و غیره نوشته شده است و صورت این کتب در آخر کتاب مسطور است و با این کتب تواریخ

[illegible]

مشرق زمین که برای نوشتن این تاریخ جمع کرده ام امید دارم صحت آن محل تردید نباشد قصص راجع باوضاع سلطنت مغول در هندوستان قبل از ورود قشون ایران و اسبابیکه نادرشاه را برفتن هندوستان واداشت از روی یک نسخه خط ایرانی ترجمه شده است نسخه مزبور را هوم فریزکول امین کارخانه انگلیس در پطنه برای دکتر میده فرستاده است در اینکه وقایع مسطوره درین نسخه صحیح است شکی نیست زیرا که خود من شش از ده سال در هندوستان مانده و در اواخر مدت سال متصل با بعضی ایرانیها و مغولها در آنجا مراوده و مکاتبه داشته ام و اغلب از قشون کشی نادرشاه مذاکره میکردیم

اما تفصیل اوایل حال نادرشاه از یک نفر شخص محترمی که حالا در انگلستان است بمن رسیده و خود او سالها در ایران اقامت داشته زبان فارسی میداند

و کمر با نادر شاه ملاقات کرده است

روزنامه وقایع و احوال بعد از ورود نادرشاه را بهندوستان و کارهائیکه

در آنجا کرده است و نوشته تفویض بعضی از ممالک هندوستان را بنادرشاه

منشی ربنه خان را برای میرزا مغول پسر علیمحمد خان با محمد آباد فرستاده بود چون

رابطه دوستی میان آنها بود روزنامه مزبور را بانها

خلاصه تاریخ سلاطین مغول که در هندوستان سلطنت کرده اند و از ذکر امیر تیمور گورکان شروع میشود

امیر تیمور

پسر امیر طرغای خان و تکینه خاتون در ششم ماه آوریل سنه ۱۳۳۶ در زمان حکمرانی مطابق سنه ۷۳۶ هجری

غازان خان متولد شد مولد او شهر کش معروف بشهر سبز در یک منزلی سمرقند

واقع است در نهم آوریل سنه ۱۳۷۰ در شهر بلخ بتخت سلطنت جلوس نمود مطابق سنه ۷۷۲ هجری

و در آنوقت سی و پنج سال از عمرش گذشته بود در ظرف سی و پنج سال

و یازده ماه و پنج روز از ایام سلطنت بهترین قسمت روی زمین را مسخر کرد

و چنان فتوحات بزرگ نمود که مانند آن کسی نشنیده و ندیده بود

ماوراء النهر و بدخشان و خوارزم و ترکستان و زابلستان و

کابل و غور و تمام آسیای صغیر و شام و مصر را بغلبه گرفت

مطابق سنه ۸۰۰ هجری — و هندوستان را تا دهلی بحیطه تصرف آورد در سنه ۱۳۹۸ بسمت هندوستان

لشکر کشید و در شانزدهم دسامبر همان سال سپاهی قریب صد هزار

بود بفیروزی به پای تخت دهلی نزول اجلال داد ولی از آنجا

که تسخیر تمام هندوستان مشکل بود حفظ آن را بعد از انقیاد مشکلتر دید

عطف عنان بجانب عثمانی نمود سه سال و شش ماه بعد از فتح دهلی

سنه ۸۰۴ هجری — در اواخر سنه ۱۴۰۱ با لشکری مرکب از دویست هزار سوار بر ایلدرم

سنه ۸۰۵ هجری — بایزید پسر سلطان مراد خان تاخت در هجدهم ژانویه سنه ۱۴۰۲

در دشت انگوریه در گالاطیا بر او و بر سپاه متجاوزش غالب آمد

در شب نوزدهم بایزید و پسرش موسی را اسیر کرد بعد از این

جنگ تمام آسیای صغیر بقید اطاعت او در آمد و در مکه و مدینه

سنه ۸۰۸ هجری — خطبه بنام تیمور خواندند روز چهارشنبه هشتم فوریه سنه ۱۴۰۵ در [illegible]

بلاز.

بجانب ختا لشکر کشیده درگذشت نعش او را از قریه اطرار که

هفتاد و پنج فرسخ بسمرقند مسافت دارد بشهر سمرقند آوردند و در مدفنی

که خود بنا نهاده بود بخاکش سپردند عمر این پادشاه هفتاد سال و یازده

ماه و پنج روز بود از اولاد تیمور جهانگیر میرزا پسر نخست و در حیات

سنه ۷۹۶ هجری — پدر در سمرقند سنه ۱۳۷۴ (سنه ۷۷۶ هجری) وفات یافت شیخ عمر میرزا نیز در سنه ۱۳۹۴

پسر چهارم کشته شد میرزا میرانشاه در سنه ۱۳۶۷ مطابق سنه ۷۶۹ هجری

متولد و در نهم آوریل سنه ۱۴۰۸ مطابق سنه ۸۱۱ کشته شد

شاهرخ میرزا

بعد از پدر سلطنت یافت چهل و سه سال و چهار ماه فرمان روا بود

سنه ۸۵۱ هجری — و در ماه مارس سنه ۱۴۴۷ سن هفتاد و دو و این جهان را بدرود گفت سلطان

محمد میرزا پسر میرزا میرانشاه با برادر خود میرزا خلیل در سمرقند بودند

و در زمان سلطنت شاهرخ وفات یافتند تاریخ تولد و وفات آنها
در تواریخ معتبر ضبط نشده است

سلطان ابوسعید میرزا

سنه ۸۲۱ هجری پسر سلطان محمد میرزا در سنه ۱۴۲۷ متولد شد بیست و پنج سال از عمرش گذشته
سنه ۸۷۴ هجری بود که بر تخت سلطنت نشست در هیجدهم ماه مه سنه ۱۴۶۹ کشته شد هیجده
سال سلطنت و چهل و سه سال زندگانی کرد

عمر شیخ میرزا

سنه ۸۶۰ هجری پسر چهارم سلطان ابوسعید میرزا در سنه ۱۴۵۶ در سمرقند متولد شد بعد از
سنه ۹۰۰ هجری پدر فرغانه و خوقند و اتروشنا را متصرف کرد در هفتم ماه ژوئن سنه ۱۴۹۴
وفات یافت عمرش سی و نه سال بود

ظهیر الدین محمد بابر
پسر عمر شیخ میرزا

پسر عمر شیخ میرزا بهترین تاریخ سلطنت او وقایع بابری است که خود
سنه ۸۸۸ هجری تصنیف کرده است در چهاردهم فوریه سنه ۱۴۸۳ متولد و در هشتم ژوئن
سنه ۹۰۰ هجری سنه ۱۴۹۴ بسن یازده سالگی در اندجان بر تخت نشست در ماوراءالنهر
با شیبان خان اوزبک غالباً در جنگ بود کابل و قندهار و بدخشان
و غزنین و مضافات آنها را متصرف کرد پنج مرتبه بهندوستان لشکر کشید
سنه ۹۳۳ هجری چهار مرتبه بانیل مقصود مراجعت نمود دفعهٔ پنجم در اول ماه مه سنه ۱۵۲۶
نزدیک قریهٔ پانیپت با سلطان ابراهیم لودی جنگید و با دوازده
هزار نفر بر سپاه دشمن که از صد هزار متجاوز بود و هزار فیل جنگی همراه
داشت غالب آمد تمام آن مملکت را باستثنای دکن و گجرات
و بنگاله متصرف کرد یازده ماه و پنج روز بعد از این جنگ بر رانا سنگاه
قویترین تاجداران هندوستان بود حمله برد و بر سپاه بیشمار و فیلهای

سنه ۹۳۷ هجری جنگی او غالب آمد در بیست و پنجم ماه دسامبر سنه ۱۵۳۰ در چهار باغ نزدیک
آگره کنار رود جمنا درگذشت در کابل مدفون شد عمرش چهل و
نه سال و چهار ماه و یک روز سلطنتش سی و هفت سال و هشت ماه و ده روز بود.

نصیر الدین محمد همایون

سنه ۹۱۴ هجری پسر ظهیر الدین محمد بابر در چهارم مارس سنه ۱۵۰۸ در قلعه کابل متولد
سنه ۹۳۷ هجری و در بیست و هشتم دسامبر سنه ۱۵۳۰ در آگره بر تخت نشست در زمستان
سنه ۹۴۱ هجری سنه ۱۵۳۴ بعزم تسخیر قلعه مالوه و گجرات حرکت کرد سلطان بهادر
بعد از آنکه در جنگ با همایون مغلوب شد بمندو گریخت تعاقبش کرد
از آنجا بچانپانیر و از چانپانیر به کمبایت و از کمبایت بدیو گریخت
همایون چندی در کمبایت اقامت نمود پس از آن مراجعت کرد
سنه ۹۴۵ هجری در سنه ۱۵۳۵ مالوه و گجرات را بقید اطاعت درآورده در سنه ۱۵۳۸
بنگاله را

بنگاله را مسخر کرد در سال ۱۵۳۹ قبل او روی بانحطاط گذاشت سنه ۹۴۶ هجری
و شیر خان افغان او را از مملکتش بیرون کرد مدت پنج سال و پنجاه
و پانزده روز را بانجال گذرانید تفصیل این واقعه و پذیرائی همایون
در ایران و حمایت شاه طهماسب پسر شاه اسمعیل از او در تاریخ
اکبر نامه و پادشاهنامه و طبقات اکبر شاهی و تاریخ عالم آرا
و منتخب التواریخ کاملا مسطور است ایراد آن در اینجا موجب
تطویل است بالاخره همایون در اول سپتامبر سنه ۱۵۴۵ سنه ۹۵۲ هجری
قندهار را از چنگ میرزا عسکری نایب میرزا کامران بیرون آورد
و در شانزدهم نوامبر سنه ۱۵۴۵ کابل را از میرزا کامران گرفت سنه ۹۵۲ هجری
و در بهار سنه ۱۵۴۶ میرزا سلیمان را که در بدخشان آغاز طغیان نموده سنه ۹۵۳ هجری
بر حکمرانی مستقل شده بود مغلوب و بدخشان را بقید اطاعت درآورد

مطابق سنه ۹۶۲ هجری در اوایل دسامبر سنه ۱۵۵۴ از کابل بعزم هندوستان حرکت کرد
سنه ۹۶۳ هجری و در بیست و دویم فوریه سنه ۱۵۵۵ بلاهور آمد در بیست و ششم مه همان سال
بسرهند رفت و در بیستم ژون با سکندر سور جنگید و او را مغلوب
ساخت سکندر سور داماد شیرخان اسم صحیح او احمد بود در زمان
سلیم خان حکومت پنجاب داشت بعد از سلیم خان دم از استقلال زد
و بر تمام مملکت مابین رود خانه سند و گنگ فرمانروا گردید و نام خود را
سنه ۹۶۳ هجری اسکندر گذاشت و در بیست و چهارم ژانویه سنه ۱۵۵۶ همایون از جهان
درگذشت و در کنار رود جمنا مدفون گردید چهل و نه سال و چهار ماه و
ده روز زندگانی و بیست و پنج سال و ده ماه و پنج روز سلطنت کرد

جلال الدین محمد اکبر

سنه ۹۴۹ هجری پسر نصیر الدین محمد همایون در پانزدهم اکتبر سنه ۱۵۴۲ تولد یافت مولد او

قلعه

قلعه امرکوت است در چهاردهم فوریه سنه ۱۵۵۶ در کالانور لاهور سنه ۹۶۳ هجری
تاج سلطنت بسر گذاشت و در آن وقت سیزده سال و چهار ماه
از عمرش گذشته بود معاصرین او را پادشاه عظیم الشان و
نیکو کردار شمرده اند بلندی کوکب اقبالش نیز از فتوحات
او هویدا و ظاهر است تقریبا تمام هندوستان را بقبضهٔ اطاعت
در آورد تفصیل این فتوحات در اکبرنامه که ابو الفضل دبیر و وزیر
آن پادشاه بوده تصنیف نموده و در طبقات اکبر شاهی و منتخب
التواریخ مسطور است ظاهرا از یک عقیده مذهبی ثابت قدم نبود
و بنابرین متتابعین تمام ادیان از تعرض آسوده بوده اند در سنه ۱۵۸۲ سنه ۹۹۰ هجری
اکبرشاه نامه بپادشاه پرتغال نوشت و خواهش نمود که ترجمهٔ انجیل و تورات را
بعربی و فارسی برای او بفرستند و شخص عالمی هم برای تعلیم مذهب عیسوی

همراه کشیش موسوم به ژرم دمینو گزاویه که با سنط فرانسیس گزاویه معروف

نسبت داشت فرستاده شد این کشیش در سنه ۱۶۰۲ زبان فارسی آموخته بود سنه ۱۰۱۱ هجری

ترجمه از انجیل بدین زبان بسلطان مغول تقدیم کرد برای آنکه ترجمه با کرسی

خوشتر آید تغییر انجیل را نیز با ترجمه قرین کرد شاید بعضی از مطالعه کنندگان را

اطلاع برین نامه مطلوب باشد لهذا ترجمه تحت اللفظ آن نگاشته میشود

ترجمه نامه شاهنشاه بفرمانفرمای فرنگ که از زبان انگلیسی

مجدداً بزبان فارسی ترجمه شده است

حمد و سپاس مالک الملک حقیقی را سزاست و شایسته انفصام از ساحت مملکتش بیرون و از

حادثه انهدام بنیان سلطنتش مصون است بسیط زمین و محیط آسمان کمترین قسمتی

از عوالم خلقت اوست و فضای غیر متناهی زاویه محقری از مصنوعات حکمت او تعالی

خلق عالم را بعضهم فوق بعض مصور نمود و آسایش بنی آدم را بداناش سلاطین

عدالگستر

عدالگستر مقرر فرمود قادریکه در نهاد انسان عشق و محبت را گذاشت

و بقای نوع ایشان را منوط باجتماع و تمدن داشت

و در هر زمان معدودی بروح پر فتوح گروه پیامبران که تبلیغ رسالت

نموده و بصراط مستقیم دلالت فرموده اند

بر روان دانشوران هر عالم اسرار خلیقه و کاشف دقایق طبیعیه اند

پوشیده نیست که درین نشأه ناسوت که نمونه عالم لاهوت علت

غائی خلقت عشق و محبت و بنیان آن میل و مودت است بر هر دلی

که شعاع محبت نتابد حلیه بقا و نباید پوشیده و از ظلمت فنا و نابود و ارهید

هرگز نمیرد دلی که دلش زنده شد بعشق و چه فرق این محبت و وداد میان سلاطین

با عدل و داد خوش اقبال است زیرا که مراوده آنها باهم سبب آسایش

بنی آدم است از این سبب اعلیحضرت که مکنون ضمیر ما این بوده است در تجدید علایق محبت

دو دولت و تشیید مبانی یگانگی و اتحاد مابین عباد نمائیم خصوصا با سلاطین
عظام که اساطین دوام عالم و نقاوه دودمان حضرت آدمند بویژه
با اعلیحضرت پادشاهی که از انوار حکمت سینه اش فسیح و از عقاید
سنیه اش احیاء ملت مسیح گردیده و ذات ملکوت صفاتش مستغنی
از توصیف و توشیح است و بواسطه قرب جوار با این پادشاه
نامدار عقد مودت از اهم امور روزگار است و چون ملاقات شخصی
بسبب موانع عدیده و ملاحظات پسندیده از مشکلات است موقوف به
سفرای معتمد و مراسلات مودت آیات می توان ملاقات نمود چه بعینه
که المراسلات نصف الملاقات امید چنانست که همواره در فتح باب
مراسلات فتوری روی ندهد تا مکنونات خاطر طرفین مستور نماند
البته بر رای جهان آرای آن اعلیحضرت مکشوف است که علمای ملل

وفضلای

وفضلای ملل در تمام امصار و در جمیع اعصار نظر بعقیده که در عالم
سر و علن دارند معتقدند که عالم فانی نسبت بنشاه باقیه قدر و منزلتی
ندارد از اینست که عقلای سلف و خلف و پیشوایان مذاهب مختلفه را
عقیده چنین است که بریاضات شاقه و مجاهدات فوق الطاقه
خود را ازین عالم ناسوت گسیخته و بعالم لاهوت آویخته نمایند
از آنجمله تارک لذات حسیه و قاطع شهوات انسیه میشوند فحمداً
ثم حمداً لله که با کثرت مشاغل بیشمار قلب ما را از فضل ایزدی و لطف
سرمدی بنور معرفت نابع و صاحبان حل و عقد را تابع و فرمانبردار ما
نموده و مع ذلک مکنون خاطر عدالت گستر و منظور نظر حقیقت پرور آنست
که بقدر مقدور و باندازه میسور با عموم فرمانبران خود بنوعی سلوک نمائیم
که از رفتار و کردار ما تمام طبقات رعایا و برایا خشنود و شاکر باشند

و حمد خدای را سبحانه که در تمام حرکات و سکنات رضای حق را وجهه مقصود
خود قرار داده ایم هرچند مردم بر حسب عادت متابعت آبا
و اسلاف نموده بتقلید انا وجدنا آبائنا علی امة و انا علی آثارهم مقتدون
بمذهبی که در آن متولد شده اند معتقد میشوند و از لذت یافتن حقیقت
که ادراک آن علت غائی عقل است محروم میمانند

علیهذا در بعضی اوقات شریف با علمای منیف تمام مذاهب مباحثه
میکنیم و از صحبت با منفعت آنان فائده ها میبریم و لکن چون چهرهٔ شاهد
مقصود در نقاب اختلاف زبان محجوب است خیلی از آن علیحضرت ممنون
میشوم که شخص عالمی را گسیل نمایند که بواسطه زبان دانی با معنی
دلیل باشند و نیز بسمع ما رسیده که کتب مقدسه توریه و انجیل
در آنجا بعربی و فارسی ترجمه شده نسخه از آنها یا کتاب که بکار فائده عام
دارند

داشته باشد و در آن مملکت یافت شود برای ما انفاذ فرمایند
و بمحض استحکام روابط محبت و وداد و تشیید مبانی یگانگی و اتحاد
درست تکرم معتبر و عالم معتمد متبحر سید مظفر را منتخب و مشمول
مراحم نموده برسالت مامور نمودیم شفاها بعضی مطالب
اظهار خواهد کرد بامانت او را با جمیع درجه اعتبار رسانند
و همیشه ابواب مراسلات را مفتوح بدارید و السلام علی من اتبع الهدی

سنه ۱۰۱۴ هجری اکبر شاه روز سه شنبه دوازدهم اکتبر سنه ۱۶۰۵ در اگره ازین دار
فانی درگذشت زمان سلطنتش پنجاه و یک سال و هشت ماه و یک
روز بود در مقبره سکندره که نزدیک شهر مدفون کردید اولاد او
ازین قرار است سلطان سلیم ملقب بجهانگیر سلطان مراد
سنه ۱۰۰۷ هجری که در سنه ۱۵۹۸ بواسطه افراط در مسکرات وفات یافت
سنه ۱۰۱۳ هجری سلطان دانیال که مانند برادر در سنه ۱۶۰۴ در دکن درگذشت
سه دختر اکبر شاه شاهزاده خانم شکرالنسا بیگم
و آرام بانو بیگم بودند

[illegible]

نورالدین محمد جهانگیر

سنه ۹۷۷ هجری پسر جلال الدین محمد اکبر در نوزدهم اوت سنه ۱۵۶۹ در فتحپور متولد گردید
سنه ۱۰۱۴ هجری و بسلطان سلیم موسوم شد در بیست و یکم اکتبر سنه ۱۶۰۵ بسن سی و شش

در اگره

در اگره بتخت برنشست و لقب و اسم خود را نورالدین محمد جهانگیر گذاشت
بعد از بیست و دو سال و شش روز سلطنت هنگام مراجعت از کشمیر بلاهور
در بیست و هشتم اکتبر سنه ۱۶۲۷ بمرض سینه وفات یافت جنازه اش را سنه ۱۰۳۷ هجری
بلاهور بردند و در آنجا مدفون کردید این پادشاه بسیار سست عنصر
و مقهور حسن نورجهان ملکه خود بود بدین سبب ده سال آخر سلطنتش
بر خود او گران و بر مملکت باعث ابتلا شد امرای مملکت که اصلاً از
این ملکه را نشناختند مخالفت با خیالات او را مصمم شدند ولی
ملکه پادشاه را برآن داشت که برخلاف رسم مملکت پدر و برادر
و سایر خویشان او را بمقامات بلند برساند بعد از فوت جهانگیر نورجهان
خواست شهریار پسر جهانگیر را که کوچکترین شاهزاده بود بتخت بنشاند و تلاش او از آن
بود که دختر خود را از شوهر اولش شیرافکن خان بعقد شهریار در آورده بود

ولی چون سلطان خرم رشید اولاد جهانگیر از پای تخت دور بود
و سه برادر کوچکترش دارا شکوه و سلطان شجاع و اورنگ زیب
که هنوز طفل و نزد نورجهان بنظر آصف خان پدرزن خرم و
از دوست خان برای سند خالی ملکه و تحصیل وصیت همانروز
سلطان داور بخش پسر خسرو را بسریر سلطنت نشاندند جهانگیر سه پسر
و دو دختر داشت از دختر راجه بهوانداس سلطان نثار بیگم در سنه ۱۵۸۶ سنه ۹۹۵ هجری
و سلطان خسرو در سنه ۱۵۸۷ متولد شدند مادر اینها میل بپادشاه را سنه ۹۹۶
بسلطان خرم بیشتر از پسر خود دید رو حسد برد و در سنه ۱۶۰۱ خود را سنه ۱۰۱۰
مسموم ساخت سلطان خسرو نیز در سنه ۱۶۲۲ در محبس روزش بآخر رسید سنه ۱۰۳۲
از دختر خواجه حسن سلطان پرویز در سنه ۱۵۸۹ متولد شد از دختر راجه سنه ۹۹۸
اودی سنگ کهواس را طور بهار بانو بیگم در سنه ۱۵۹۰ متولد شد سنه ۹۹۹
از دختر

از دختر راجه اودی سنگ در سنه ۱۵۹۲ سلطان خرم متولد شد و بجای سنه ۱۰۰۱ هجری
پدر بر تخت نشست و شاهجهان ملقب گردید او دو پسر دیگر جهانگیر سلطان
جهاندار و سلطان شهریار از کنیزها در که کنیز بود توام بودند در سنه ۱۶۰۵ سنه ۱۰۱۴ هجری
تولد یافته شهریار داماد نورجهان شد و بدین واسطه نورجهان برای
سلطنت او سعی ها کرد در سنه ۱۶۲۷ شاهجهان بعد از جلوس شهریار و داور بخش سنه ۱۰۳۷ هجری
و سه پسران سلطان دانیال گشتاسب و طهمورث و هوشنگ را
بقتل رسانیدند

شهاب الدین محمد شاهجهان

پسر سیم نورالدین محمد جهانگیر روز چهارشنبه پنجم ژانویه سنه ۱۵۹۲ متولد شد سنه ۱۰۰۱ هجری
در اول فوریه سنه ۱۶۲۷ بسن سی و ششش در آگره بتخت نشست بتاریخ دوم سنه ۱۰۳۸ هجری
ماه مارس سنه ۱۶۳۱ در سال سیم سلطنت پای تخت را از آگره بدهلی نقل داد

وشاهجهان آباداش نامید در آنجا کنار رودخانه جمنا قلعه و قصری
عالی بنا نهاد با باغها و مضافات دیگر متجاوز از پنجاه لک روپیه که
ششصد و بیست و پنج هزار لیره و قریب چهار کرور تومان میشود در آنجا صرف
شد بعد از آنکه سی سال و چهار ماه و هیجده روز با فیروزی سلطنت کرد
پسرش سلطان داراشکوه او را حبس کرد بعد پسر سیمش سلطان اورنگ
زیب او را معزول و در قلعه اکره مقید ساخت در روز شنبه
سنه ۱۰۷۶ هجری بیست و یکم ژانویه ۱۶۶۶ بسن هفتاد و چهار سالگی و نه ماه نه روز
در آنجا درگذشت در تمام ایام حبس دخترش جهان آرا بیگم
در خدمت او بود نعش او را در مقبره عالی که بشصت لک روپیه
که قریب چهار کرور و نیم تومان است تمام شده بود و در اکره برای
ملکه مهد علیا ساخته بود بخاک سپردند در زمان این پادشاه

مملکت

مملکت پنجاب آباد بود بیست و سه ایالت داشت که اسامی و
مالیات سالیانه آنها از قرار تفصیل ذیل است

[illegible]

		[illegible]
دهلی	۳۱۲۵۰۰۰	[illegible]
اکره	۲۸۱۲۵۰۰	[illegible]
لاهور	۲۸۱۲۵۰۰	[illegible]
اجمیر	۱۸۷۵۰۰۰	[illegible]
دولت آباد	۱۷۱۸۷۵۰	[illegible]
برار	۱۷۱۸۷۵۰	[illegible]
گجرات	۱۶۵۱۲۵۰	[illegible]
بنگاله	۱۵۶۲۵۰۰	[illegible]

الله آباد	۱۲۵۰۰۰۰
بهار	۱۲۵۰۰۰۰
مالوه	۱۲۵۰۰۰۰
خاندیس	۱۲۵۰۰۰۰
اوده	۹۳۷۵۰۰
ملتان	۸۷۵۰۰۰
اودیسه	۶۲۵۰۰۰
کابل	۴۶۸۷۵۰
کشمیر	۳۶۸۷۵۰
تته	۲۵۰۰۰۰
بلخ	۲۵۰۰۰۰

قندهار

قندهار	۲۱۸۷۵۰
بدخشان	۱۲۵۰۰۰
تلنگانه	۹۳۷۵۰۰
بگلانه	۶۲۵۰۰

مجموع قریب پنجاه و پنج کرور لیره که هشتصد و پنج کرور تومان میشود مالیات
مملکت بود پنج ایالت آخر را خود شاهجهان بر مملکت افزود
سنه ۱۰۵۷ هجری — عده قشون او که در سنه ۱۶۴۷ مواجب داده است نهصد و یازده هزار و
چهارصد نفر سواره و پیاده بود اولاد او متعدد بود از ملکه مهد علیا دختر
آصف خان موسوم بارجمند بانو بیگم هفت پسر و چهار دختر داشت
حور النسا بیگم جهان آرا بیگم سلطان دارا شکوه سلطان شجاع
روشن رای بیگم سلطان اورنگ زیب سلطان امید بخش

ثریا بانو بیگم سلطان مراد بخش سلطان لطف الله سلطان دولت افزا

سنه ۱۰۲۰ هجری از دختر مظفر حسین میرزا ابن شاه اسمعیل بادشاه ایران پرهیز بانو بیگم در سنه ۱۶۱۱

متولد شد

محی الدین محمد اورنگ زیب

سنه ۱۰۲۸ هجری پسر سیم شاهجهان بود در بیست و دوم اکتبر ۱۶۱۸ متولد شد در اواخر سنه ۱۶۵۷ سنه ۱۰۶۷

سلطان دارا شکوه بخیال سلطنت پدر خود شاهجهان را محبوس ساخت

اورنگ زیب چون واقعه را چنان دید تهیه لشکر کرده و چنان وانمود

که برای حفظ حقوق برادر خود مراد بخش که آن وقت در احمد آباد بود پا ی

خواسته است و بسلطان مراد مراسله فرستاد و از او درخواست کرد

که با قشون در اوجین پای تخت ولایت مالوه خود را باو برساند در ماه

سنه ۱۰۶۹ هجری فوریه ۱۶۵۸ با بیست و پنج هزار سوار از اورنگ آباد دکن حرکت کرد

در راه

در حالتیکه پسر خود سلطان محمد را ماه قبل پیش از خود فرستاده بود و برادر

در اوجین ملاقات نمودند و با اتفاق با مهاراجه جسونت سینگ

و قاسم خان که از طرف دارا شکوه بمقابله مامور بودند جنگیدند

و شکست فاحش دادند بعد ازین معرکه رو به دهلی در حرکت آمدند در صحرای

کجو نزدیک اگره قشون سلطان دارا شکوه را درهم شکستند سلطان

دارا شکوه بلاهور فرار کرد اورنگ زیب بقلعه اگره ورود نمود برادر خود

مراد بخش را با وجود آنکه بقرآن قسم یاد کرده بود با او مخالفت نورزد

سنه ۱۰۶۹ هجری گرفتار کرد و در هفتم ژوئیه ۱۶۵۸ در شهر غزآباد بر تخت نشست بعد از آنکه

دهلی را متصرف شد پدر خود شاهجهان را باگره فرستاد و در آنجا

سنه ۱۰۷۰ هجری محبوس ماند روز شنبه دویم ژانویه ۱۶۵۹ به بنگاله رفت و در آنجا

محلی موسوم بکجوه برادر خود سلطان شجاع را مغلوب و متواری کرد

در پانزدهم سنه ۱۰۶۹ دوباره بر تخت نشست و تاج بر سر گذاشت و حکم کرد
که تاریخ سلطنت او را از اول رمضان سنه ۱۰۶۸ هجری مطابق با دوازدهم
سنه ۱۶۵۸ مسیحی بگذارند در آنوقت چهل سال و شش ماه و بیست و سه روز
از عمر او گذشته بود سلطان دارا شکوه را که محبوس بود در خزر و گوی
سلطنت به دهلی وارد کرد و بخضرآباد فرستاد و در آنجا در شب
سنه ۱۰۷۰ هجری بیست و هشتم او سنه ۱۰۶۹ بحکم اورنگ زیب کشته شد تا تاریخ چهارم ذوالحجه
سنه ۱۰۷۹ هجری سنه ۱۰۷۱ سلطان محمد پسر خود و سلیمان شکوه پسر دارا شکوه را محبوساً
سنه ۱۰۷۵ هجری بقلعه گوالیار فرستاد در سنه ۱۰۷۳ در وقتی که بر سر راجپوتها لشکر کشیده بود.
پسر او سلطان محمد اکبر از او برگشت و به دشمن ملحق شد اورنگ زیب بر خود او
تا دکن تعاقب نمود شاهزاده از راه دریا بمملکت ایران پناه برد این پادشاه
در مدت پنجاه سال سلطنت متصل در جنگ بود و بیجاپور را از سکندر

وحیدرآباد

وحیدرآباد را از سلطان ابو الحسن گرفت و ممالک چند و قلعهای حصین
در دکن متصرف نمود دو مرتبه سوا راجه معروف را گرفت و در هر دفعه راجه
وسیله نجات یافت اگرچه بلخ و قندهار و بدخشان که در تصرف
شاهجهان بود از دست رفت ولی اورنگ زیب مبالغی بر دخل
مملکت افزود سی و هفت ملیون و هفتصد و بیست و چهار هزار و ششصد و
پانزده لیره دو قرب دویست و بیست و شش کرور و صد و شصت و چهار
هزار تومان میشود از بیست و یک ولایت عاید خزانه میشد ولایت مزبور
درین قدر است

دهلی	۱۲۲۱۹۵۰۱۳۷
آگره	۱۱۴۶۷۶۰۱۵۷
اجمیر	۶۵۲۳۳۴۵۳۶۲

الله آباد ۴۵۶۵۴۳۴۳۸

پنجاب ۸۲۶۱۳۲۱۰۷

اووده ۳۲۲۳۲۷۸۲۹

ملتان ۲۱۴۴۴۲۹۳۶

کابل ۱۶۱۰۳۹۳۵۴

کشمیر ۲۲۹۹۱۱۳۹۷

گجرات ۴۰۷۸۴۹۱۳۵

بهار ۴۱۷۱۶۱۰۰۰

سند ۹۸۸۱۶۸۱۰

دولت آباد ۱۰۳۴۹۴۵۱۰۰

مالوه ۴۰۳۹۰۱۶۵۸

برار ۶۱۴۰۲۵۰۰۰

خاندیس ۳۴۸۶۳۰۰۰۰

بدر ۳۷۲۹۷۴۳۷۰

بنگاله ۵۲۴۶۳۶۲۴۰

اودیه ۱۴۲۲۸۲۰۰۰۰

حیدرآباد ۱۱۱۳۳۶۰۰۰۰

پشاور ۱۰۷۸۳۰۵۰۰۰

سنه ۱۱۸۴ هجری اورنگ زیب در بیست و یکم فوریه سنه ۱۷۰۷ در احمد نگر از ایالت دولت آباد ازین جهان درگذشت نود سال و چهارده روز زندگانی و قریب پنجاه سال سلطنت کرد در قصبه شاه زین الدین مدفون گردید در وقت مردن او اعظم شاه پسر سیمش حاضر و محمد معظم پسر دومش در کابل بود

وصیت نامه مختصری نوشته بود که ترجمه آن برای مطالعه کنندگان نوشته میشود

ترجمه وصیت نامه اورنگ زیب

دانسته و آگاه باش که من تهی دست بدنیا آمدم و تهی دست در گذشتم
هر کس از پسران کامیاب من بر سریر سلطنت عروج کند محمد کام بخش در
صورتیکه بدو ولایت جدید راضی باشد صدمه نرسانند بهتر از این امر اما
وزیری منتسیونش بود تمام چاکران دربار محمد اعظم شاه صداقت و وفا
داری کنند هر کس بعد از من بر سریر سلطنت نشیند با آنهائیکه در خانه من تولید
شده یا تربیت یافته اند اذیت نرساند و آنها را خارج نکنند اگر اولاد
من قسمتی را که من کرده ام عمل کنند غلبش و خونریزی برپا نمیشود
در مملکت دو پای تخت است اگره و دهلی آنکه در اگره نشیند دکن
و مالوه و گجرات را تواند داشت و آنکه در دهلی نشیند کابل و ولایت

دیگر را

دیگر را من برهنه بدنیا آمدم و برهنه از دنیا میروم اسباب سلطنت و تجمل
در تشییع من لازم نیست حمید الدین خان بهادر وفادار و معتمد است نعش مرا
بمقبره شاه زین الدین حمل کند و قبر مرا مانند قبور درویشان بسازد
اولاد کامکار من بفکر عظمت بنای مقبره نباشند در خزانه مخصوص من
پنجاه و هشت هزار و سیصد و هشتاد و دو روپیه و قریب هفت هزار و یکصد و
هفتاد و دو لیره میشود موجود است هزار روپیه در وقت حرکت دادن
جنازه من انفاق کنند والسلام

اورنگ زیب پنج پسر داشت سلطان محمد محمد معظم که بکابل بدار تخت
نشست محمد اعظم محمد اکبر محمد کام بخش دارا شکوه دو پسر داشت
سلیمان شکوه و سپهر شکوه سلطان شجاع دو پسر داشت زین الدین محمد
و بلند اختر مراد بخش یک پسر داشت یزدان بخش

قطب الدین بهادر شاه

بعد از مردن اورنگ زیب با سپاه پدرش از دکن بسوی پای تخت
در حرکت آمد از آنطرف محمد معظم از کابل حرکت کرد هر دو خواستند
تخت خود را در جنگ باز یابند در کنار رودخانه جمنا نزدیک آگره
دو سپاه بهم رسیدند قرنها بود در هندوستان لشکری بشمارتر از آن
کس ندیده بود محمد معظم نیز قشون راجه ها که بامداد او آمده بغیر صد و پنجاه
هزار سوار و صد و پنجاه و هشت هزار پیاده همراه داشت سپاه
برادرش کمتر ازین نبود خلاصه اعظم شاه شکست خورده و در جنگ
کشته شد محمد معظم را سلطنت خواندند لقب قطب الدین بهادر شاه
و شاه عالم بخود گرفت محمد خان را وزیر و ذوالفقار خان را میر بخش
یعنی خزانه دار قشون کرد و داود خان را بر ایالت دکن گماشت اسد خان را
باستقلال

باستقلال کامل در پای تخت گذاشت و خود بسر کام بخش برادرش
لشکر کشید کام بخش بیجاپور را ترک کرده در حیدرآباد اقامت داشت
چندی مقاومت کرد بالاخره گرفتار شد و بجانب ازضربتی که داشت بمرد
بعد در گذشت بهادر شاه بعد از آن به لاهور رفت که در آنجا فتنه متعصبین را
بخواباند چندی نگذشت عمرش بآخر رسید ایام سلطنت او شش سال
بیش نبود چهار پسر داشت معز الدین ملقب بجهاندار شاه محمد عظیم
ملقب بعظیم الشان رفیع القدر ملقب برفیع الشان خجسته اختر
جهان شاه برادر بهادر شاه محمد اعظم ده پسر داشت محمد بیدار بخت
محمد والا جاه برادر دیگرش سلطان محمد کام بخش یک پسر داشت موسوم
به یزدان بخش و یک دختر درین اواخر بعقد نصر الله سید نبیره بادشاه در آمد

جهاندار شاه

و جهانشاه و رفیع الشان پسران بهادرشاه اتفاق کرده مقابله
برادر خود عظیم الشان برخواستند در جنگ مغلوب و مقتول شدند
خزانه عظیم الشان بدست ذو الفقار خان که از هوا خواهان جهاندار
شاه بود افتاد جهاندار شاه بمخالفت دو برادر دیگر برخواست
و هر دو را در جنگ بقتل رسانید سلطنت بلامنازع باو رسید
ذو الفقار خان را بوزارت انتخاب کرد این پادشاه بسیار تن آسان و عشرت
دوست بود یکی از زنهای خود موسوم به لال کنور را که اصلی و نسبی ن
داشت و مغنیه بود بطوری مفتون شد که اقوام آن زن را برای بزرگترین
مناصب مملکت رسانید سید عبدالله خان و سید حسین خان که هر دو
برادر از بزرگان بودند و عده از سواره و پیاده مردان کارآزموده
داشتند از ترقی ناکسان منزجر شده و منضم گشتند محمد فرخ سیر

پسر عظیم الشان را به سلطنت انتخاب کنند فرخ سیر در آن وقت در بنگاله بود
و با خزانه قلیلی که داشت عده کثیری براو گرد آمدند در بدو امر عزالدین پسر
جهاندار شاه را مغلوب ساخت پس از آن با خود جهاندار شاه
نزدیک آگره محاربه نمود لشکر جهاندار شاه قریب صد هزار پیاده و سواره بود
ولی خیانت و نامردی بعضی از سرداران پادشاه اسباب نصرت و فیروزی
فرخ سیر گردید جهاندار شاه را یک پسر بود عزالدین نام عظیم الشان
نیز یک پسر داشت محمد فرخ سیر رفیع الشان را سه پسر بود رفیع
الدرجات و رفیع الدوله و سلطان ابراهیم جهانشاه را یک پسر بود
محمد شاه که اکنون بر سریر سلطنت متمکن است

محمد فرخ سیر

پسر عظیم الشان بعد از آنکه بر تخت نشست سید عبدالله خان را بوزارت

و لقب قطب الملک و یار باوفا با و عنایت فرمودند و سید حسین علی خان را
خزانه دار قشون و ملقب بامیرالامرا کرد برای پادشاه جز اسم نبود
زمام تمام امور در قبضهٔ اقتدار این دو نفر آمد فرخ سیر از بخالت
دل تنگ بود و بالاخره باشاره و اغوای خان دوران و میر جمله
برای دفع این دو برادر تدبیرها کرد این دو امیر مقتدر را خبر از دسایس
ثروت خیال نمود بنابرین نظام الملک پسر غازی الدین خان را از
ملک دکن بیرون کردند و سید حسین علی خان خود بفرمانروائی انجا رفت
بالاخره چون پادشاه را از قدرت خود ... دیدند مصمم گشتند
که او را براندازند و پادشاهی بردبارتر بجای او نشانند
اجیت سنگ مهاراجه مارواه دخترش در حرم فرخ سیر بود باخود
همدست کرده پادشاه را بحبس گرفتار کردند با میل تافته که چشمهایش

کشیدند

کشیدند از تخت بی نصیب کردند و بتاریخ شانزدهم فوریه سنه ۱۷۱۹ فرانگیه سنه ۱۱۳۲ هجری
بعد هزار گونه ستم و دشنامش کردند بقتل رسید ایام سلطنت او
هفت سال بود و در زمان او بود که کمپانی انگلیس موافق فرمان پادشاهی
از دادن باج و گمرک در تمام مملکت معاف شدند

ترجمه فرمان مزبور این است

تمام حکام و کارگزاران و جاگیرداران و فوجداران و تحصیلداران
و راهداران و گذربانان و زمینداران حال و استقبال که در صوبه احمدآباد
و بندر سورت و کامبه برقرارند و خواهند بود مراسم ملوکانه مستظهر
بوده بدانند که درین ایام نصرت فرجام مستر جون سورمان و خواجه
سرهند عالی کمپانی انگلیس مرتبط مقربان سریر سلطنت عرضه داشتند
که در تمام مملکت باستثنای بندر سورت از گمرک و باج معاف باشند

و در بندر مزبور از زمان پادشاه مغفور خلد آشیان شهاب الدین
شاهجهان دو در صده گمرک گرفته می‌شد و از زمان محیی الدین اورنگ
زیب عالمگیر ابو المظفر رحمه الله سه و نیم در صد مقرر گشت و در ایام
اقتدار کسی متعرض آنها نبود و در زمان پادشاه خلد آشیان المستغرق فی
بحار رحمه الله المتعال طاب ثراه ابو المظفر بهادر شاه دو و نیم در صد
برقرار شد و هنوز هم معمول است ولی بواسطه تعدیات متصدیان
بیان است که کارخانه خود را ترک کرده‌اند از قرار مذکور در صوبه بهار و اودیسه
انگلیسها گمرک نمیدهند و در بندر هوگلی در ایالت بنگاله سالی سه هزار روپیه
معادل یکهزار و صد و بیست و پنج تومان بعنوان پیشکش تقدیم مینمایند استدعا
دارند که بموجب معمول سایر بنادر در بندر سورت هم پیشکش سالیانه بجای
گمرک مقرر شود و مبلغ ده هزار روپیه پیشکش در این باب قبول نمودند لهذا

بموجب

بموجب این فرمان جهان مطاع مقرر میشود که چون عمال کمپانی انگلیس ده هزار
روپیه پیشکش قبول کرده‌اند که در بندر سورت همه ساله تسلیم نمایند کار
گزاران امور دیوانی همین مبلغ را از آنها دریافت داشته و هیچ
اسم دیگر متعرض آنها نشوند و هر متاع و مال التجاره عمال کمپانی
از راه دریا و خشکی به بنادر ایالات و سایر اقطار وارد نمایند
یا از آنجا خارج کنند از گمرک معاف باشند و بمیل خود میتوانند
آنچه بخواهند بخرند و بفروشند اگر از اموال آنها سرقت رود نهایت
اهتمام در پیدا کردن بعمل باید و سارق را بسزا برسانند و اموال را
بصاحبش مسترد دارند و هر جا که کارخانه بنا کنند یا بخرید و فروش
اقدام نمایند در امور حقه از آنها حمایت نمایند و با هر کس از تجار
و غیره ادعای حسابی داشته باشند احقاق حق انگلیسها را بر وفق عدالت نمایند.

و کسی بعلت آنها زحمت رساند عمال کمپانی مزبور نیز بعرض رسانیده
و چون ابراز اصل سند وصول حقوق گمرک یا سواد آن بمهر ناظم
یا دیوان بیگی در همه جا متعذر است سواد سند مزبور بمهر قاضی از آنها
قبول شود و در همه جا اصل سند را از آنها مطالبه ننمایند یا سواد را
ختم بمهر ناظم یا دیوان بیگی نخواهند و چون در جزیره بمبئی متعلق بانگلیس است
سکه پرتغال رواج دارد اجازه بآنها داده شود چنانچه در چیناپتن
معمول است سکه مبارکه در آنجا مسکوک شود و هرگاه از خدام کمپانی
مقروض باشند فرار کنند آنها را گرفته بدست رئیس کارخانه
بسپارند و در فروش اشیاء ممنوعه کسی متعرض عمال و متعلقان کمپانی نشود
لهذا بموجب این فرمان عالی مقرر میشود که سواد اسناد بمهر قاضی از آنها
قبول شود و در جزیره بمبئی سکه مبارکه بقاعده جاریه در تمام مملکت رواج یابد.

و اگر

و هر یک از خدام کمپانی مقروض آنها باشند و فرار کنند گرفته بدست رئیس
کارخانه بدهند و در فروش اشیاء ممنوعه بهیچوجه متعرض نشود و نیز عمال مزبور
بعرض رسانیده اند که چنانچه در بنگاله و بهار و اودیسه کارخانه دارند در جاهای
دیگر هم میخواهند کارخانه بنا کنند استدعا دارند در هر جا بخواهند بنا
بکنند جهت بنگاه زمین در قرب هیجده هزار ذرع مربع است مرحمت شود
و اغلب اوقات طوفان کشتیهای آنها را بساحل می اندازد و میشکنند
حکام بنادر بجبر و عنف اموال کمپانی را ضبط مینمایند و در بعضی جاها گمرک مطالبه را
میخواهند بموجب این فرمان همایون مقرر است که در تمام ایام دولت ابد بنیان
ملت که در بنادر این مملکت کارخانه دارند و حسب الحکم از گمرک معاف باشند
بر یک نهج رفتار شود و از اموال کشتیهای آنها که شکسته میشود و از راه خارج میشود
بقاعده محافظت بعمل آید و در هر باب موافق این فرمان قضا جریان معمول شود

وهمه ساله از آنها مطالبه رسوم نمود حسب المقرر معمول و برعهده شناسند

بتاریخ چهارم صفر سال پنجم سلطنت عظمی مطابق ششم ژانویه سنه ۱۷۱۸ عیسوی . سنه ۱۱۲۹ هجری

در بیت وعیان تنز زور بامام تعاقب مهر خود دراز ده ات

رفیع الدرجات

بعد از آنکه سید عبدالله خان و سید حسین خان فرخ سیر را بقتل رسانیدند رفیع
الدرجات پسر رفیع الشان را از قلعه سلیمگره که شاهزادگان سلطنت در آنجا
محبوس بودند بیرون آورده بتخت نشانیدند سه ماه از سلطنت او نگذشته بود
که او را هم کشته و برادر او را بسلطنت اختیار کردند

رفیع الدوله

برادر رفیع الدرجات بتخت نشست و بعد از چند روز وفات یافت
و پادشاه حالیه بجای او نشست

ناصرالدین محمد شاه

پسر جهان

پسر جهانشاه به تیاری سید حسین خان و سید عبدالله خان بر تخت نشست
و این دو نفر بطوری زمام امور را بدست گرفتند که از پادشاه جز اسمی نبود
و این عدم اقتدار پادشاه را متصمم کرده فرصتی یافته خود را مستقل و انتقام
سنه ۱۱۳۲ هجری خون فرخ سیر برغم خود درانکشه در ماه اکتبر سنه ۱۷۲۰ محمد شاه با سید حسین خان
و چند نفر از امرا با سپاهی بزرگ از آگره حرکت کرد تا نظام الملک را
که در دکن استیلائی یافته بود تادیب نماید و در منزل اول پادشاه امرا را
احضار کرد بعد از چند دقیقه که بار داد برخاسته بخلوت رفت بعد از آن
پادشاه بلافاصله محمد امین خان و حیدر قلیخان امیر توپخانه و خان دوران
و چند نفر دیگر از امرا که هواخواه سلطنت بودند شمشیرها کشیده
سید حسین خان و سه نفر از دوستان او را بقتل رسانیدند محمد شاه بعد از این
واقعه فسخ عزیمت کرد و بدهلی مراجعت نمود برای آنکه سید عبدالله خان بعد از

سید حسین خان را که با قوت بزرگ در پایتخت بود گرفتار نماید سید عبدالله خان

بعد از اطلاع از قتل برادر سلطان ابراهیم پسر رفیع الشان را بسلطنت خوانده

و بقدریکه توانست وجه نقد فراهم آورده و تخت سلطنت را که شاهجهان

بمبلغ نه کرور روپیه که معادل شصت و هفت کرور تومان است شکسته

و قشونها و بجهت پنجاه هزار سوار فراهم کرد و بمقابله محمد شاه که در سرگه

۱۱۳۲ هجری

نزدیک شهر اگره بود حرکت کرد در چهارم نوامبر سنه ۱۷۲۰ این دو لشکر بهم در آویخته

و بعد از جنگ سخت و خونریزی بسیار لشکر سید عبدالله خان مغلوب و خودش

سخت زخمدار و گرفتار شد سلطان جوان که سید عبدالله خان برای حفظ ظاهر

همراه آورده بود نیز گرفتار شد ولی آسیبی باو نرسانید برای ترقی

عمل او را مجدداً بمحبس قدیم در قلعه سلیمگر فرستاد بعد از این فیروزی و نصرت -

محمد شاه جشنی برپا نمود محمد امین خان را بوزارت برقرار و بدهلی مراجعت نمود

بنا بر قول ملکم که در هندوستان لک گویند مقصود صد هزار روپیه است که هر روپیه دو هزار دینار نقره پول ایران است و هر صد لک یک کرور میشود باین قاعده جهت و تحکم در تومان پول ایران میشود

سید عبدالله

سید عبدالله خان را بحضور آوردند پادشاه باو گفت ای خائن می‌بینی چه کردی

او در جواب گفت من شما را از محبس بیرون آورده و بسلطنت رسانیدم برادر

من بحکم شما بقتل رسید و من در سر سپاه بجهت برای حفظ خود قشون کشیدم

خواست خداوند شما را فیروزی داد هر طور صلاح میدانید با من رفتار کنید

و با این یک مشت خاک هر طوریکه غضب یا مصلحت شما اقتضا کند رفتار

نمائید پادشاه باو گفت فرخ سیر توجه کرده بود عبدالله خان جواب داد

که او با اقتدار من و برادرم حسد بود و چون مخالف مصلحت ما بود قدرت

خود را باو تفویض نمائیم تاخیر در برانداختن او را برای خود خطرناک دیدیم

اگر تقدیر برین بود که ما هر راه پیش بائیم باین مصیبت گرفتار نمی‌شدیم

ولی وقتی که تقدیر بر فنای یک شخص جاری میشود اول چشم عقل او را نابینا

میکند پادشاه حکم کرد او را محبوس ساختند و چهار نفر نوکر برای خدمت او

مقرر نمودند و گفت که سلطان جوان را تقصیری نیست و اگر نیز برای عمل سیاست
بر او جاری شود ما در بیچاره او طاقت نخواهد داشت او را نگاه دار
بگذارید حیدر قلیخان در نزد محمد شاه خیلی مقرب بود و چندی بعد سپهداری
احمدآباد معین گشت نصرت یارخان سپهدار اجمیر گردید سربلندخان
در کابل احضار و یکی از وزرا رشیدخان مهران میر بخشی یعنی خزانه‌دار
و ملقب به امیرالامرا گردید تا در قرخ سیر استدعا کرد عبدالله‌خان قاتل
پسرش را به دست او بدهند محمد شاه با و پیغام داد که کشتن دو نفر برای
قتل یک نفر جایز نیست حسین‌خان بقصاص کشته شد و حکم کرد عبدالله‌خان را
در عمارت آصف‌الدوله جا دادند و سه هزار روپیه معادل یکهزار و صد و
بیست و پنجاه است در ماه برای او وظیفه قرار دادند نوکر و پیشخدمت و غلام
به خدمت او معین شدند غذای آنها از مطبخ خاصه داده میشد تخفیف زن

با

برای خدمت او مقرر گشت قراول و نگهبان بر او گماشت ولی از این
سخاوت ملوکانه فائده نبرد چند ماه بعد زخمهائی که برداشته بود هلاکش کرد
چهل و پنج نفر زن که اغلب معقوده و متعه او بودند و چند نفر از اقوام نزدیکش
بعد از مرگ او در یک اطاق خود را سوزانیدند در سنه ۱۷۲۱ پادشاه سنه ۱۱۳۴ هجری
کاغذی به نظام‌الملک که در دکن بود نوشت و او را به دربار خواست
که وزارت را به او تفویض نماید و هرگاه خود او وزارت را نخواهد کسی را
او لایق داند به این جایگاه منصوب کرد و نظام‌الملک در جواب نوشت
که من درویش هستم و هوای خیال مقام بلند ندارم به ولایت تا بوده خود را
رضی کرده بودم ولی سید حسین‌خان و برادرش خیال استیصال مرا داشتند
منهم مجبوراً سلاح پوشیدم و بعون الهی دفع خیال فاسد آنها را نموده
و خود را حفظ کردم تا آخره باغوای آنها اعلیحضرت به شاهی با لشکری قوی

روبهم حرکت کرد و در بخارا هم خلط فاد در تشکیلات شاهی حاصل شد یکی از وزرا
گشته بود و چون مرا نوکر صدیق دانسته فتح عزیمت نموده و بدهلی
مراجعت فرمودید و در آنجا بآرزوی تمام قلوب امور را مرتب فرمودید
و حال بعضی ملوک نه این اتفاق غلامان را برای این علامت مرحمت نظر
منتخب فرمودید من چون خود را شایسته چنان منصب نمیدانم و در دربار
جمعی هستند که قابلتر و مایلتر باین مقامند از قبول این تکلیف عذر
میخواهم چون نظام الملک مدبر با ریا مدعی امین خان بوزارت باقی
ماند و پس از مردن او پسرش قمر الدین خان بجای پدر نشست و هنوز این
شغل برقرار است نظام الملک در دکن سپهداری و ولایت بجاپور و
حیدرآباد و اورنگ آباد وغیره برقرار بود اگر چه ظاهراً اسم اطاعت
پیش داشت ولی بخزانه چیزی نمیداد تمام مالیات را صرف قشون

خود میکرد

خود میکرد و باین عذر که دفع شر ماراتاها را که تابع ساهو راجه بودند
بنماید ولی با وجود این تاخت و تاز ماراتاها از ممالک پادشاه منع نمیکرد
ماراتاها در اغلب جاها ربع مالیات را و در بعضی جاها تمام آن را برای
خود میگرفتند نظام الملک خوب میدانست که اگر در دربار اسباب
برای برانداختن او فراهم بیاورند با حمایت ماراتاها دفع آن را تواند کرد
بالاخره در سنه ۱۷۳۸ که ماراتاها بسیار قوت گرفته بودند و نادرشاه سنه ۱۱۵۱ هجری
قندهار را محاصره کرده بود نادرشاه را بر آن داشتند که بدهلی عطف
عنان نماید چنانچه ذکر آن بیاید

اوضاع هندوستان قبل از ورود قشون ایران و اسبابی که نادرشاه را برفتن هندوستان مصمم کرد

چون امور مملکت روز بروز رو باختلال گذاشت و با آنکه وزیر مقید

و خیالش صرف تعیش بود امید اصلاح نماند پادشاه مصمم شد نظام الملک را
که از امرای قدیم اورنگ زیب و مردی پرتجربه بود بخواهد شاید حضور او
رونق تازه بامور بدهد بنا برین احکام برای احضار او صادر شد نظام الملک
پسر خود غازی الدین خان را در دکن گذاشت و با تمامل ملوکانه بدهلی رفت
لدی الورود مورد عواطف ملوکانه گردید و استقلالا بالاتر از وزارت
باو مفوض شد و بلقب آصف جاهی مفتخر گشت ولی خان دوران حرفرا
بقدری در نزد پادشاه مسموع الکلمه بوده هرچه میخواست مقبول می‌افتاد
و در حقیقت پادشاه در تمام اعمال خود محکوم او بود چون نظام الملک میخواست
در امور بطوریکه در زمان اورنگ زیب بود حرکت کند و در احقاق حقوق
مانند زمان سلاطین سابق موافق قانون رفتار نماید مستدعیات او باجابت
مقرون نمی‌شد و هر قرار تازه میداد امرا بضدیت برمیخواستند

دلتنگی

و تمسخرش مینمودند همینکه نسبت پادشاه را باین درجه ملاحظه کرد و متقربان
دربار را مشغول شهوات نفسانی و گذراندن عمر با زنان بدکاره و مقلدها دید
بحضور پادشاه رفته و این فقره را عذر خود قرار داد که امور ایالت
سپرده باو فوریت و حضورش در آنجا لازم است و اجازه رخصت
خواست بعد ازانکه بدکن مراجعت کرد با ساهو راجه متفق القول شد
و قرار داده باجیرو جمعیتی رو بدهلی تا بزند و هرجا میرسد غارت و خرابی کنند
شاید پادشاه و کسانیکه اطراف او هستند از خواب غفلت بیدار شوند
و سوء نتایج اعمال خود را مشاهده نمایند بنا برین مراتها در ایالت
مالوه بنای تاخت و تاز گذاشته کردیدها در حاکم آنجا را کشته
خزانه و اثاثه او را بغارت بردند بعد ازانکه تمام صفحات اطراف را
خراب و ویران کردند بدکن معاودت نمودند ازانجا که در پای تخت

اعتنائی باین قتل و غارت نشد سال دیگر بگجرات حمله بردند اگرچه
اهالی آنجا راضی شدند که ربع مالیات را بآنها تسلیم نمایند باین کفایت
نکرده دست بقتل و غارت گشودند و بلای سخت بر آنها وارد آوردند
متصرفات اطراف گوالیار نیز دست اندازی کردند چون ممالک مزبور
نزدیک پای تخت بود اسباب وحشت شد خان دوران و قمرالدین خان
و امرای دیگر با سپاهی قوی بدفع غارتگران مأمور شدند ولی
این صاحب منصبان بزرگ مصالحه را بسلامت نزدیکتر دیده و قرار دادند
یک ربع مالیات آنها داده شود و مراجعت نمودند با وجود این قرارداد
ولایات وجه ماراتاها دست از غارت آن صفحات برنداشتند بلکه مصمم شدند
که باز رفته از دهلی نیز ربع مالیات بگیرند امرای مملکت دوباره با لشکر
حرکت کرده بآنها قبل از ورود اینها ماراتاها از راه جمنا گذشته

خالی

خالی یافتن باو دست نشد حاکم آنجا سعادت خان از قصد آنها خبر یافت
و با جمعیتی قوی بمقابله شتافت بعد از جنگی سخت غلبه کرده هزار نفر از روسای
بزرگ آنها را گرفتار و پنجهزار نفر از قشون بقتل رسانید ماراتاها با بقیة السیف
رو بفرار نهادند آگره قریب هشتاد فرسخ بدهلی مسافت دارد امرا و خان دوران
و وزیر بسعادت خان ملحق شده آنها را تعاقب نمودند ماراتاها که تا سه ساعت
قبل از ورود امرا از آنجا حرکت کرده بکالکا که نزدیک دهلی است
رفته بودند چون کالکا زیارتگاه است و آن روز زیارت بود
بیشتر اهالی شهر در آنجا جمع آمده بودند غارتگران تمام آنها را برهنه کرده
ولی کسی را نکشتند و چون شهر را خالی از قشون دانستند بتاراج آن مصمم شدند
پادشاه اطلاع یافت حکم شد امیرخان و حسنخان با دسته جات توپخانه
بمقابله بیرون رفتند و چند ساعت جنگ سختی در گرفت حسنخان کشته شد

و امیر خان با بقیه قشون از هم پراکنده شده مارانا ها در شرف دخول
بشهر بودند وزیر در سایر امرا پیش افتاده بود بامداد رسیده دشمن را بزودی
مغلوب و متواری شد وزیر تعاقب آنها تا سرای الله ویردیخان
در قرب چهار فرسخ بدهلی مسافت داره تاخت در آنجا بدشمن رسید
ولی چون مایل بجنگ نبود در خفا با آنها قراری داد بدکن برگشته سرکار شمال
که سرحد ایالت بزرگ خود محسوب بود و از قرار داد ننگین وزیر با دشمن متغیر
بدون اینکه بحضور پادشاه بیاید با ایالت خود برگشت ولی امرای دیگر
بشهر آمده و عرض عبودیت کردند پادشاه مجدداً مایل بخواستن نظام الملک
شد بخیال اینکه تا نظام الملک در دکن است متصل بهم و تاخت و تاز
از طرف مراتاها خواهد بود

چهر بور حیدر پادشاه هوا خواه نظام الملک بود بنابر پادشاه

کاغذی

کاغذی بنظام الملک نوشت و باو اطمینان داد که اگر بدون تأخیر بپایتخت
حل و عقد تمام امورها و تفویض خواهد شد نظام الملک خواهش او را پذیرفت
ولی رشید خان در ترک ارسال مراسلات بنظام الملک رفتار شد امرا نسبتها باو حسادت
کردند بلکه در هر موقع نسبتها و انواع توهین بعمل آوردند خصوصاً خان دوران
و بستگان او و هر وقت نظام الملک برای شرفیابی بحضور پادشاه بدربار
می آمد او را تمسخر میکردند و بیکدیگر میگفتند بهمین این میمون دکن چطور میرقصد
این رفتار با نظام الملک را بقدری در خشمگین کرد تا برین مصمم شد بتلافی این حرکات
مملکت را سخت دچار کرده خان دوران و بستگان او را برانداخته جای
خود را بقمر الدین خان وزیر جبان آورد باعتقاد اینکه با او همراهی
خواهد کرد ولی با وجود اینکه میان این دو نفر رابطه وصلت مستحکم بود دختر
بیکدیگر داده بودند نظام الملک نتوانست وزیر را راضی کند که

با او همدست شود سهل است قمرالدین خان اصرار داشت نظام الملک
معلوم کند که بواسطه اغراض شخصی مملکت را از دست دادن چه
ننگ بزرگی است و سعیها کرد او را از این خیال منصرف نماید چون
نظام الملک دید قمرالدین خان با خیال او مساعدت نخواهد کرد
رو بسعادت خان والی اوده آورد سعادت خان جمعیتی کثیر و تجربه
بزرگ داشت و در جنگ آخر با مراتها شهرت تمام یافته بود و چونکه
درین موقع بهتر کاری جز این نبود و سعادتخان بعد از جنگ از پادشاه
و خاندوران رنجیده خاطر شد نظام الملک با سعادت خان اتفاق
کرد و قرار دادند که نادرشاه پادشاه ایران را در آن وقت که مشغول
قندهار مشغول بود وسیله قرار داده پادشاه را از [illegible] و خاندوران را
از میان بردارند بسبب عمده که نادرشاه را ملتفت کنند و تاختن برای تحریک

دعوت این نفر بود ولی قبل از آنکه مراسلات خیانت آمیز را که مابین
نظام الملک و سعادت خان و نادرشاه رد و بدل شده نقل کنیم
بذکر مختصری از تاریخ و کارهای این پادشاه کشورگشا که صیت شهرت او
اطراف عالم را گرفته خواهیم پرداخت
تمام آنچه نقل میشود از قول شخص محترمی است که نادرشاه را شخصاً میشناخته
و در اوقات حوادث بزرگه که در ایران اتفاق افتاده در آنجا بوده است
یعنی از زمان آمدن افغانها بایران و از وقتی که محمود خان پسر میرویس
اصفهان را مسخر کرد و شاه سلطان حسین را با تمام پسرانش که بیست و
سه نفر بودند گرفت باستثنای طهماسب میرزا یعنی شاه طهماسب که
از محاصره فرار کرد تا وقتی که نادرشاه برای تادیب حسین خان برادر
محمود خان بقندهار رفت

تاریخ نادرشاه

نادرشاه که در اروپا معروف بقلیخان است در کلات واقعه
در ولایت خراسان متولد شد پدر او رئیس یک طایفه از افشار و حاکم
قلعه کلات بود در قلعه مزبور همیشه عده کافی از قشون برای محافظت
زیرا که بجز اسمان ساخلو میشد و وضع طبیعی آن طوریست که یکی از دربندها
مشرف است و معدودی قلیلی در آنجا میتوانند با لشکری بزرگ مقاومت
نمایند نادرقلی که نادرشاه بشود طفل بود که پدرش از دنیا گذشت
و چون حکومت این قلعه سالها از پدر به پسر میرسید عموی نادرشاه حکومت
قلعه را باین عنوان گرفت که بعد از رسیدن نادر بسن رشد باو
تفویض نماید ولی وقتی نادر بسن رشد رسید عموی او بعذر اینکه
هنوز جوان است و نمی تواند از عهده برآید باو حواله نداد و بطفره

قد

خود چنان وانمود که او جوانست ظالم خود و ناشایسته حکومتست
مگر آنکه بخواهند بکسی ملامت سخن بشنوند افشارها از عموی نادرقلی
راضی بودند خواهش کردند بریاست آنها باقی بماند و چون کفایت
و انصاف او را دیده بعضی از ترس اینکه مبادا وضع آنها بدتر شود نخواستند
بطور سلطه تمکین کنند نادرقلی بتلبیس عموی خود از حق خود محروم ماند و بالطبع
رشد زیاد و شوری که در سر داشت نتوانست با این حالت در میان ایل خود
زندگانی کند بشهر مشهد که معروف بمشهد امام علی الرضاست رفته و داخل
خدمت بیگلربیگی یعنی والی خراسان شد بمنصب ایشیک آقاسی باشی
معین گردید و در آن مقام طوری رفتار کرد که سرکرده یکدسته سوار شد
و در مدافعه مکرر از ترکمانها نهایت خیال نظم و رشادت خود را ظاهر ساخت
که در ظرف مدت چند سال بمنصب مین باشی گری رسید و تا آن

سپاهی برای این مقام نایب بود و بهمه لوازم شجاعت و عزم متین از او دیده میشد

تمام خراسان و آشنایان او را دوست و محترم داشتند ولی آنهائیکه با او

مانوس بودند او را کینه جو تصور میکردند و با او هیچ خوش نبودند اگر چه

نادر مصمم شده بود که هر گاه موقعی پیش آید کار خود را باعلا درجه برساند

ولی خیالات بلند خود را پنهان میداشت و مواظب بود مبادا چیزی

از او ظاهر شود که سبب حسد یا عداوت رؤسای او گردد و علی الظاهر

از شغلی که داشت اظهار رضایت میکرد تا در سنه ۱۷۲۰ مطابق سنه ۱۱۳۳

هجری که ترکمانها ناگهان با دوازده هزار سوار داخل خراسان شده و بنای

قتل و غارت گذاشتند بیگلربیگی پیش از چهار هزار سوار دو هزار را بملک

حاضر نداشت که بمقابل آنها بفرستد صاحب منصبان را بمشورت

طلبید و بآنها گفت که اگر فوراً جلو ترکمها گرفته نشود تمام خراسان را

بحکم

بحکم عادت خراب و تاراج خواهند کرد مرد و زن و اطفال را

اسیر خواهند نمود و احشام را بقدریکه بتوانند بغارت خواهند برد

و شرم من بر بدن خواهد رفت صاحب منصبان گفتند قشونیکه حاضر است ابدا

برای مقابله دشمن کافی نیست و بهیچ وجه نمیتوان امید ظفر داشت و تقریباً

اگر با این معدود قلیل اقدام بجنگ نمود پادشاه مواخذه خواهد کرد

که چرا قشون را بیجا بکشتن داده ایم بیگلربیگی همینکه در آنها تا این حد اضطراب دید

گفت من خود با قشونیکه هست میروم و سعی خود را میکنم هم خطر بهتر

از آن است که بنشینیم تا تماشا کنیم و ترکمها مملکت را خراب و اهالی را

اسیر کنند نادر قلی در این شوری حاضر بود ولی از مقامیکه داشت مأذون نبود

قبل از آنکه در گفتگوی ایشان مشغول شود اظهار رای کند با وجود این رخصت

و اجازه طلبید که درین موقع رای خود را بعرض برساند رخصت یافت گفت

دشمن نزدیک است وقت گفتگو نیست چند روز دیگر روسها قشون با آنچه جاها
نمیخواهند اقدام کنند مجبور خواهند شد شجاعت آقا و ترس ما را نمیخواهم
شخصا بدافعه دشمن بروم خیلی مهم تحسین است ولی از روی هزاران دلیل نمیتوان
خود را در چنین خطر بزرگ میاندازند زیرا اگر اتفاقی برای ایشان بیفتد تمام مملکت
از دست میرود رای صواب آنست که خود در شهر مشهد بمانند و با اقتدار
قشون را از اطراف مرتوان جمع کرده بمحافظت شهر اقدام نموده فورا
قشون حاضر بمقابل دشمن مامور کرده معابر و دربندها را سد کنند
جلو دشمن را بگیرند تا قشون دیگر بامداد برسد و گفت من تجربه از کفایت
و رشادت قشون نداریم اطمینان داریم و هرگاه لشکر کردی مامور شوم
بطوری یقین بغلبه دارم که از سر خود آنرا میدهم بگلربیگی تقدری
از این اظهار خدمت خوشوقت شده رای سرکردگان دیگر را پرسید

وفورا

و فورا با در اینطور خطاب کرده گفت تو همیشه درین مقامی را داشته
چنان اظهار رشادت و کفایت کرده که از حسن رفتار آینده تو برای من
شکی نیست و الان ترا امر ستیپ و سرکرده تمام قشون حاضر نمودم با عجله
تمام بمقابله دشمن حرکت کن و ما را که جنگ نمائی یا بهر تدبیر صلاح
بدانی جلو آنها را بگیری و حکم موقتی لشکر کردی نادر قلی درین ماموریت
صادر شد و بگلربیگی با و وعده داد که اگر از عهده خدمت برآید
هر بار عرض کند و امضای حکم خود را در تفویض سرکردگی کل بنادر قلی
تصدیق نماید نوکرهایم و سواره تمام لذ انتخاب نادر قلی لشکر کردگی مامور
شدند ولی صاحب منصبان و اغلب بین باشیها که با در مقدم بودند
از اطاعت با و امتناع نمودند به بگلربیگی عرض شد حکم کرد آن صاحب
منصبان در شهر بمانند و نادر قلی هر کس را میخواهد بجای آنها معین کند

نادر قلی از صاحب منصبان جزو کسانی آنها که مانده بنفر معین بود و قشون
در حرکت آمد و همه مانند سردار خود مصمم بودند یا بر دشمن غلبه کنند
یا بدست دشمن کشته شوند سرکرده ترکمانها چهار منزل از شهر مشهد در جنوب
همینکه شنید قشون می آید سوار خود را که برای تاخت و تاز باطراف مشرق
شده بودند جمع کرد نادر مستقیما رو بدشمن آمد وقتی رسید دید صفوف
آراسته و مهیای جنگ هستند قشون خود را بالای بلندی کشیده و بآنها گفت
از قشون ترکمان نمی ترسید آذوقه و در محافظت شهر او اموال است پیش از
شش یا هفت هزار سوار ندارند از یکدیگر بفاصله ایستاده اند و عده آنها
بنظر ما زیاد بیاید اگر عده آنها در مقابل اسم شما مرا باکی نیست چونکه
رشادت و قوت شما را دیده ام و یقین دارم امروز بجد و جهد جان و مال
وآزادی هموطنان خود را خواهید خرید در این حین ترا که یکمرتبه بشدت حمله
آوردند

حمله آوردند ایرانیان اقشه ابر در دور خود کرده با کمال رشادت ایستادند
طرفین شجاعت نموده پای فشردند جنگ سخت و خونریز در گرفت و مدتها غلبه
هیچ طرف معلوم نبود بالاخره کوکب اقبال نادر طلوع کرد سرکرده ترکمان
بدست او کشته شد ترکمان رو بفرار گذاشتند قشون نادر تا چند فرسخ
آنها را تعاقب کرده و کشتار نمودند شش هزار نفر از ترکمان کشته شد
و از باقی نصف برگشت تمام بدست دهاقین یا کشته و یا اسیر شدند
این فتح و فیروزی سبب اقبال و نام نیک نادر شد همینکه بمشهد رسید بکلی
با و گفت در پادشاه سرکردگی کل خراسان را برای تو استدعا کرده ام
ولی شاه سلطان حسین در آن وقت پادشاه ایران بود بسیار ضعیف العقل
و تن پرور بود بشجاعت نادر اعتنائی نکرد و منصبی را که شایسته نادر بود
بجای او از آنجا داده هیچوقت جنگ ندیده بود این سبب را سرکردگان معتبر

که در وقت ماموریت‌ها در حضور داشتند فراهم آورده بودند اگرچه جوانان
در مقابله ترکمان فیروز رسیده‌اند با وجود این از دشمن‌ها در جنگ زرنگ بودند
چون در دربار وسایل داشتند و با پادشاه باقیه بود عداوت خود را
پیش بردند و اینها دلاور را از دست و جای در دربار نداشت مغضوب
و معزول نمودند تا در این رفتار سخت بر آشفت و بغضب بیکلربیکی رفت
و با او گفت وعده شما بی‌اصل بود بجای اینکه در مقام ریاست مرا مستقر
کنید در ازای خدمات معزول و مغضوب شدم جوانانه بسر کرده تاکنون
مامور است که باید با زنان در حرم زندگانی کند و چون این جوان
نسبت با شما دارد یقین است وعده را که بمن فرمودید در حق او بعمل آورده
بیکلربیکی قسم یاد کرده آنچه واقع شد برخلاف میل او بوده است
و چون در حق‌ها در زیاد اصرار و استدعا کرده بود از جسارت‌ها در خلوت

وعده با او نسبت میداد بر آشفت تا در بر آنچه گفته بود اصرار کرد و بعضی
عبارات نامناسب بزبان آورد بطوریکه بیکلربیکی تحمل نتوانست کرد
و حکم داد او را بچوب ببندند و زدند تا ناخنهای پای او ریخت و از حضور
بیرونش کردند مطالعه‌کنندگان تعجب نکنند از اینکه چگونه نسبت
یک صاحب منصب بزرگ اینطور تنبیه جاری شده است چرا که
در ایران نسبت باشخاصی که درجات عالیه دارند اگر طرف بی‌میلی
پادشاه شوند همین رفتار میشود و تمام اینجا هم اگر خلاف حکم رئیس خود را
نمایند ممکن است مورد همین گونه تنبیه واقع شوند تا در پس از آنکه بیرون شد
جوان وسیله و جائی در دربار نداشت از اینکه دوباره بمنصب برسد
مایوس بود باین خیال افتاده بوطن اصلی مراجعت کرده و میراث
پدر خود را خواسته است بیاورد چون بانجا رسید عموش نسبت با او نهایت

زیاد کرد مدتی با خویشان خود زندگانی نمود اما همینکه به نجابت ریاست طایفه
افتاد و اول بجابیت در خلوت اظهار کرد و بعد بسختی بسیار و حق خود را
خواست عموی او نیز سخت ایستاد و تن در نداد و نسبت باو بطور
تحقیر و بی اعتنائی رفتار کرد و دستگاهان کیرناد هم بعموی او افتاده گردید
نادر با غیرتی که داشت نتوانست تحمل کند و بجبری و دستبوسانه او بری
رسیده بود برای قوت لا یموت مجبور بقرض بود از بیخالت سیر وآمد
و حق داشت زیرا که با دست مملکت خود خدمات بزرگ کرده
و شایسته احسان بزرگ بود و بجای احسان علف و تنبه و حمایت دید
و چون بجوش وطان خود رو آورد و حق موروث خود را خواست
عموی او حق او را از و کسانیکه با او از نیک نیکی بودند و بالنتیجه در صدر
او باشند دشمنی ظاهر ساختند و هیچ چاره نداشت جز اینکه اورا رشید

و با جر

و با جرئت دانست و نیز هر چه از خویشان با لا ترد دیدند تا در این حالت
افسردگی مصمم شد آنچه را که حق خویش میدانست بدست آورد و بقوت بگیرد
با چند نفر مردان قوی هیکل او کاره و از جان تنگ آمده بودند همدست شد
و در سر راه قافله را زدند و چهارپا را متعه گرفتند و بسهولت فروختند
مبلغی برای مخارج یومیه منظور داشته بقیه را اسلحه و اسباب خریدند
و هر چه کسی که از جان تنگ آمده پیدا کردند بدسته خود افزودند و دیگر
با قرب بیست و پنج نفر یکجا روانه گشتند و یکبار شتر و قاطر امتعه و آذوقه
گرفته بیابان کوهها بردند و در آنجا با اشخاصیکه پنهان نزد آنها می آمدند امتعه را
با اسلحه و آنچه لازم داشتند عوض میکردند با بهیئت راهزنی راهزنانه گردند
اسلحه و مهمات گرفتند و مردان دیگر که طلب از قشون نو فرار بادر
خدمت کرده بودند بر عده خود افزودند تا شماره آنها به پانصد نفر رسید

همه مردان قوی با اسلحه و اسب و رخت در تمام آن صفحات افتادند و مالیات

خراج خواستند چون امتناع نمودند اول آنها را تهدید کرده بعد اموال آنها را

بغارت برده و خانه‌های آنها را آتش زدند این نکته را لازم است

مطالعه کنندگان بگوئیم که در نقلیات مذکور بدین منوال حکومت کند

وابسته قشون پادشاه او را تعاقب کرده و مغلوبش نمودند ولی در آن وقت

دولت ایران مشغول جنگ بود افغانها پایتخت ایران اصفهان را

گرفته و تمام صفحات جنوب شرقی ایران را باطاعت آورده بودند

عثمانیها نیز صفحات مغرب را داخل شده و اغلب جاها را متصرف بودند

روسها گیلان و جاهای دیگر در سواحل بحر خزر بتصرف آورده بودند

برای شاه طهماسب دو سه ایالت بیش باقی نمانده بود و از همه طرف محصور

دشمن بود قشونی نداشت که برفع آنها برخیزند و مالها هم نداشت که با

بود

مقابله نمایند نادر هم آنچه برای خود و همراهانش لازم بود بگرفت در زمانی

میکرد در این اوقات شاه طهماسب به سیف الدین بیگ یکی از سرکردگان

قشون و رئیس طایفه بزرگ موسوم به بیات بود متغیر شده و خواست او را بکشد

سیف الدین بیگ خبر یافت شبانه با هزار و پانصد نفر از سپاهیان خود از

اردو فرار کرد و چون نمیخواست نزد نادر قلی رفت و با او ملحق شد

عده قشون همراهان بدو هزار رسیده و اسباب و رخت و خرج را

برای رهائی آن صفحات گردید عموی نادر از قوت ربودن سلطنت خود کم می

دید و نمیخواست با او مخالفت نماید از طرفی که شده مبادا برادر و بتازد

لهذا کاغذی بنادر نوشت و با او تکلیف کرد که اگر تسلیم شود و نزد

پادشاه برود از تقصیرات او و همراهانش عفو خواهند شد نادر از این تکلیف

خوشوقت گردیده بعموی خود نوشت که اگر تواند رقم عفو آنها را حاصل

نماید

در قبول این تکلیف حاضر است بنابرین عموی نادر عریضهٔ بشاه طهماسب نوشت
و توسط برادرزاده خود را کرد پادشاه اهل راضی بود شخصی را که مصدر چنان
اعمال و تقصیرها شده ببخشد ولی تفصیل رفتار ناشایسته او در مقابل
خدمات سابقهٔ بادارش ولو برای حفظ خود مجبور بر اینها گردیده بود
بعرض رسانیده و گفته بود نادر صاحب منصب رشیدی است و قبول او
بکار خواهد آمد و وجود چنان شخصی لازم است پادشاه قبول کرد و فرمان عفو نادر را بعلاوه
بعموی او فرستاد و او نیز فوراً نادر تسلیم نمود نادر با سیف الدین بیک
و صد سوار زبده بکلات آمد عموی او با کمال مهربانی پذیرائی کرد روز دیگر
مهمانی شایسته برای او و همراهانش فراهم آورد و خواست تا سه روز
آنها را نگاه دارد و تصور خیانتی از طرف برادرزاده خود نمیکرد ولی نادر
در خیال انتقام بود و میخواست صدمه را که عمویش باو رسانیده و حق او را
بغصب

تضییع کرده بود و در بیچارگی او را حقیر شمرده تلافی کند برای اجرای این قصد
با سرکردگان خود گفتگو کرده قرار داده که با پانصد نفر از سرکردگان او که یک روز
بعد از ورود خودش حرکت در نزدیکی قلعه کلات که کوهها راهیست پنهان شوند
در همان شب تهیه که لازم بود دیده شد در ساعت از نصف شب گذشته
نادر بکسان خود که در میان قلعه بودند حکم کرد بر قراولها ریخته بعضی را
کشته بعضی را گرفتار کردند نادر در اطاق عموی خود رفت او را گشت و کلیدهای
قلعه را برداشت دروازه را باز آن با پانصد نفر را که منتظر اشاره بعجله داخل قلعه
نمود کسان عموی نادر که غیر از قراولها تنها یکصد و هفت نفر بودند متوحش
گردیدند ولی چون کسان نادر درب منازل آنها را گرفته بودند مقاومتی
نتوانستند نمود و سر تسلیم پیش آوردند روز دیگر اسلحه آنها را گرفته و خود آنها را
مرخص کردند در این موقع خون زیادی نریخت بیش از نه تن کشته نشده

نادر قلی را آدم فرستاد بقیه همراهان خود را که در کوه بودند حصار کرد چند روز تا

با و ملحق شدند این واقعه در سنه ۱۷۲۶ مطابق سنه ۱۱۳۹ هجری تقریباً شش سال

بعد از آنکه نادر را در مشهد از خدمت پادشاه معزول کردند اتفاق افتاد

نادر با این قدر پیرو مشهور از خوش طینتی نیست اولاً از عموی خود انتقام کشید ثانیاً

تمام اقوام خود را که اغلب در شهر و دهات نزدیک کلات سکنی داشتند

بقید اطاعت در آورد ولی به هیچیک از آنها آسیبی نرساند بلکه مهربانی و لطف نسبت

با آنها کرد و متعهد شد با کمال رغبت داخل خدمت او شوند و سردارهای

او شدند و بمناصب بزرگ رسیدند چند ماه در آنجا با کمال اقتدار حکمرانی

کرد تا قریب بیست فرسخ در اطراف بقدری که میخواست تمام تسلط یافت

شاه طهماسب که از نادر غافل نبود در مطلع بود و حال تغییر را دانست از آنکه

در تعاقب عفوی که از جرائم سابق او شده بود این حرکات از وی صادر شد

عموی

عموی خود را تعقیب رسانیده و قلعه محکم را بتصرف آورده که دفع او از آنجا

جز بقوت قشون بزرگی ممکن نخواهد بود ولی چون امور سلطنت در تزلزل بود

و همه روزه علامت خرابی ظاهر میشد از طرفی قشون عثمانی و از طرفی افغانها

شاه طهماسب را محصور کرده بودند بهتر دانست نادر را بامداد خود بخواهد و بدوا

فرستادن قشون مرتفع نادر از قوت خود بکاهد بنا برین بنادر اطلاع داد

که اگر اطاعت کند و بدربار بیاید کمال مرحمت در حق او مبذول خواهد افتاد

و بمنصب میر باشیگری منصوب خواهد شد تقصیر سیف الدین بیک بخشیده

و همین منصب و مرحمت خواهد شد نادر قبول تکلیف کرده یکنفر از صاحب منصبان

خود را با پانصد نفر بحکومت کلات گذاشت و خود با بقیه همراهان

بحضور پادشاه آمد پادشاه در اول نادر را برای آنچه از او صادر شده بود

توبیخ کرد ولی نادر و تابع او فرمود از تقصیر تمام گذشتم و یقین دارم رفتار آینده

تمام تلافی اعمال گذشته را خواهد نمود نادر بقدری که توانست عذر تقصیر خواست

و به رفتاری حکومت خراسان را نسبت بخود عرض کرده بعد از جنگ با ترکمه

و غلبه بر آنها در عوض تلافی خدمت او را از خدمت خارج نمودند صدمه‌ها

که از عمو و اقوام او باو رسیده و او را برای تحصیل معاش مجبور براهزنی

کرده بود عرضه داشت و گفت حال در مرحمت و رأفت ملوکانه تأمل

حال بهره امید دارم که خود را شایسته این مرحمت نمایم چون در اوقات

رای نادر در موقع نیاز بوده زیاده دست و همت خود را اظهار سازد چندی نگذشت

منظور نظر پادشاه و تمام قشون شد عثمانیها قبل از ورود نادر بایران

در جنگ غلبه میکردند و گویا مصمم بودند که تمام ارز و زکار را برایشان برآورند

و مملکت ایران را میان خود و افاغنه که با آنها مصالحه و عهد و پیمان بسته بودند

تقسیم نمایند حالا با اینکه جمعیت مقابل از قشون ایران بیشتر بودند

مغلوب

مغلوب و کشته شدند در تمام جنگها و معارک نادر اگرچه منصب بزرگی نداشت

پیش جنگ بود تا اینکه بالاخره پادشاه او را بترقی رسانیده و ده نفر از

صاحب منصبان معتبر را برای این کار بمعزولی کرد در این مقام نادر در عقب اوقات

میتوانست بحضور پادشاه برود چندی نگذشت که خود را مورد مرحمت خاص نمود

کسیکه در مقابل نادر بود و اعتباری داشت فتحعلیخان قاجار بود نادر در ظاهر

با او اظهار کمال دوستی میکرد ولی با اسباب چینی هواخواهان نادر پادشاه

فتحعلیخان را بمقام تحقیق آورد و در وضع قشون تکلف کرد نادر در حضور او داشت

عرض کرده مدتها است از همین کاری که میشود مطلع هستم و اگر ترتیبی داده

در ادای حقوق قشون و نظم آن داده نشود تمام فراری خواهند شد و حاکم

از نرسیدن حقوق خود و از اینکه بابهای مختلف از آنها کسر میکنند شکایت دارند

پادشاه بفتحعلیخان نسبت متغیر شد و گفت اگر آنچه عرض نمودی است راست

حکم تعقیب او خواهند فرمود فتحعلیخان نتوانست دفع اتهام از خود کند
متعذر باین شده آنچه رسم بچه و دیگران قبل از او کرده بودند از وزیر معمول داشتند
پادشاه بهانجا حکم کشتن او کرد و نادر را بر دار کشی معین نمود نادر میرزا
اینکه موافق رسم آنوقت اظهار عدم لیاقت و قابلیت کرده و استعفا نمود
او را معذور برادر فوراً قبول کرد اینفقره در سنه ۱۲۲۸ مطابق سنه [۱۸۱۳؟] هجری
یکسال بعد از آنکه پادشاه نادر را داخل خدمت کرد اتفاق افتاد نادر پس
از وصول باین مقام بلند چنان هنر و کفایت به اندازه پیش از پیش ظاهر
ساخت که پادشاه امور قشون را کلاً باو تفویض کرد و هیچوقت در انجمن
راجع بقشون بوده مداخله نمی‌نمود تا در رجب این ایام که ماه نیسه بعد
مصمم کرده تا اصلاح امور قشون بپردازند که نه راه گمان نکرد باوده
هزار نفر بیرون کرد و کسانیرا که باو مایل بودند بجای آنها گذاشت هر وقت که

پول

پول بدست او میرسید حقوق سربازرا بدست خود میداد و لباس آنهارا
بهمان قیمت که تمام میشد بآنها محسوب میداشت بدینواسطه عموم نوکرها
رو بخود کرد بعد از آنکه آنچه منظور است شد جز مقابله و دفع دشمن خیالی نداشت
ولی قشون او که پیش از اینها ثابت قدم نبودند برای حمله عثمانیها کافی
نبود لا بقدری تجملات مختلف از اطراف آنها زحمت رسانیده عثمانیها
جرئت بردن آنرا از اراده خود نداشتند و بالاخره نزد شاه طهماسب فرستاده
تکلیف کردند که اگر جاهائی را که متصرفند با آنها واگذار نماید مصالحه کنند
و ایران را که اصلاً خود نگذارند ممالک خود را از افغان پس بگیرد شاه طهماسب
جواب داده که درین باب ملاحظه خواهد شد و معامله متارکه تا جواب
بعضی نقطها را دولت ایران از جانب سلطان عثمانی بعثمانیها قبول کرد
قرار دادند که زد و خوردی نکنند تا احکام از باب عالی صادر کرده جواب

قشون آنها از یکطرف همدان و از طرفی در تبریز و اردبیل قرار داده شد
شاه طهماسب سفیری باسلامبول فرستاد با بعضی تکالیف و قراری فیمابین
داده شد ولی تکالیف خائن بودند و امید است قبول نخواهد شد و ضمناً سفیر
مزبور سپرده بعذر با خوش بطوریکه اسباب سوء ظن عثمانیها نباشد در سلا
معطل شود و ورود باسلامبول را تا خبر نرسیده ارد مقصود شاه طهماسب
دفع الوقت بود و میخواست فرصتی یافته بخراسان برود ملک محمود حاکم
مشهد را که در این اغتشاشها یاغی شده و ادعای سلطنت میکرد دفع نماید تحسین کفایت
و شجاعت نادر ملک محمود را گرفتار و اموال او را ضبط کرد و از آنجا
با ده دوازده هزار سوار بعزم تادیب ابدالی افغان حرکت کرد ابدالیها
در زمان شاه سلطان حسین هرات را و حالا در تهیه بودند با قشون زیادی
داخل خراسان شده و مشهد را محاصره نمایند سه منزل اینطرف هرات

با افاغنه

با افاغنه ابدالی بیست هزار سوار در مشهد ملاقات شد از آنجا که ابدالیها از افاغنه
غلجه‌ها که تسخیر اصفهان کرده بودند بشجاعت معروفتر بودند پادشاه از جنگ
میترسید ولی نادر که در رشادت نظیر نداشت پادشاه را اطمینان داد
و گفت غلبه و نصرت بسته به ثبات و حرکت قشون است نه بزیادی
عدد و این هر دو صفت در قشون پادشاه موجود است این را گفت
و صفوف را آراست و بقشون خطاب کرده نتیجه شکست در این جنگ
انهدام ایران است و اگر امروز غلبه نکنید شما با اولاد و اخلاف خود بقید
اسیری و عبدیت دائمی خواهید بود همگی باظهار شوق صدا بلند کردند
افاغنه ابدالی هم در مقابل صفوف آراسته بودند صدای آنها را شنیده
آنها نیز فریاد کشیدند و با غضب تمام بایرانیان تاختند نادر قشون خود را
در حالت اجتماع نگاه داشت و از بلندی که بود بشلیک توپهای کوچک صحرائی

فرمان داد عده کثیری از افاغنه بخاک افتادند صبر کرد تا دشمن بفاصله چهل قدمی
ذرع رسید آنوقت فرمان شلیک تفنگ داد از افاغنه خیلی کشته شدند
که مجبور برجعت گردیدند و قشون ایران فرصتی یافته تفنگها را دوباره پر کردند
خلاصه بعد از حملات چند مرتبه ایشان با شجاعت تمام مقاومت نمودند جنگ
سخت درگرفت و نادر در آن جنگ شجاعتی تا به اندازه بظهور رسانید
اگرچه همه جا پیش جنگ بود ولی چنان متوجه اطراف بود که هر جا لازم میشد
بوقت امداد میرسانید بالاخره افاغنه کلیه مغلوب پنجهزار نفر از آنها اسیر
و یازده هزار کشته و زخمدار شدند از ایرانیان بیش از هزار و پانصد نفر
کشته نشد بعد ازین جنگ بسمت هرات قشون کشید و چند ماه بمحاصره
آنجا پرداخت تا دشمن بر اطاعت و انقیاد پیش آورد و مبلغی نقد تسلیم کردند
و مبلغی مالیات سالیانه قبول شرط اینکه پادشاه حاکمی از طایفه خودشان برآنها

بگمارد

بگمارد این شرط قسمت شد و همگی باطاعت قسم خوردند و از آن ببعد از رعیت
ایران محسوب شدند پادشاه همراه قشون بود ولی فرمان میداد
خود عزیمت مشهد کرد و نادر در عقب لشکر از عقب آمد و در ماه اوت سنه ۱۷۲۹
مطابق سنه ۱۱۴۲ هجری بمشهد رسید در همانوقت خبر رسید که اشرف افغان
که بجای محمود پسر میرویس در اصفهان بود با قشون قوی در تهیه که آن
اشرف بعد از آنکه خبر فتوحات نادر را شنیده خیال کرده اگر با در فرصت دهد
تا قشون خود را منظم کند در مخاطره عظیم خواهد بود لهذا مصمم شده در اول کار
او را تمام کند و در ماه سپتامبر سنه ۱۷۲۹ مطابق سنه ۱۱۴۲ هجری با سی هزار
قشون از اصفهان حرکت کرده عازم خراسان شد این خبر شاه طهماسب
و نادر را بوحشت انداخت ولی قشون او هنوز از اثر فتوحات اخیر
مغرور و بمقابله دشمن مشتاق بودند نادر از زیادتی قشون خود خیال [illegible]

بواسطه اینکه امید افزون سپاه نداشت از نگاه جنگ سخت در پیش بود کمی
داد وطلب و دخل قشون نمید معهذا با استعداد سپاهی خود مشهد شاه زاده را
قشون حاضر کرده و حرکت نمود منزل بمنزل بدامغان آمد و در آنجا محل مناسبی
انتخاب نموده منتظر ورود دشمن گردید اینکه اشرف آمد و نادر در آنجا خان
موقع خوب دید خواست با وحمله کند ولی صاحب منصبان او رای دیگر
زدند و گفتند که اگر از جنگ احتراز نمود دشمن بسهولت غالب خواهد آمد
زیرا که رای اطراف تصور خواهند کرد که افاغنه از مقابله با ایرانیان ترسیدند
برافاغنه خواهند شورید و راه آذوقه بر آنها خواهند بست اشرف گفت
بهتر اینست رو بمشهد برویم و با در آنجا بجنگیم از این رای نیز انحراف ورزیده
و فرمان جنگ داده شد نتیجه جنگ خطای صاحب منصبان افغان را ثابت
کرد زیرا ایشان چنان موقع خوب جنگ غالب آمدند اگرچه از شش از

چهار هزار نفر از آنها کشته شد از افاغنه دوازده هزار نفر بقتل رسیده و بهترین
صاحب منصبان آنها در آن ضمن بود بعد از این شکست اشرف بجانب اصفهان
معاودت نمود پیش از یک ثلث قشون با او باقی نماند عده کثیری بخصوص
ایرانیان که در خدمت او بودند بعد از آن جنگ فرار کردند شاه طهماسب
که در این جنگ حاضر بود رفتار و شجاعت سردار خود را برای تحسین رسید با او
گفت هیچ جایزه لایق قلب تو جز اسم خود ندارم و حکم کرده نادر را
طهماسبقلی خان بخوانند و از این بعد تا وقتیکه بسلطنت برسد در این تاریخ هم
نادر را طهماسبقلیخان ذکر خواهیم کرد بعد از آنکه قدری قشون در دامغان آسوده
طهماسبقلیخان بسمت اصفهان حرکت نمود افاغنه چون نزدیک شدن او را
شنیدند از قلعجاتیکه در آنجا ساخلو داشتند رو باصفهان فرار کردند
در خلف جاها ایرانیها از آنها بسیار کشتند و همه جا اظهار انقیاد بشاه طهماسب نمودند

و هرچه توانستند جمعیت و نقد برای طهماسب قلیخان فرستادند بطوریکه وقتیکه
لشکر ایشان در چهار منزلی اصفهان است رسید قشون او چهل هزار سواره
و پیاده بود افاغنه در شهر آذوقه زیاد جمع کرده بعضی مصمم بودند تا
جان دارند در دفاع بکوشند ولی سردار آنها اشرف خان صلاح دید
قبل از آنکه محصور شود جنگ دیگری بکند بنا برین بقدریکه توانست قشون
مهیا کرد بقدر سی هزار از افغان و کرد و هزاره و ایرانی وغیره بیشتر فراهم نتوانست
نمود بمورچه خورد که قریب ده فرسخ از شهر مسافت دارد حرکت کرد
در آنجا اردو زده منتظر ورود طهماسب قلیخان شد چون طهماسب قلیخان با آن
زودیکه منتظر بود نرسید فرصتی یافته دست انتقام بروی ایرانیها در
اصفهان و اطراف بوده گشود اول حکم کرد تمام اعیان را بکشند
و بعد هر کس را در کوچه ببینند بقتل برسانند در مدت کمی در شهر یک نفر

مرد ایرانی دیده نمیشد مگر زنها که برای تحصیل قوت و آذوقه بیرون
می آمدند آخر طهماسب قلیخان بمورچه خورد رسید با افاغنه جنگیده و ظفری
نمایان یافت هفت هزار نفر از افاغنه کشته شدند اشرف بشهر اصفهان بازگشت
در آنجا با اتباع خود مصلحت بینی کرده مصمم شد که تمام اهالی را بقتل برسانند
و عمارات و خانهها را آتش زنند و بعد از آن با آنچه از اموال که بتوانند
حمل کرده از اصفهان حرکت نمایند هنوز این قصد و خیالات را بانجام اجرا
نیاورده بودند که جاسوسان اشرف خبر آوردند که قشون ایران بسمت
شهر در حرکت است اشرف همینکه این خبر را شنید اتباع خود در العمارت
خواست و حکم کرد از نقدینه که در آنجا سلطنتی بود بار کرده با خود ببرند
چون بغیر از فرار برای آنها نبود چنان تعجیل در اجرای این حکم کردند در ساعتی
از نظر گذشته که یک نفر افغان در شهر دیده نمیشد ایرانیها که پنهان بعضی بیرون آمده

شروع بغارت خانها نمودند جمع کثیری از دهقانهای اطراف هم
بشهر هجوم آوردند و قسمتی از غنیمت بردند ولی هزار و پانصد نفر از قشون
طهماسب قلیخان رسید و جمعیت اوباش ناپدید شدند صاحب منصبان
داخل عمارت شده و قراول بدروازها گذاشتند روز نهم دره
نوامبر سنه ۱۷۲۹ مطابق سنه ۱۱۴۲ هجری بود طهماسب قلیخان با تمام قشون وارد
اصفهان شد و در آنجا تهیه لباس برای قشون بدوخت و اول
مواجب را از اهالی گرفته بقشون تقسیم نمود جمعی از اینکه تعاقب افغانها
نشتافت تعجب داشتند ولی چند روز بعد جهة آن معلوم گردید
شاه طهماسب باعجله هم وارد شد بعد از ورود او طهماسب قلیخان
صریح گفت اگر قدرت کاملی باو داده نشود و در هر جا آنچه لازم است
از مالیات برای قشون نگیرد از ریاست استعفا کرده بولایت خود مراجعت

خواهد نمود

خواهد نمود چرا که یقین است کسیکه باید تهیه و اسباب او برساند غفلت خواهد کرد
و تمام مدت اسیر او خواهد رفت پادشاه از این تکلیف خوشش نیامده بدین
خیال افتاده طهماسب قلیخان را معزول کند ولی دیگری را که بکار بیاید و
بگذارد ندید در بعضی از روسای قشون استمزاج کرد همگی بر این عقیده یافت
در صحبت بهتر است با او همراهی شود هر وقت موقع بدست آید در صحبت
او آنقدر لازم نباشد برای جسارت رو داده شود و نیز گفته شده در اینوقت
قشون بریاست دیگری راضی نخواهند شد بالاخره پادشاه بتکلیف
طهماسب قلیخان را تسلیم کرد ولی با کمال کراهت زیاده در تفویض
چنان قدرت و اختیار تاج و تخت را از دست داده بهتر است باین اکتفا
نکرده ایالات دیگر بر آن افزود او را سردار کل و بیگلربیکی خراسان
کرد و عمه خود را باو تزویج نمود بعد از ظهور این مراحم طهماسب قلیخان

مع انظهار جان نثاری در خدمت نمود و برای اینکه صداقت خود را
بعالم ثابت نماید در وسط زمستان با قشون تعاقب افاغنه حرکت نمود
افغانها چون دیدند بعد از حرکت از اصفهان کسی دنبال آنها را نگرفت
زمستان را در شیراز توقف کرده و آن مملکت را با نواع تاراج و
خراب کردند سه هزار از قشون طهماسب قلی خان در راه از سختی فصل
تلف شدند ولی چون حرکت رو بجنوب بود روز بروز هوا معتدل‌تر میشد
همینکه قشون ایران نزدیک شیراز رسید اشرف و اتباع او بیرون
آمده یکبار دیگر مصمم شدند بخت خود را در جنگ بازمایند چند
ساعت سخت کوشیدند و بالاخره منهزم شده بیشتر فرزند و عیال
و اطفال خود را بجا گذاشته فرار کردند قسمتی قوی از قشون ایران
بتعاقب آنها مامور شد جمعی از آنها اسیر و گرفتار شدند اشرف با هزار و
پانصد نفر

پانصد نفر مستقیماً رو بقندهار آورد در راه جمعیت او را متفرق شده
صد نفر بیش با او نمانده بود دسته از بلوچها ناگهان بر او حمله بردند با این
معدود قلیل دلیرانه و از جان گذشته جنگید چون عده دشمن غالب بود خود و
همراهانش را پاره پاره کردند طهماسب قلیخان یکماه در شیراز ماند از آنجا
قصد همدان نمود تا همدان و سایر جاهای مملکت را که عثمانیها درین اغتشاشها
گرفته بودند متصرف در آورد چون بهمدان رسید عبدالله پاشا با تمام قشون
با او مقابله نمود مغلوب گردید و بکرمانشاهان گریخت طهماسب قلیخان
تعاقبش کرد و دو مرتبه مغلوبش ساخت چند روز در کرمانشاهان هم
ساخلو در آنجا گذاشت و رو به تبریز در حرکت آمد تبریز را که موقع مهمی بود
متصرف شد و قسمتی قوی از قشونها رو به پیش فرستاد دشمن خبر آمدن
قشون شنیده آنجا را گذاشت و رفت عثمانیها چون چنین دیدند مهلتی خواستند

طهماسب قلیخان از آنجا به طایفه ابدالی هرات که مجدداً شوریده و لشکری
قوی آراسته بودند بسهولت غلبه کرد جاهائیرا که گرفته بود مستحکم کرده
ساخلو کافی در آنجا گماشت و رو بهرات آورد بعد از شکست ابدالی
هرات را محاصره نمود چون قلعه بسیار مستحکم بود بر آنجا دست نیافت
تا بواسطه قحط و غلا اهالی تسلیم شدند طهماسب قلیخان حاکم و روسا را
بقتل رسانید جمعیتی از ایشان در آنجا سکنی داد ساخلو در آنجا گذاشت
و رو بمشهد تاخت در ضمن این حالت شاه طهماسب در اصفهان بود شنید
دولت عثمانیه از اسلامبول و جاهای دیگر قشون کمک بایران فرستاده
بیست هزار لشکر جمع آورده و رو به تبریز حرکت کرد قشون ساخلوی تبریز را
که طهماسب قلیخان گذاشته بود بخود ملحق کرده با یروان رفت در آنجا
دسته از قشون عثمانیه را شکست داده بمحاصره قلعه پرداخت چون نتوانست

آذوقه

آذوقه بقشون برساند مجبور بمراجعت بتبریز شد از آنجا بخیال رفتن کرمانشاهان افتاد
ولی احمد پاشا با سپاهی قوی تر رسید و بالمره مغلوبش ساخت چندروز
بعد از جنگ پاشا پیغام داده از جانب سلطان اذن دارد مصالحه نماید
شاه طهماسب تکالیف احمد پاشا را بسهولت قبول کرد تکالیف این بود
که طرفین هر جارا که در آنوقت متصرف بودند متصرف باشند طهماسب قلیخان
از شنیدن این مصالحه زیاده بر آشفت به پادشاه و چند نفر از اعیان نوشت
که بزودی بحضور ملوکانه خواهم آمد و لزوم فسخ این مصالحه ننگ آمیزرا
ثابت خواهم کرد بنا براین در ماه اوت سنه ۱۷۳۲ مطابق سنه ۱۱۴۵ هجری با کمال
عجله از مشهد بیرون آمد و با تمام قشون خود که بیش از شصت هزار مرد جنگی ن
بودند باصفهان رسیده بحضور پادشاه رفت و گفت اول باید کسی را
مسببین مصالحه و خائنان نصیحت بزرگ رای داده عبرت دیگران ساخت

و پس از آن منتجب باشی هم جنگید ولی پادشاه میل بگسستن مصالحه که با عثمانیها
کرده بودند نداشت پس از آن طهماسب قلیخان بپادشاه گفت که اغلب اهالی
دربار با من دشمن شده و ساعی بودند که پادشاه را بکشتن من وادارند
پادشاه اصرار کرد براینکه اطلاعات واضحات طهماسب قلیخان
فوراً دسته مکتوب در مقابل پادشاه گذاشت و گفت مطالعه این
مکاتیب بر پادشاه معلوم خواهد کرد که من حق دارم از جان خود بترسم
این بگفت و بیرون آمد مکاتیب مزبوره را چند نفر از بزرگان دربار بطهماسب قلیخان
نوشته بودند و از اعمال و حالات یکدیگر باو خبر داده بعضی و از یکدیگر بد
نوشته و از گفتگوهائیکه در حضور پادشاه شده بود باو اطلاع داده بودند
از عدم لیاقت پادشاه نیز شرحی نوشته و در خیرخواهی نسبت بطهماسب قلیخان
مبالغه کرده بعضی پادشاه از خواندن این نوشتجات متعجب شد و خیانت را

بزرگ

بزرگتر و شاید بعضی از آن دیده نتوان مجازات داد مگر اینکه بخواهد بیشتر از
بزرگان دربار را بقتل برساند لهذا کاغذها را پاره کرد و بهتر دانست صبر کرده
در موقع مناسب تر سزای خیانت آنها را بدهد طهماسب قلیخان که با قشون خود
در بیرون دروازه اردو زده بود انتظار داشت که بعد از این مکاتیب از خیال
پادشاه چه خواهد بود چون دید اعتنائی نکرد رؤسای قشون خود را جمع کرده
و آنچه را که نوشته بود با آنها در میان آورد همگی در این عقیده متفق شدند که
پادشاه خیال دارد او و دوستان او را بقتل برساند و قشون را متفرق کند
و مصالحه ننگ آمیزی که با عثمانیها کرده است محض صلاح این است که در صدد
و موقع یافته خیال خود را بموقع اجرا بیاورد طهماسب قلیخان با آنها گفت
که حالا چاره خلاص ما و شما این است که پادشاه را معزول کنیم و پسرش را
بجای او بتخت بنشانیم باین وسیله بهانه خوبی در دست خواهیم داشت که با

دولت عثمانی نقض مصالحه نمایم صاحب منصبان با او همراهی شدند و لیکن قصد
از این قرار مجری داشته شد طهماسب قلیخان پادشاه را بسان قشون دعوت کرد
پادشاه بازدید از حالت قشون و ورزش آنها زیاد مسرور شده و از بزرگان
آنها در میان جمع تمجید کرد وقتیکه پادشاه از میان صفوف میگذشت بعضی
از صاحب منصبان جزو و سربازها با آواز بلند عرض کردند که اگر پادشاه را
بما فرمایشی باشد از جان و دل اطاعت کنیم این حرکت اول اسباب تعجب پادشاه شد
ولی چنانچه عادت او بود فوراً خاطر خود را جمع کرد و از پادشاه استدعا
نمود به آنها بگوید تکلیف شما اینست از طهماسب قلیخان که سردار کل است
اطاعت کنید پادشاه خوشش دوباره رفت و بهر کجا در سر در از تخت
که فراهم بود رفت آنجا در شرب افراط کرد و گیاهای مخدر هم در آن
ممزوج بود که در روی مسند بخواب رفت طهماسب قلیخان حکم کرد پادشاه را

بجای

ببر اینکه در باغ هزارجریب بود ببرند همراهان پادشاه بر خلاف حکم
طهماسب قلیخان ایستاده گفتند ما همین جا مواظب پادشاه خواهیم بود طهماسب قلیخان
آنها را تهدید کرد خواستند فرار کنند قراولها آنها را گرفته بحبس انداختند بعلاوه اگر
طهماسب قلیخان پادشاه را گرفت و قراول بر او گماشت بجای خود برگشت
در آنجا اغلبی از صاحب منصبان پناه بده این اتفاق کرده بودند حاضر بودند
از آنها پرسید با پادشاه چه باید کرد در جواب گفتند جز آنچه شده است
هیچ نباید ولی طهماسب قلیخان آنها را متقاعد کرد که لازم است او را در جای
دیگری محبوس نماید بنابرین سه روز بعد پادشاه را از نظر او در تحت الحفظ
بمازندران فرستاد و قبل از این انحاص ایرانی اغلب افغان و سنی مذهب
خبر از گرفتن پادشاه که دسته قوی از قشون بشهر فرستاد و عمارت
سلطنتی را گرفته در دروازه‌ها و شوارع عام قراول گذاشته روز بعد قبل از

طلوع آفتاب طبل زدند و اعلام کردند هر کس از خانه خود بیرون بیاید
کشته خواهد شد ولی وقت ظهر چون دیدند کار بهمین آسانست حکم شد
هر کس بکار خود مشغول شود و بطور معمول بیرون بیاید زیرا اینها قبلاً زیاد محزون
بودند و تصور میکردند پادشاه کشته شده همینکه فهمیدند زنده است
باین امید دلخوش داشته که قشون برای حفظ او خواهد شورید
روز بعد از آن روز پادشاه را بیرون فرستادند طهماسب قلیخان با
خشمی هر چه تمامتر برای سلطنت رفت تمام صاحب منصبان نظامی و غیر نظامی
حاضر بودند حکم کرد پادشاه را از سرای بیرون آوردند در گهواره
بر روی تخت گذاشتند تاج سلطنت را بالای سر او و شمشیر و سپر را
بپهلوی او نهادند و بعد برسم شایان او را بسلطنت باسم شاه عباس سیم
خطاب کردند اول طهماسب قلیخان بقرآن قسم یاد کرده که قصد [illegible] نکند

دیگران

دیگران نیز همین طور معمول داشته بعد از این تبلیغات رشیدی طهماسب قلیخان
در عمارت ماند تا کارگزاران امور پای تخت گماشت و حکام و ولایات را
که با آنها اعتماد داشت تغییر داد بعد با قشون خود روی بعثمانیها آورد و جنگ نزدیک
بغداد مانده بود با احمد پاشا سپاهی متجاوز صد هزار داشت تلاقی شد
و شکست فاحشی وارد آورد بعد به بغداد رفت و شهر را محاصره نمود قشون خلیفه
بغداد زیاد بود مدتها مدید شهر را حفظ کردند ولی قحطی سخت در میان آنها ظاهر
و نزدیک بود تسلیم شوند که طوپال عثمان پاشا سرعسکر با جمعیت بسیاری [illegible]
کثیره باخته و غیره که بیش از صد هزار بود رسیدند طهماسب قلیخان
مجبور شد از محاصره دست کشیده با آنها جنگید قشون ایران که در آن وقت
یکصد و بیست هزار بودند با قهر و غلبه حمله بردند و بطوری قدم فشردند
که نزدیک بود عثمانیها را از پیش بردارند در این بین اسب طهماسب قلیخان گلوله خورد

مدتی باانها جنگید تا اینکه باو رسید بقرار خلیفه کردگشته شده است
بیدق را برکرده اند این فقره وحشت در قشون انها انداخت فورا برگشتند
و رو بفرار گذاشتند طهماسب قلیخان سعی کرد قشون را برگرداند ولی فایده نبخشید
عثمانیها باغیظ تمام آنها را تعاقب نمودند و کشتار سخت نمودند در این جنگ
شصت هزار از ایرانیها کشته شد و از عثمانیها تقریبا همین قدر تلف رسید
این شکست هر کس را غیر از طهماسب قلیخان بود مایوس و نومید میکرد ولی از او
بهر گونه سوانح برتری داشت در همدان توقف کرد چند روزه بیشتر قشون او
متفرق بودند باو ملحق شدند طهماسب قلیخان بانها گفت از روی تحقیق
خبر دارم که عثمانیها دست از تعاقب کشیده و قشون خود را دسته دسته
قسمت کرده اند که بسهولت آذوقه و علوفه تحصیل نمایند و من مصمم هستم
بآنها یک حمله کنم یا فتح نمایم یا کشته شوم زیرا که بعد از آنچه کرده ام
از قرار

اهل مملکت برما رحم نخواهند کرد و بنابه یا فتح و فیروزی ذات مملکت خود
شویم و اگر عثمانیها فرصت بهم رسانند و قشون خود را جمع کنند یقینا
برما غالب خواهند آمد رؤسای قشون با او همراه شدند و بتعجیل بسوی
دشمن عطف عنان نمودند و یک قسمت از قشون عثمانی به طهماسب قلیخان با
در رسید ایشان حمله بردند بعد از انکه سه دسته معتبر قشون عثمانی را متوالیا شکست داد
بالاخره با طوپال عثمان پاشا که شصت هزار قشون همراه داشت مقابل شد
پاشا در اول جنگ گلوله خورد تمام قشون او مغلوب و منهزم گشت بعد از این
جنگ دیگر عثمانیها با او در میدان مقابله نکردند در مدت سالی بعضی
جاها را بقهر و غلبه گرفت و بعضی جاها تسلیم شدند تا آنکه تمام ممالکی را که عثمانیها
در حالت اغتشاش ایران و اخیر متصرف شده بودند از چنگ آنها بیرون آورد
این فتوحات غیر مترقبه آوازه شهرت او را بزرگ کرد و از اطراف داوطلب

برای خدمت او میرسید قشون مستعد منتخبی فراهم آورده و یک مرتبه دیگر
بمحاصره بغداد شتافت کار محاصره خیلی از پیش رفته بود خبر رسید
محمد خان بلوچ که یکی از سرداران او بود یاغی شده شاه طهماسب را بسلطنت
خوانده و شهر شیراز را گرفته سی هزار قشون همراه دارد و همه روزه بر قشون
خود می افزاید طهماسب قلیخان همینکه این خبر شنید فوراً دست از محاصره کشید
و با کمال تعجیل به تادیب یاغیان شتافت وقتیکه منتظر او نبودند رسید
یاغیان نزدیک شدن قشون او را شنیدند و بمقابله او تاختند بتصور اینکه
قسمتی از قشون با یکی از صاحب منصبان میرسد ولی بشکست از غفلت است زنخ
رفته بغیر از خود طهماسب قلیخان را با عده قشون بیش از ده هزار نفر زیاد
ملاقات کردند محمد خان از اینکه طهماسب قلیخان را با عده قلیلی بدست آورده
بسیار خوشحال شد و به صاحب منصبان خود گفت قلب با طهماسب قلیخان یکه

بدست

بدست ما که بسهولت قبل از آنکه مدد باو برسد باو شکست خواهیم داد
قشون او که منزل عقب است اما همینکه بجنگ بگیر رسیدند و غرش فرمانهای
طهماسب قلیخان را شنیدند یاغیان وحشت بر آنها غالب شد و مقاومت
حمله اول نکرده رو بفرار گذاشتند محمد خان بلوچ شخصاً شجاع بود طهماسب قلیخان را
شخصاً بنظر آورده و رو باو تاخت خواست کاری کند نگرفت و در راه خود را
با شمشیر باز کرده میخواست در کشتی یکی نفر از اعراب از خلیج فارس بگذرد
ناخداهائیکه در آنجا بودند بامید جایزه او را گرفتند و پیش طهماسب قلیخان
بردند طهماسب قلیخان برای اینکه محل پنهانی او و خزینه و اسباب او را
معلوم کند بحبسش فرستاد مقصود طهماسب قلیخان حاصل نشد زیرا که
محمد خان بلوچ بعض اینکه تنها ماند خود را آویخت و در گذشت نوشتهجات او
بدست نیامد معلوم نشد با چه اشخاص مراوده داشته و خزینه او چه مبلغ

گزاف بود در کجا است عمر این مرد شجاع صفات بزرگ و معتقد عادی بود
بهیطور بآخر رسید اگر چه قلب بزرگ است ولی باز بزرگترین مردان جنگی
مشرق زمین مقابلی میکرد و بهترین سوار ایران زمین بعد طهماسب قلیخان
چند روز در شیراز ماند اشخاصی را که درین شورش دخیل بودند تعقیب نماید
و اموال آنها را ضبط کرد بعد باصفهان آمد در آنجا قرار بعضی امور را داده
رو بگرجستان حرکت کرد تفلیس را بقهر و غلبه گرفت و تمام آن مملکت با
اطاعت کردند از آنجا با یروان پای تخت ارمنستان آمد آنجا را نیز مسخر کرد
شماخی تسلیم گنجه بغلبه گرفته شد درین بین سفیری بدولت روس فرستاده تکلیف
کرده که گیلان و سایر جاهای بحر خزر را بحسب وعده تخلیه کنند والا مجبور
خواهم شد که دمار از آنها بکشند چون روسها ابداً میل نداشتند باو
جنگ کنند تمام جاهائی را که در اینطرف بحر خزر گرفته بودند تخلیه کرده با سلطنت ایران دادند

و بادکوبه

و بادکوبه هم بآنها تفویض شد بنابرین طهماسب قلیخان مصالحه قوی با روسها
منعقد ساخت و چندی بعد نیز با عثمانیها مصالحه کرد بعد از آنکه با این دو دولت
قرار صلح داد فرمانی بتمام حکام ایالات و رؤسای قبایل و کارگزاران
شهرها صادر کرد که در روز مخصوص در صحرای مغان حاضر شوند و هر کس حاضر نشود
سیاست بزرگ خواهد دید در موعد مقرر در آنجا حاضر شدند عده آنها
شش هزار نفر بود بعد طهماسب قلیخان هم با صد و پنجاه هزار قشون در آنجا
اردو زد بعد آنها را بحضور خواست و بآنها گفت شما را برای این خواستم
که بشما بگویم تمام دشمنهای مملکت ایران را مقهور و مغلوب ساختم بجز افاغنه
قندهار که درین نزدیکی بر آنها خواهم تاخت بعد از آنکه آنها را باطاعت آوردم
خیال دارم بقیه عمر خود را براحت و آسودگی بگذرانم مگر آنکه مجدداً مملکت
بخدمت من محتاج شود با عثمانیها و روسها مصالحه کرده‌ام و ترکمانها و ...

دشمنهای سرحدی را تادیب نموده‌ام بطوریکه عموم اهالی مملکت در آرام خواهند بود
حالا با شما است که پادشاهی برخود اختیار کنید شاه طهماسب پادشاه
قدیم خودتان یا هر کس را لایق میدانید بسلطنت باید برگزینید سه روزه
از شما جواب خواهم خواست این را گفت و داخل چادر خود شده
حکم کرد دوازده روسائی که آنجا بودند تا مدت سه روز در اردو خواهند بود مهمانداری
کنند درین مدت گماشتگان طهماسب قلیخان مواظب بودند
و باشخاص معتبر میگفتند که خوب است برای خوش آتیه سردار را بپادشاهی سلطنت
خود او را بسلطنت بخواهید اگرچه ما یقین داریم که او قسم خورده که
بعد از انقضاء سه روز اعیان بحضور طهماسب قلیخان رفتند و خطابه بحضور
او عرض کردند و در آن خطابه خدمات بزرگیرا که با ایران کرده بود شرح
دادند و از او استدعا کردند که تاج و تخت را قبول کنند و برای تثبیت

مملکت ر

مملکت را بعهده بگیرد و گفتند ما در عقب کمال صداقت با جان و
خودمان در هر موقع استمرار خواهیم کرد طهماسب قلیخان گفت من
ازین تحسین و تکلیف شما تشکر میکنم و قصد من از خواستن شما بهیچوجه این فقره
نبود ولی قول شما از جانب خدا است و من باید نجات تاج و تخت را
قبول کنم و برای خیر عامه از راحت خود چشم بپوشم و شکی ندارم که با فضل الهی
و استمرار و اتفاق ملت ایران را بجائی از اوج فخار خواهیم رسانید که هیچیک
از سلاطین سابق نکرده باشند و برای اینکه در اول کار با شما درستی رفتار
کرده باشم و در میانه اختلافی نباشد سه چیز را باید بعقیده قسم قبول کنید
اولا سلطنت در خانواده من همیشه موروثی باشد ثانیا هیچکس هواخواهی
خانواده سلطنت قدیم یا منسوبان او بهیچ بهانه نمیکند تعهد است
یک کلمه که شباهت بشورش دارد آن هم بزبان نیاورد و اگر بکند مجازات آن

تقبل رسید و در سوال و ضبط شود ثانیاً چون همیشه در خلاف طریقهٔ مذهبی
مابین ایران و همسایه‌ها عثمانیه و هندوستان و ترکمان باشند اختلافش
و ضدیت زیاد برخاسته است میل دارم معدودی از علمای شیعه و سنی
جمع شوند و طریقهٔ متحده قرار داده رفع اختلاف نمایند و باعتقاد من چون فقرات تکلیف
اسباب اختلاف شیعه و سنی شده است آنچنین ملاحظه قراری فیمابین آنها
می توان داد تمام بزرگان بسهولت دو تکلیف اول را قبول کردند ولی
در باب تکلیف آخر استدعا کردند که اول از رئیس علما سؤال شود
رای خود را اظهار کند بعد قبول کنند بنابرین صدر الصدور بطهماسب قلیخان
اینطور عرض کرد که در باب امور مذهب راهنمای ما احکام خدا و احادیث
پیغمبر است سلاطین نباید تغییر و تجدیدی در آن بکنند لهذا از اعلیحضرت ملوکانه
استدعا میکنیم که آغاز سلطنت را به برانداختن مذهبی که برقرار است تغییر
ندهند

این اقدام یقیناً نتایج خطرناک خواهد داشت طهماسب قلیخان فوراً حکم کرد
صدر را خفه کردند که مردم متابعت این اظهار را ننمایند و یقیناً اگر این
سیاست فوری قلوب را بوحشت نینداخته بود با او همراهی مینمودند
بعد از قضا پرسیده آیا حاضرید تکالیف مرا با قید قسم قبول نمائید همگی
بسهولت و آناً قبول کردند روز بعد در ماه مارس سنه ۱۷۳۵ مطابق سنه ۱۱۴۸
هجری سلطنت ایران برقرار شد و باسم نادرشاه موسوم گردید و سکه
بنام او زدند و یکطرف سکه اینطور نقش بود

سکه بر زر کرد نام سلطنت را در جهان   نادر ایران زمین و خسرو گیتی ستان

و طرف دیگر الخیر فیما وقع بعد از آنکه مدت سه روز ارکان مملکت حاضر شده
بودند با شکوه و جلال تمام مهمانداری کرد همه را خلعت داده مرخص نمود
و با همه اینطور مهربانی رفتار کرد مگر با علما که معلوم است و بسبب قتل صدر الصدور

و بواسطه عزمی که در تغییر مذهب داشت آغاز خصومت سخت با او کرده بودند
ولی برای اینکه شدت رفتار را جبران کنند نزد روحانیان آنها فرستاده و سؤال
کرد منافع گزاف اوقاف را بچه مصرف میرسانید جواب دادند
بمصارف موقوفه از قبیل وظیفه علما و طلاب و نگاهداری مدارس
و مساجد متعدده میرسد و در مساجد هر روز و هر ساعت بفیروزی و اقبال پادشاه
و تمامی مملکت دعا میکنند نادرشاه در جواب گفت بتجربه معلوم شد دعاهای شما
مستجاب نمیشود زیرا مدت پنجاه سال است ایران در تنزل بود و بالاخره
بواسطه غلبه بر دشمن از خارج و انقلاب داخله مملکت خراب شد
تا اینکه بتقدیر الهی فتح و فیروزی قشون من باستخلاص ایران رسید
و حال هم تمام قشون من برای حفظ و عظمت ایران جان خود را فدا میکنند
و این طلاب بیچاره نیستند بارها زیاد بیحرمتند و باید بوسیله رفع احتیاج
آنها

رها شود لهذا مقتضی ملوکانه بر این است که تمام املاک موقوفه و منافع آنها ضبط شود
و بمصارف قشون برسد این حکم مجری شده و تحقیق و تنبیه بجد کردند
در باب املاک و اوقاف عاید شد علما از این کار خیلی متغیر شدند و بقدری که توانستند
کوشیدند که قشون و رعیت را بشورانند ولی بضعف متنفذ قشون
تنبیه خود متنبه باحکام آنها کاری دیگر نکردند و رعیت هم چون دید بواسطه
سلب از مالیات آنها تخفیف کلی خواهد کرد ناراضی نبودند فوراً این
حکم نادرشاه تمام رؤسا و اعیان را خواست و مراتب را با آنها
اعلام کرده گفت که اگر شما میخواهید باید بمصارف آن را خودتان
بدهید من ابدا ملاحظه ندارم و برای آنها تحمل هیچ چیزی نخواهم شد
و نیز فرمانی صادر و حکم کرده که تمام رعایا طریقه سنت را بر روی تمام
و احکام و سیاست خواهند بود ترجمه فرمان مزبور از این قرار است

فرمان نادرشاه در باب اتحاد مابین شیعه و سنی که مجدداً از ترکی به فارسی ترجمه شده

عالیجاهان صدر عالیقدر و حکام و مجتهدین و علمای دار السلطنهٔ اصفهان
بالطاف ملوکانه مباهی بوده بدانند در وقتی که رایت ظفرآیت
در صحرای مغان برپا بود در مجلس منعقده قرار برین شد چون طریقهٔ
حنفی و جعفری موافق آنچه از اسلاف بما رسیده است متحد بوده خلفای
راشدین رضی الله عنهم را خلیفهٔ سید المرسلین میدانسته‌اند ثم
بعد الایام اسامی هر یک از خلفای اربعه ذکر میشود و با تعظیم تمام ذکر کنند
علاوه در بعضی از اضلاع مملکت ما برخلاف اهل سنت اذان
و اقامه فقط علی ولی الله را بطریقهٔ شیعه ذکر میکنند این فقره مخالف
اهل سنت است و منافی قرار است و معمول اسلاف بوده که
در این بر تمام عالم هویدا است که امیرالمؤمنین اسد الله الغالب برگزیده

و ممدوح

و ممدوح و محبوب خداوند متعال است و بواسطهٔ شهادت مخلوق بر جایگاه
و رتبت او در درگاه احدیت نخواهد افزود و بحذف این الفاظ چیزی
از فروغ و مقدار او نخواهد کاست ذکر این عبارت موجب اختلاف
و بغض و عداوت مابین اهل تشیع و سنت است و هر چه در متابعت
شریعت سید المرسلین ترک کنند و خلاف جناب پیغمبر و امیرالمؤمنین علیهما السلام
نهند اجر و اطلاع از مدلول این فرمان عالی تمام مسلمین از عالی و دانی و بزرگ
و کوچک و مؤذنین شهرها و توابع و اطراف و اکناف باید اعلام نمود
که از امروز به بعد این عبارت که خلاف طریقهٔ اهل سنت است ذکر نشود
و نیز در میان حکام معمول است که در مجالس بعد از فاتحه و تکبیر و دعای پادشاه و شاه سابق را
دعا نمایند از آنجا که این نحو تعظیم بیهوده و بی معنی است مخصوصاً اگر و تقصیر عظیم
که خوانین صاحب طبل و علم درین موقع حمد نعمای پادشاه حقیقی را بر زبان بیاورند

عموم رعایا و برایا اطاعت این احکام و لوازم را بعهده شناسند هر کس
از آن تخلف ورزد مورد غضب شاهنشاهی خواهد گردید تاریخ شهر صفر سنه ۱۱۴۹
این فرمان باعث مسرت معدودی کثیری از اهالی ایران شد زیرا که نصف
ایران سنی بودند و نصفی دیگر شیعه و مخصوصاً اکراد و بسیاری از سپاهیان
خوشوقت شدند زیرا که بیشتر آنها سنی بودند و بدینواسطه بر قدرت آنها
نسبت بنادرشاه افزوده اگر چه این اقدام مخالف صلاح مملکت و دارای نتایج
و لی برای استقرار نادرشاه و اولاد او بر تخت سلطنت ایران ضروری و مسلم
بنظر می آمد گذشته برای خیالاتیکه نادرشاه نسبت بممالک همجوار ایران داشت
خیلی مفید بود زیرا که مذهب ممالک همجوار طریقه سنت است که حال در ایران
برقرار شد چندی بعد از آنکه نادرشاه بسلطنت منتخب و معلوم جهانیان شد
بقزوین آمد و در آنجا رسوم تاج گذاری سلاطین ایران معمول افتاد و شمشیر سلطنت

بکمر

بکمر بست تاج بر سر گذاشت و برسم معمول قسم خورده بر وفق نیت ستوده
فرمانروائی نماید و ایران را از تمام دشمنهای مملکت حفظ کند از آنجا باسپاه
خود باصفهان آمد چندی در آنجا توقف کرد و تهیه عزیمت بسوی قندهار دید
اوقاتیکه در اصفهان بود دول اسلامبول رسم تهنیت بجای آوردند پادشاه
عثمانی او را بسلطنت ایران شناخت و از اینکه مذهب سنت را
در ایران برقرار کرده و طریقه سابق را تقویت نموده باو تبریک گفت
در ماه دسامبر ۱۷۳۶ مطابق ۱۱۴۹ هجری نادرشاه با سپاهی بیش از
هشتاد هزار پیاده و سواره بوده از اصفهان و راه کرمان بسمت قندهار
حرکت نمود طهماسب خان وکیل با قریب چهل هزار قشون دیگر بمعاونت او
روان شد
بزرگواریکه یادداشتهای خود در این باب همراه بوده وقایع این تاریخ را از آن نوشته ایم

ازین تاریخ بعد را مطلع نبود مگر اینکه در وقت حرکت از ایران بسمت هندوستان
در ماه فوریه سنه ۱۷۳۸ مطابق سنه ۱۱۵۰ هجری شنیده بود نادرشاه قندهار را محاصره
کرده است وقایع بعد ازین را از روی نسخهای خطی دیوانه در دیباچه ذکر
کرده‌ام خواهم نوشت بعلاوه یادداشتها و روزنامجات جنرال است
آن شخص بزرگوار تفصیل از اخلاق و عادات شخص این پادشاه بزرگ
بما لطف نموده انشاءالله در آخر کتاب بطبع خواهد

نادرشاه بعد از آنکه بر سلطنت مستقر و امور را منتظم کرد رضا قلی میرزا را بجای خود
گذاشت و بقندهار قشون کشید حسین خان حاکم قندهار که آذوقه و مهمات
جنگ زیاد جمع کرده بود هیجده ماه مقاومت کرد و محاصره را طول داد
بالاخره مستاصل شد با قشون خود یک مرتبه بیرون تاخت بیشتر آنها
دلیرانه کوشیدند و کشته شدند حسین خان و برادرش گرفتار گردیدند ایرانیها
بعد

قلعه داخل شده آنجا را تصرف آوردند درین بین نادرشاه مشغول نظم
و استحکام قندهار بود و زمین در آن صفحات را تفتیش و رسیدگی میکرد
مراسلات از نظام الملک و سعادت خان رسیده او را دعوت برفتن
هندوستان مینمودند نادرشاه در جواب نوشت که مشکلات گذشتن از
دربندهای جبال و رودخانهای بزرگ زیاد است و افغانها و طوایف
جنگی آن صفحات در مقابل هستند و ناصر خان صوبه دار یعنی حاکم کابل و زکریا خان
حاکم لاهور جلو راه را خواهند گرفت و اگر قابل من این موانع را از میان
بردارد باید با قشون قوی بشد قشون سلطنت هندوستان بحکم و بخت خود را
در خیال جنگ با ما هم نظام الملک و سعادت خان متحد شده صادر این
هم و خیالات ندارم نیت قبل از اینکه از هر راهی که بخواهید و قرار
کفایت از ما بظهور خواهد رسید و چه قدر حاضر و آماده بود جلو قشون را سهل خواهیم

رین اظهارات قلب نادر را قوت داده با صد و بیست و پنج هزار قشون سواره
مرکب از قزلباش و کرجی و ترک و خراسانی و افغان و غیره که همه بجنگی
و سختی پرورش یافته بودند حرکت کرد و قشون او از هر جهت برای این سفر مهیا بود
و نادرشاه آنها را تشویق میکرد و امیدواری میداد که در این سفر نه تنها
بی نیاز خواهند شد بلکه از غنایم هندوستان ثروت و دولت و فخر
بمملکت خود خواهند آورد در این بین نظام الملک و سعادت خان در پرده
برای پیشرفت کار نادرشاه اسباب فراهم می‌آوردند شیرزه خان قلعه دار کابل
و ناصر خان صوبه دار آنجا که یک نفر از دست نشانده‌های خان دوران بود و زکریا خان
حاکم لاهور کاغذی نوشتند باین مضمون که چون نادرشاه از اوضاع هندوستان
کاملا مطلع گردیده و دانسته که پادشاه با زندگانی خود متصل مشغول است
و صحبت با زنان میباشد مصمم شده ضربتی باین سلطنت بزند تمام خوب میباشد

لیکن ما

از هر اینکه در دربار هند یک قائد میدان جنگ نشنید تا چه رسد باینکه بجنگ که قابل
هم رکاب او است مقاومت نماید چون حال بر این منوال است شما امیدواری
از نجات نخواهید داشت بهتر اینست که باحتیاط حرکت کنید و خود را از خطر نجات
دهید این مراسلات دل آنها را خالی کرد و از آنکه مقصود بود در قلب ناصر خان
و زکریا خان بخشید نادرشاه بعد از تسخیر غوربند و غزنین و کم داشتن سالخو
در آنجا بکابل آمد و آنجا را محاصره نمود ناصر خان قبل از ورود نادر از کابل
حرکت کرده به پیشاور رفت ولی شیرزه خان مدت شش هفته شهر و قلعه را دلیرانه
حفظ کرد و مکرر بناصر خان و دربار نوشت و امداد خواست کسی بامداد او نرسید
بالاخره قشون نادرشاه شهر و قلعه را بیورش گرفتند او و پسرش را بقتل رسانیدند
نادرشاه خزینه از جواهر و اسلحه و غیره که قیمه آنها مبلغ گزاف میرسید و از زمان
پادشاه بابر در زیر زمینها محفوظ بودند در آنجا یافت چون خبر گرفتن کابل بدربار رسید

رسید پادشاه حکم کرد قشون حاضر و آنچه برای جنگ لازم است آماده شود
راجه جی‌سنگ که با خان دوران بیشتر از سایر امراء اخلاص داشت گفت بادولت
در آمدن نادرشاه امری است که تدبیر تهیه کرده‌اند باید مواظب امرای
مغول بین آنها که صاحبشان ایرانی‌اند و تاتار است باشید که گاهی برخیانت نفاق
نموده‌اند ناصرخان و شیرزه‌خان همیشه از دربار تقویت دیده‌اند یکی از آنها
خود را در خدمت تسلیم داده و آن دیگری از ترس خان به پناه و فرار کرده است
اگر زکریا خان حاکم لاهور مقاومتی نکند قشون ما فرصت خواهند یافت
پیش بروند و جلو دشمن را بگیرند ما را چون تنها در جلو حاضریم و برات
ملوکانه حاضر و ملحق شویم از آنجا که خان دوران سید است راجه خیرخواه است
مرحمت او را به پادشاه نمود و گفت صلاح نیست پادشاه از پای تخت
حرکت کند و در جنگ حاضر باشد بالاخره قرار شد که قشون رو به لاهور حرکت کند

پادشاه

پادشاه هم تا لاهور برود از آنجا قشون بسرداری نظام الملک و چند نفر امرای دیگر
بکابل مامور شود نادر بی‌منتخانه به باغ شلیمار رفت ولی تمام مردم تعجب داشتند
از اینکه خان دوران از آنجا شهر مراجعت کرده و اسباب تأخیر در حرکت شد
در صورتیکه نظام الملک بقدریکه میتوانست سعی در تعجیل میکرد زود بکابل
پادشاه هم چون خان دوران را مربی و ولینعمت خود میدانست حتی المقدور
موانع برای حرکت پیش آورده نادرشاه فرصت خوبی یافت امور کابل را
منظم و مسافت زیاد رو به پیشاور حرکت نمود در آنجا افاغنه و طوایف کوهستانی
خیلی با او زحمت رسانیدند و مدت هفت هفته او را معطل و مشغول کردند
جمع کثیری از قشون او کشته و زخمدار شدند نادرشاه چون دید که بدون
خونریزی پیش رفتن ممکن نیست بقوت از دربندها بگذرد و افغانها در سر کوهها
متحصن شده مانع خواهند بود نزد آنها فرستاده قراری به آنها هم پولی داده

از صوبه داران لاهور نرسید تکالیف نادرشاه را قبول کردند چهار
مجال بود از وجب و مرسوم آنها دیناری نرسیده بود نادرشاه با آنها
سلوک نمود افاغنه چون چنین دیدند نه تنها مانع عبور او نشدند بلکه
جمعی داخل قشون او گردیدند افاغنه دیگر هم این خبر را شنیدند آنها نیز متابعت
کردند نادرشاه عمده قشون را عقب گذاشت و خود با ده هزار سوار
منتخب قزلباش هفت روزه به پیشاور رسید ناصرخان با هفت هزار
سوار بیرون از شهر اردو زده بود و گمان میکرد نادر در گذشتن از دربندها
مدتی معطل خواهد شد چون خبر رسیدن او را با سوار زیاد شنید بوحشت افتاد
جمعی از اشخاصیکه با او اردو آمده بودند رفتند قلیلی بجز نوکرها با او ماند
نجیبانه مقاومت کردند ولی شکست خوردند و ناصرخان اسیر شد بعضی
از افاغنه در سر کوهها منتظر نتیجه جنگ بودند همینکه غلبه نادرشاه را دیدند

آمده

آمدند و استدعای خدمت نمودند بعد از این فتح نادرشاه داخل پیشاور شد
و آنجا را متصرف گردید خبر به دهلی رسید نظام الملک و خان دوران
و قمر الدین خان و سایر امرا لشکر پادشاه در دوم ژانویه سنه ۱۷۳۸ مسیحی
سنه ۱۱۵۱ هجری با سپاهی بیشمار و توپخانه زیاد و سایر مهمات جنگ از دهلی بقصد
نادرشاه بیرون آمدند و در نزدیک باغ شلیمار منزل گرفتند نظام الملک
محرک این فتنه بود و لیکن چنانکه توانست قلوب آقا و نوکر را از سطوت
قشون نادرشاه بوحشت انداخت و آنها تعلیم کرده مقاومت بی صرفه است
و ضمناً هم خاطر آنها را مشغول کرده است و در پیش رفتن آنها را منصرف کرد
ولی پادشاه احکام صادر نمود نظام الملک و سایر امرا تعجیل بروند و خود
بزودی به آنها ملحق شد لهذا نظام الملک و سایر بموجب این احکام حرکت
کردند و در صحرای کرنال در تپه بیست و پنج فرسخی دهلی مسافت دارد

اردو زدند

پادشاه در هجدهم نوامبر ۱۷۳۸ مطابق سنه ۱۱۵۱ هجری حرکت کرده در جنگ
قوری قشون مجتمع شده نادرشاه بعد از آنکه پیشاور را بتصرف آورد از رود اتک
گذشت و مستقیما به لاهور آمد زکریاخان صوبه‌دار لاهور آنرا بطوریکه لازم بود استحکام
مستحکم کرده و خود در بیرون شهر لشکر بسته و اظهار اشتیاق بدفع دشمن مینمود
ولی همینکه قشون نادرشاه نزدیک لشکر او رسید چون از مراسلات نظام الملک
تکلیف خود را دانسته بود بی‌معرکه [؟] با قشون خود لشکرها را ترک کرده
بقلعه رفت و سه روز از قلعه بقشون ایران توپ انداخت و بعد بچند شرط
تسلیم شد یکی از شروط این بود که اهالی قلعه محفوظ باشند نادرشاه که هزار نفر از
قزلباش در آنجا قلعه را متصرف کرده یک هفته در باغ شالیمار نزدیک شهر
توقف کرد و بعد با تمام قشون متصل در حرکت بود تا بقریه تیلوری نزدیک
کرنال رسید قبل از آنکه بذکر وقایع بعد از ورود نادرشاه بکرنال بپردازیم

بعض

بعض مراسلات را که قبل از گذشتن قشون ایران از اتک نوشته شده
درج مینمائیم

مراسله نادرشاه بمحمدشاه هندی بتاریخ جمادی الاولی سنه ۱۱۵۱

بر رأی جهان آرای اعلیحضرت همایون پوشیده نماند که آمدن من بکابل و
تسخیر آنجا محض غیرت اسلامی و دوستی نسبت بشما بود هرگز تصور نمیکردم که اشقیای
دکن این طایفه‌ها را راه داده [؟] تا بتوانند از ممالک پادشاه اسلام خراج بگیرند و نقض
درین طرف اتک باین ملاحظه است که اگر این کفار بسمت دهلی حرکت نمایند
قشون ظفرنمون قزلباش را مأمور کنم که آنها را بقعر جهنم بفرستند صفحات
تواریخ از دوستی مابین سلاطین ما و اجداد اعلیحضرت مشحون است بنا بر نقض
قسم و تغییر از دوستی و در مذهب هیچ مقصودی نداشته و ندارم و اگر شما
غیر این گمان کنید مخالف رأی من [؟] درست آن خانه [؟] نامرد بوده و هم

گویا بعد مراسله کبری با یک سفیر از طرف نادرشاه نزد محمد شاه فرستاده شد

نادرشاهی کورتکان و چهار ولایت ازو بیخود است

مراسله یکنفر قزلباش که از اردوی نادرشاه از جلال آباد به یک نفر دوست خود بدهلی نوشته

نادرشاهی و شش هزار سوار همراه دارد قائم بیگ خان ناظم منظم معتبر الملک و اعتماد الدوله است مصطفی خان عرضه بیگی است سوال و جواب یکی با این همه نفر است بغیر از اینها کسی نمیتواند عرضه با مطلبی بعرض برساند از زین قشون هزار سوار نقیب باشند و هزار سوار شمخالچی و هزار نفر چاوشند که جلو میروند و فریاد میزنند فتح با شاهنشاه است هزار نفر دولل مخصوص و هزار نفر جلودار که کارتکاه ملتزم میشوند و در هر طرف شاه میروند ولی در جنگ کمکی با او نیست هر کس پشت به دشمن کند فوراً کشته میشود

هفت

پنجهزار سوار ابوابجمع حاجی بیگ خان ترتیب کرده است حالا به بنادر رسیده ایم با توپ ناصر خان خواهیم جنگید هزار سوار از طایفه نادرشاه ابوابجمع جوانقلی بیگ باشی باشند ده هزار سوار اوزبک و ده هزار سوار بختیاری و ده هزار سوار ترکمان و هزار سوار قزلباش ابوابجمع سردار بیگ خان باشند چهار هزار سوار افغان ابوابجمع صفی خان و شاهین خان صاحب منصبان حسین خان حاکم قندهار میباشند و دوازده هزار سوار با پسر نادرشاه تازه از بلخ رسیده‌اند هزار و پانصد نفر آنها را پس فرستادند باقیه حاضرند چهار هزار نفر از بازارچی همراه هستند که سرمایه آنها را پادشاه میدهد و اگر ضرر بکنند بعهده دیوان است هر روز بعد از نماز صبح نادرشاه بر تخت می‌نشیند و بالای سر او چتری از طلا است هزار جوان با علم ابریشم قرمز

دستکوه نقره بترتیب مسافت معین می ایستند با نصد نفر غلام خوش
صورت زرق زده تا مسند شاه نصفی در راست و نصفی در چپ
صف میکشند بزرگان در مقابل می ایستند غرض هر یکی در میانه
ایستاده و حاضر حرف است حکم عرایض یک مرتبه بطور قطع صادر میشود
رشوه خواره را در اینجا کسی نمی شناسد لهذا صحبت روزنامه نویسها از همه میگردد
تا در خبر نمیرسند متعقدین فقیر و غنی و بزرگ و کوچک بسیار است و
قتل بر سنه تا ظهر می نشینند آنوقت ناهار میخورند بعد قدری راحت
میکنند بعد از نماز ظهر و عصر تا نماز خفتن می نشینند و تبریخ ترکها کسی
توده می اندازند و بحکم مرابی میبرده

مراسله منشی سربلند خان از دهلی میرزا مغول
پسر علیمحمد خان از احمدآباد مورخه پانزدهم شوال ۱۱۵۱

ازین مراسله اوضاع دهلی و اخباری که قبل از روزها در شاه جهان آباد معلوم شد
درین ایشت ماه آخر از آمدن نادرشاه گفتگو میشود نادرشاه بغیه
آمد از آنجا بکابل که سرحد هندوستان است رسید و آنجا را متصرف شد
از کابل سفیری نزد محمد شاه فرستاد در ماه ربیع الاول خبر آمدن سفیر و گرفتن
کابل را شنیدیم منجانب پادشاه برای رفتن بجنگ نادرشاه در ایران
زده شده ولی بواسطه اختلاف امرا رفتن تاخیر شد و قرب یکروز تا الان
بتهییج رای نواب ناصرخان صوبه دار کابل و برخوار فرستاده شده و اغتنام
آن صفحات را بخود ملحق کرده در مقابل نادرشاه بایستد تو اهب بزور
قشون گرفت و نتیجه جنگ دیر و منتظر بود قشون نادرشاه جهان آباد بسعادت
او فرستاده شد ولی تا ماه رجب هیچ اقدامی نشد نادرشاه در کابل
ماند و زمین داران آنجا را رو بخود کرده و طایفه صفی را هم در آنجا مشهور ساخته

با خود همراه نمود ما بین نادرشاه و ناصرخان مکرر سؤال و جواب شد
ولی از دربار دهلی مددی به ناصرخان نرسید با وجود این جنگ نمایانی کرد
و بالاخره غلبه با ایرانیان شد زیرا که طایفه صفی نادرشاه از
راههای غیر معمولی نزدیک به آنها وارد آمدند در ماه شعبان آنجا را متصرف شد
نواب ناصرخان فرار کرده افغانها او را گرفته بدست نادرشاه دادند
چند روز محبوس بود آخر نادرشاه او را در جزو وزرای خود سرافراز
کردانید در غره رمضان این اخبار بدربار رسید پادشاه خان دوران
و نظام الملک و قمرالدین خان را بدفع نادرشاه مأمور کرد و علاوه تقویت
آنها انفاق کرد دو کرور از خزانه با هفتصد عراده توپ و سه هزار ترک
با آنها داده شده و امرای دیگر همراه آنها مأمور شدند امراء از
شهر حرکت کرده و در بیرون شهر اردو زدند و مشغول جمع قشون هستند

سعادت

سعادت خان از محل حکومت خود احضار شد از راه ... که نشسته
بدربار می آمد در این باره حکم شد برگردد برگشت و همراه ... است که دارای
و صلاحشان موافقت نداشتند و نفاقهای سخت میان آنها روی داده بود شد
پادشاه چون رجعت و خوشی خان دوران را ... دور انگاشت
و حکم کرد نظام الملک و وزیر بجنگ بروند ولی آنها استعفا کردند
در این اثنا خبر رسید که نادرشاه بطور ... ناصرخان لباس هندی پوشیده
و بطرز سلاطین هندوستان بر تخت نشسته و قشون او از اتک که گذشته
و رو به لاهور در حرکت است این خبر محمدشاه را متوحش کرده دریابیگی را
خواست و از او پرسید چند روزه از راه آب به بنگاله و بنارس
میتوان رفت وزیر و نظام الملک از قصد پادشاه مطلع شده عریضه عرض
کردند و استدعا نمودند که پادشاه این خیالات را بحضور مبارک خود بجنگ بفرستند

و خود با فوج تشریف فرما شود چند روز باین گفتگو گذشت بالاخره
قرار شد سعادت خان را بخواهند که در شاهجهان آباد از پادشاه
درخواست کند و سایر امرا بلاهور روند بنابرین در چهارم رمضان مرید خان را
باحضار سعادت خان فرستادند در راه ایالت اوده بعضی از خانان
او را برهنه کردند اگرچه جمعیت زیاد خود را بسعادت خان رسانیده
اتفاقاً سعادت خان طوری ناخوش بود که نتوانست حرکت کند
بپادشاه خبر دادند اطبا را مامور کرده که او را زودی معالجه نمایند
در همین وقت عریضه از زکریا خان بهادر صوبه دار لاهور بحضور پادشاه
و یک کاغذ بنوابهای نظام الملک و سعادت خان و خان دوران
رسید باین مضمون که نادرشاه با لشکرهای عظیم باین ملک رسیده است
و تمام زمین ولایتها را متصرف شده و من با قشون قلیل در دارالحکم خاطرم

جلو

جنگ بکنم تا باید در فرستادن مدد خیلی تعجیل کنید و الا چاره از دست برود
همین آثار که یکی از معتبری از توابع لاهور است در دست قلندر خان یکی
از صاحب منصبان زکریا خان و ده هزار سوار بود در آنجا و بنت امیرخان
که یکی از بستگان صاحبخان و حالا در خدمت نادرشاه است با جمعیت خود
و جمعی از قزلباش شبانه بهمین آثار حمله بود قلندرخان کشته شد امیرخان
آنجا را متصرف کرده تفصیل تا نادرشاه در آنجا نداده ده لک از در داخل عقب
من آمده زکریا خان در مسافت شش فرسخی لاهور با پنج هزار سوار
حرکت کرده بود که از این حال مطلع شد بلاهور مراجعت کرد
خبر باینجا رسید در نهم شعبان خان دوران و نظام الملک و قمرالدین
خان حرکت کردند و روزی شش فرسخ طی مسافت مینمایند
حالا به سرهند رسیده‌اند و نادرشاه در پشاور است و علاوه در پشت

گرانی است و مردم در کمال پریشانی

مراسلهٔ دیگر از همین شخص مورخهٔ هفتم شهر شوال سنه ١١٥١

در بیست و دوم ماه مراسله بشما نوشته و تفصیل اوضاع شاهجهان آباد و لاهور را
با رفتن امرا بسنبط اطلاع دادم در بیست و سیم این ماه خبر رسیده زکریا خان
بدستور العمل محمد ناصر خان صوبه دار کابل که حالا وزیر نادرشاه است
کفایت خان را که از صاحب منصبان بزرگ دولت حضور نادرشاه در سلک
نادرشاه بود از لاهور رخصت کرده تشریف و خلعت داد بعد از چه مجلس گفتگو
نادرشاه یک نفر سفیر با کفایت خان همراه کرده نزد زکریا خان فرستاد
زکریا خان سفیر نادرشاه را بگلو دیوان خود خواسته و علی الظاهر ماده دوستی
حرف زده و او را محبوس ساخت بعد با قشون خود از شهر لاهور برای جنگ بیرون آمد
بعد از آنکه جنگ شروع شد و یک دفعه شلیک توپ کردند زکریا خان شکست خورد

بعد

نیمهٔ دیگر بوده قریب نیمها و گرجیها با شمشیر کشیده میان آنها ریخته و کشتار زیاد
کردند زکریا خان رو بشهر برگشت سواران نادرشاه بطوری در تعاقب آنها
شتافته بودند که با آنها بشهر رسیدند زکریا خان بخانه خود رفت و قشون نادرشاه
داخل قلعه شد و امانی داده اخبار در بابها باب القلعه غربی شد
نادرشاه صبح پنجشنبه نوزدهم شاهزاده سلطان احمد را احضار کرده شاهزاده
با تجمل و شکوه بزرگی بحضور آمد در پالکی مرصع از جواهر گرانبها نشسته بود نادرشاه
در ساعت قبل از ظهر سوار شد و بقصد رفتن بجنگ نادرشاه از قلعه بیرون آمد
شاهزاده را با القاب و منصب بزرگ مفتخر کرده و او را سردار نقطه
قشون نموده قبل از خود با نوع شلیک از دستار فرد خالی دادند حرکت کنند
و با امرائیکه پیش رفته اند ملحق نمایند و نوشته که آنها هم حرکت کنند تا بادشاه
رسید سعادت خان سفیر نزد نادرشاه است میگویند کلی از توپخانه گفت آمده

انقلاب و اغتشاش در اینجا و جنت الکرامت جمعیتی در نزد آن معتبر
و کار همه روزه حرکت بکنند و بصفحات هر دست و بقلاع را جا بجاه
همه هشتاد نفر قزلباش را نادرشاه در کابل شکم پاره کرده کشت
آنها فقط همین بوده حاضر بوده‌اند و یک نفر از آنها زنده دست دراز کرده است

روزنامه وقایع و احوال بعد از ورود نادرشاه بهندوستان که میرزا زمان منشی سربلند خان در دهلی نوشته و از روی اصل آن بانگلیسی ترجمه شده

در روز دهم شهر ذی قعده اردوی محمد شاه در صحرای کرنال بوده و
هر دو اردو قریب چهار فرسخ بود و همه را لشکر بسته در لشکرها هزار
عراده توپ متعلق بپادشاه و امرا سوار کرده بودند و در مرکز برادر
پادشاه بود مقابل آن و در جنب یمین لشکر نظام الملک و سعدالدین خان بود .

و دران

و در آن لشکرها توپخانه مخصوص پادشاه همراه بود و زنبورک آن جا هم بودند
در دست راست خان دوران و مظفرالدین خان و محمد خان و ترکتاز
و شهداد خان و خان زمان خان بودند در طرف چپ قمرالدین خان و
عظیم الله خان و جان نثار خان و سید نیاز خان در عقب سراپرده پادشاه
سربلند خان و پشت سر او محمد خان بنگش بیشتر جا در پای خان دوران
گیرا بودم با طایفه جات و پشت سر او خیام وزیر هر چند اکثر اول کوطوطی
در دست راست نزدیک نقاره خانه یعنی نوبتخانه دسته بهادر خان
و اسحق خان و اصلحعلی خان پشت سر آنها طایفه آخیر بودند هر یک از این امرا
با قشون مخصوص خود همراه بودند و تمام قشون حاضر در اردو و بیست هزار
سوار و پیاده بود در همین روز خبر رسید که حاجی خان پیش قراول نادرشاه
بقریه تیتوری که سه فرسخ از اردوی محمد شاه مسافت داشت رسیده

وشش هزار سوار کرد همراه دارد روز سیزدهم بعضی از سوارهای قزلباش
در اطراف اردو دیده شدند جمعی را که از خارج اردو میگذشته
واسیر نموده بودند چهار نفر از قزلباشها را گرفته نزد نظام الملک آوردند
روز چهاردهم نادرشاه قسمتی از بنه و بنگاه را در شاه آباد گمیزلی از سوارات
وقسمتی دیگر را در طانیسر گذاشته و خود با چهل هزار سوار به تلاوری رسید
از این سواره بعضی نیزه و در بعضی تیرانداز و تفنگچی بودند هر سواره تا نوکر
و مهتر و شتر چران داشت که همه جوانهای قوی و مسلح و سوار بودند
بعضی شتر و بعضی قاطر و بعضی یابو داشتند یک نفر در تمام قشون پیاده
نبود سهل است اردو بازارچی و کسبه را از نوکر و سرباز تشخیص نه
همه جنگی و متهور و ثابت قدم بودند و برای اجرای خدمت حاضر
قریب شش تا هفت هزار زن همراه بوده از ترکمانها و قندهارها را اسیر کرده
بودند

بودند زنها در وقت حرکت با سربازها تفاوت نداشتند همه یک بالا
پوشش بارانی روی لباس پوشیده کمر را بسته نقاب از نور
تصور کشیده و شالهای شان عمامه بر پیچیده چکمه در پا و مثل مردها مسلح
بودند در این پنجشنبه پیغام به نظام الملک رسیده که قرار صلحی اظهار نموده بود
رد کرده و بجنگ رجوع نمود
روز پانزدهم ذی قعده نادرشاه بواسطه تنگی از کمی آب از تلاوری حرکت
کرده و در قصبه که در تحت سرداری خان دوران بود بفاصله قرب
ده فرسخ نزول کرد امروز صبح سعادت خان وارد شد و بحضور پادشاه
رفت و قریب سه ساعت قبل از ظهر خبر رسید که قشون ایران
با تباع و بنه سعادت خان که بعضی مسافتی از اردو دور و بعضی خارج بسنگرها
مابین اردوی نادرشاه و خان دوران افتاده بودند حمله کرده چند نفر را

کشته و اموال را بغارت بردند سعادت خان این را شنیده از
دربار بیرون آمده و بتعجیل باستخلاص کسان خود تاخت خان دوران
که نزدیک بود با دلیر و قشون خود باو ملحق شد مظفرخان و سید حسن خان
و خان زمان خان و میر تقی و شهداد خان و صلح خان و غیره مجموعاً بیست و دو نفر
امراء و صاحب منصبان بزرگ با اتباع خود نیز با او رفتند نادرشاه
که تازه از تنگوری رسیده بود مطلع شده بآنجا رفت هزار سوار کرد
و هزار نفر قجر و هزار نفر بختیاری و هزار نفر تفنگدار مجموع چهار هزار
نفر از قشون خود انتخاب کرد سه هزار نفر آنها را در جاهای مختلف
در کمینگاه گذاشت با نصد تفنگدار در مقابل سعادت خان
و با نصد نفر دیگر مقابل خان دوران فرستاد که آنها را داخل جنگ
کنند همینکه این تدبیر بکار رفت و آنها مشغول شدند سوارهائیکه

در کمین

در کمین بودند یکمرتبه از سه طرف ریختند و بسختی حمله آوردند غیر از این
چهار هزار نفر از قشون نادرشاه یکنفر داخل این جنگ نشد که خود نادر
با هزار سوار افشار باطراف حرکت میکرد و سواره را از تفنگ تیمبود
و دسته علمی رسیده و بقیه قشون در عقب حکم دولت صف
کشیده بودند هر طایفه بجای خود و حاضر بودند که بیک اشاره بمدد
بیایند ولی اتفاقاً مدد لازم نشد این چهار یا پنج هزار نفر تا عصر
مردانه جنگیدند قشون هندوستان پاشید سعادت خان و شیر جنگ
و پسر کوچک خان دوران اسیر شدند خان دوران چند زخم منکر برداشت
او را بچادرش بردند مظفرخان و چند نفر صاحب منصب کشته شدند
و بعضی بسختی زخمدار با رده برگشتند سید حسن خان زخمدار شد و رو بدهلی
رفت عده کثیری در میدان جنگ بخاک افتادند و قسمتیکه فرار از جنگ

برگشته جنجال و قیل و قال عظیمی در اردو شده اغلب جاها در باد و آب
خان صدران و مظفرخان و سعادت خان را آدمهای خودشان تاراج نمودند
درمیان این اغتشاش پادشاهی محمد شاه به لشکر نظام الملک که
در تعاقب لاهور بود رفت و باتفاق وزیر و سایر امرا از لشکر
خارج شده صفوف قشون را آراسته که از دشمن پیشتر باید
ولی اگرچه شب رسیده بود این تدبیر فائده نمیکرد و در همین روز کار
بکبره میشد یکساعت بعد از غروب آفتاب پادشاه بجا در خود برگشت
جمعی از قشون هندوستان هم در جنگ فرار کرده و جمعی از آنها در جنگل
به دیار کجا بودند رو بدهلی فرار کردند اغلب آنها را در راه کشته و
غارت کردند بعضی جاهای اردو از جمعیت خالی بود بطوریکه نصف
شب پادشاه نظام الملک را خواست در مصاف با من لشکر نظام الملک

و پادشاه

و پادشاه دیگر دیده نمیشد نظام الملک و سرفندخان و قمرالدین خان
و سایر امرا که باقی مانده بودند تا نزدیک صبح در حضور پادشاه و در شوری بودند
نزدیک صبح هر یک بطرف خود معاودت نمودند
در روز شنبه نهم چون دید که اردوی هند جمعیت خالی است و هم حمله قزلباش بعد
به اردوی هند را تنگ کرده و لشکرها را بانداز قشون که باقی مانده بود بیکدیگر
نزدیک نمودند در مصاف با من جا در پادشاه و لشکر نظام الملک مجتمع
شده و قشون تمام روز در زیر اسلحه و هر دقیقه مترصد آمدن دشمن بودند که بجنگ
مصر جا در کوچک بجهت پادشاه برپا کردند و تمام قشون را هر یک در جای خود
مرتب نمودند قشون تمام شب را در زیر اسلحه و اسبها بی علوفه در زیر زین بسر بردند
روز یکشنبه هم نیز بوحشت و اضطراب گذشت درین روز بکرم نادرشاه سعادتخان
اتباع و اصحاب خود را از اردوی محمد شاه خواست بعضی از آنها در میان اردو

مشرق بودند زد و او رفتند و کسانیرا که باقی مانده و اسب و اسباب آنها غارت
رفته بود همراه بردند نادرشاه حکم کرد چادری نزدیک سراپرده خود برای
سعادت خان و شیر جنگ و قمر خان بهادر برپا کردند با اتباع و بنه آنها در درون
اردو جا دادند کسی جرئت آن نداشت که بدین آنها رجوع نماید و بودن
که لوازم و مایحتاج از خود داشته باشند

روز پنجم هم نظام الملک و عظیم الله خان برای اصلاح باردوی نادرشاه
رفتند شش ساعت در آنجا بودند و برگشتند در آنجا چه گذشت کسی مطلع نشد
وقت عصر خان دوران از زخمی که برداشته بود وفات یافت
روز نوزدهم نیز نشود و گفتگو گذشت در شب نظام الملک خلعت والا
شد میر بخشی ممالک و امیر الامرا گردید
صبح روز ششم نعش خان دوران را از اردو بعقریه کرکف بردند پادشاه در تخت

روان

روان نشست چتری بالای سر او بود میدک و طبل در جلو او با غازی
الدین خان و عظیم الله خان بسبب وزیر و چند خواجه و چند سوار از اردو بیرون
رفت همینکه ملاقی جلو شد اشاره کرد سوار را ایستاندند خود با خواجها
و همراهان مذکوره هر یک جلوی نوکر نشستند باردوی نادرشاه رفت
در وسط راه طهماسب خان وکیل باستقبال او آمده خدمت کرد نصر الله میرزا
پسر نادرشاه در تخت روان رسید پیاده شد و بقاعده مملکت خود
احترام بجای آورد پادشاه نیز از تخت روان پایین آمد نصر الله میرزا را
در بغل گرفت بعد باتفاق رفتند تا بنزدیک رسیدند در آنجا نوکرها را
جلو گرفتند پادشاه با چند نفر خواجه و امرا که نشستند وقتی بدر خیمه نادرشاه
رسیدند نادرشاه استقبال کرد پادشاه را در بغل گرفت و او را نزدیک
خود در روی مسند نشانید بعد از تعارفات و احوال پرسی نادرشاه با پادشاه

خطاب کرده و بطور گفت عجب است که شما در امور خود اینقدر بی قید
و بی حس باشید با وجود اینکه شما مکرر نامه نوشتم سفیر فرستادم
اظهار دوستی کردم وزرای شما لازم ندیدند جواب کاغذ برای من
بفرستند و بواسطه عدم نفاذ امر و نظم تمامی در سفرای من برخلاف
تمام قوانین در مملکت شما کشته شده مهمل است وقتی در داخل مملکت شما
شدم گویا شما اعتنا به کار خود نمی‌نمائید اولاً نفرستادید سؤال
کنید من کی هستم و خیالم چیست وقتی من به جابلوس رسیدم یک نفر از شما
پیغام و سلامی نیاورد مهمل است جواب پیغام سلام مرا هم ندادید
بعد از آنکه امرای شما از خواب غفلت و بجای بیدار شدند تمام سپاه
اصلاح را قطع کردند و همه با کمال بی نظمی پیش آمده در جلو مرا گرفتند
و همه خود را نزدیک ملازم آوردند باینقدر حزم و احتیاط نمی‌نمایند اتفاقاً

بعضی را

بعضی را بکار نگذارند اگر اتفاقاً بخواهند کاری بکنند و در امور رأی صلاح
نمائید که نشسته از اینها با کمال سخت در میان لشکرهای خود جمع شده اید و تصور
می‌کنید اگر دشمن قوی‌تر از شما است می‌توانید با آب و آذوقه در آنجا
بسر برید و اگر ضعیف‌تر از شما است غیر لازم بلکه ناشایسته بوده خود را
محصور نمائید و اگر دشمن اعتنا نه نمی‌نمائید و او را آدم متهور بی‌احتیاط می‌پندارید شما
نهایت بی‌هوشی است و شخص خود در خطر می‌اندازید یک نفر صاحب منصب حقیقی
با تجربه مأمور سرکرده در مدت قلیل او را متصرف و تلف می‌کرد ولی اگر از
تجربه و رفتار با قاعده او خبر رسیده به طریق اولی می‌بایستی بعد از آنکه
اینطور رو در این کابل و او را شنیده همه چیز خود را در مهلکه می‌اندازید بهتر است
بعد از آنکه اینطور خود را گرفتار کردید من تکلیف اصلاح کردم ولی شما تصورات
طفلانه و عزم جاهلانه خان سفر و تعبیره گوش هیچ نوع مذاکره شان را ندادم

و صلاح خود را ندیده تا بالاخره بعون خداوند غالبان و قوت شمشیر
مبارزان فیروز جنگ دیده بچه روی بار بعلاوه اجداد دشمنان از گناه
جزیه یکی گرفته و تمام جزیه را با آنها بخشیده در این مدت یک سال بطوری
ادرار غارت کرده اند و در مملکت استیلا یافته اند ولی چون تاب رزم از خارج نظم
تیمور نسبت بنا ملاحظه صفوی دولت ایران اذیت و ضرری رسیده ام سلطنت را
از تمام خلع نخواهم کرد تا چون بی قیدی و غرور تمام مجبور کرده در مشرق
بعدی طی کنم و مخارج گزاف کرده ام قشون من بواسطه حرکت زیاد
خسته شده و در آذوقه و ملزومات دست تنگ شده باید مدتی بیاسایم
و در اینجا چند روز بمانم تا قشون خستگی بگیرد و منکشف نظام الملک قرار کرده
تسلیم شود بعد از آن شما را بطلب خود خواهم گذاشت با مور خود برسید و ازین
محمد شاه در تمام این مدت جوابی نگفت و ساکت بود و علامت انقلاب

و خجلت در او ظاهر در این مجلس غیر خورد خان و بهروز خان و غازی الدین خان
حاضر نبود ظرف عصر پادشاه هندوستان باردوی خود برگشت چند نفر از
صاحب منصبان پادشاه عرض کردند که بقالها غله را گران کرده اند حکم کرد
دکان آنها را غارت کنند این اقدام بجای اصلاح هرج و مرج باعث گرانی غله
گردید
صبح روز بعد حکیم نظام الملک و وزیر اعظم قمرالدین خان و غازی الدین خان
بحضور نادرشاه رفتند وقتی مرخص میشدند نظام الملک با خلعتی مکتوب قبا
و مکتوب جبه و یک اسب ملجم کرده و تعظیم الدین خان و غازی الدین خان
هر یک یک جبه و یک قبا مرحمت شد سه ساعت از شب رفته بحضور نادرشاه
آمدند و از آنچه در نزد نادرشاه مذاکره شده بود عرض کردند ولی کسی مطلع
نشده که چه گفته شده است همان روز محمد شاه حکم کرد پانصد نفر سیلدار جهت کشیکچیان

دفن کنند هفده هزار از قشون هندوستان کشته شده بود و جسد آنها را
چهار فرسخ متفرق بود سیلدارها قدری خاک بروی جسدها ریختند و در کشته‌ها کوه شد
و چهارصد نفر از قشون نادرشاه کشته و هفتصد نفر زخمدار شد ولی از کشته‌ها
یک نفر در میدان جنگ دیده نشد همان شب آنها را دفن کرده بودند از قشون
هندوستان جمعی چنان زخمی شده بودند که قادر بر حرکت نبودند و کسی آنقدر
بر آنها رحم نکرده که از میدان جنگ بیاورند و معالجه کنند بیچاره‌ها در آنجا ترک زمان
در میان جسد کشتگان مردند رفیقم هم کشته شده بود در اردو روبیه
کم است غله بدون زحمت زیاد بدست نمی‌آید بکجا رسگالی با ناله سیری یک
روپیه است و روغن ده سیر بدوالی چهار روپیه است علت این گرانی
که بعد از وقوع جنگ اردو در حقیقت محصور است و آذوقه از خارج وارد نمیشود
و همچنین از سربازها جرئت نمیکنند از لشکرگاه خارج شوند در اردوی نادرشاه

چون

چون مسافت بمسافه‌ای شش و چهار فرسخ از اطراف آذوقه تحصیل میکنند
گندم سرمنی یک روپیه بفروش میرسد عده ناخوشی بعد از جنگ در سر
راهها و اطراف بدست قشون نادرشاه به تاخت و تاز بیرون کشیده شد
کشته شدند بچهار روزه‌ای پانزده هزار رسید
در روز بیست و سیم قائم بیک از اردوی نادرشاه آمد و با طرف عصر از
نظام الملک بود خبر ستانان که در جنگ زخمدار شده بود بعزم شاهجهان آباد
حرکت کرد ولی از ترس ناامنی راه مراجعت کرده بعد روز وارد اردو شد
در روز بیست و دیم اردوی قشون هندوستان را سمت کرنال تعاقب قشون
نادرشاه حرکت دادند در حرکت اردو سواره قزلباش بیست و پنج نفر
و بیست و پنج نفر اسیر بردند و در شب تیر تفنگ زیاد انداختند
در روز بیست و چهارم نادرشاه نظام الملک را باردوی خود خواست

با پنج یا شش نفر در آنجا نگاه داشت جمعیتی از قزلباش به ظاهر مأمور شده
آنجا را غارت کرده و سکنه را بقتل رسانیده و با غنیمت زیاد مراجعت کردند
در اردوی محمد شاه اگر غله یافت شود یک چارک به دو دینار الی سه روپیه
فروخته میشود و هر کس با رعایای نادرشاه بر خورد ممکن است بقدر یکه صرف
کند غله بخرد ولی نمیتوانند بخارج ببرند ده ساعت از شب رفته بود از قرار
از نادرشاه رسید با این مضمون قمرالدین خان وزیر بدانند فردا محمد شاه
و سربلند خان و محمد خان بنگش و عظیم الله خان باید بحضور بیایند
لهذا شاه طلب مردم خود را شنیده مستغرق نشوند و بخارج زنند بیرون از اردو
این فقره خود بنگش هم حاضر شود
وقتی که این خبر بمحمد شاه رسید سربلند خان و سایر امرا را احضار کرد
و تا نصف شب مجلس شورا داشت آخر پادشاه گفت حسب الحکم

لاعلاج

از دست من بیرون رفته و باید یکی از سه کار بکنم یا فردا با قشون حرکت
کرده از جان بکوشم یا آنکه یک مرتبه تمام جواهر و کارخانجات و غیره
تمام خیالات و منصوبه را بکنم یا آنکه هر تکلیف می شود آنچه تعیین بیم
پیش خود پادشاه اگرچه اظهار نداشت لیکن خیر بود
روز شب دوشنبه سربلند خان و محمد خان وغیره هر یک با اتباع خود حاضر
درگاه پادشاه بجنگند مهیا باشند و اگر تسلیم زنند با نادرشاه برود
و کنار باید همراه رفته با تقدیر از همراه باشند ولی آن روز هیچ یک در این
خیال بمقام اجرا نرسید غله هیچ جا یافت نمیشد و لاشه کهنه گاو با
وجود اینکه زیاد بود با نرخ دو سیر یک روپیه فروخته میشد شب
از نادرشاه رسید با این مضمون سربلند خان خوشوقت و آنچه باشد قبل
از آنکه محمد شاه حرکت کند آنجا حاضر شود

روز بیست و ششم سربلندخان به اراده تحصیل اجازه رو به اردوی نادرشاه حرکت کرد
و برحسب حکم اتباع و بنه خود را در دست راست اردو گذاشت خود
با خان زمان خان و سه نفر سوار و چهار یا پنج نفر نوکر داخل اردو گردیده و در نزدیک
بارگاه متصل منزل سعادت خان جا در کوچکی برای خود برپا نمود سه ساعت
قبل از ظهر آن روز محمدشاه برحسب حکم بر تخت روان سلطنتی نشست
چتری بالای سر داشت امیرخان و اسحق خان و چند خواجه همراه بودند
رو به اردوی نادرشاه رفت وقتیکه آنجا رسید در جای دیگر روز قبل
بحکم نادرشاه در جلو اردو برای روز ده بود خیمه برپا شده در آنجا هر قدر
نوکر از هر قبیل لازم داشت مأذون بحضور باشند هزار نفر سوار از قزلباش
برای قراول او معین شد در ساعت از شب رفته از نزد محمدشاه
برحسب دعوت نزد نادرشاه رفت سه ساعت در آنجا بود بازی

خود مراجعت کرد حکم شد بود هیچیک از امرا بدیدن او نروند
روز بیست و هفتم سربلندخان احضار شده بدربار نادرشاه رفت حکم شد
نزد توپچی باشی برود هر یک از این سه نفر در بیست سوار داشتند و توپچی باشی و نسقچی باشی ع
مأمور بود که بهمراهی سعدالدین خان تمام توپخانه محمدشاه و امرا را ضبط
نماید نسقچی باشی بمعاونت قمرالدین خان مأموریت داشت بانیکه
خزانه و جواهرات و اسلحه خانه و تمام اثاث و اسباب و اسلحه متعلق
بمحمدشاه و امرای مقتول بود متصرف شود ورود سلطان احمد پسر محمدشاه
و ملکه الزمانی ملکه را نزد محمدشاه فرستند و قمرالدین خان و سعدالدین خان
ابلاغ نمایند تمام نوکر و دسته زن قدیم مشغول کار خود باشند و همراه
باشند ولی نفر و دسته زن جدید هر جا بخواهند بروند بنابرین رفتند
و تمام اموال را ضبط کردند پسر محمدشاه و ملکه الزمانی و سایر حرم را

بموجب حکم نادرشاه نزد محمدشاه فرستادند امروز اغتشاش و انقلاب
غریبی در بنگاه محمدشاه بود خیلی از آنچه بود بغارت رفت و مفقود شد
و جمعی از اهالی اردو از ترس جان در و جابه خود را گذاشته بطرف
سند و هند که گوشه یافته جان خود را حفظ کنند خصوصا ارباب صنایع و غیره
روز شنبه هشتم محمدشاه با قشون و بنه رو باردوی نادرشاه رفت و تنخواه
در عقب بود در راه متفرقه و سایر بنه آنچه بود مرخص کردند که هر جا
میخواهند بروند امراء و خدمه قدیم محمدشاه بموجب حکم مخصوص در کنار
اردو که رودخانه کوچکی فاصله بود جا گرفتند اموال محمدشاه در اردو که آورده
بودند تسلیم نادرشاه شد مبلغ عراده توپ با جواهرات از تنخواه
محمدشاه انتخاب کرده با خزانه و سایر اموال ضبط شده بود با
یکهزار سوار که متعلق بتوپخانه محمدشاه بود و ده هزار سوار قزلباش بکار بودند

وارد

که از آنجا بقلعه‌ها روانه دارند امروز نادرشاه بقدر مواجب شش ماه
بتمام آقایان و افراد اهالی اردوی خود از نسبت زر و خلعه و اردوبازاری
وغیره انعام داد چنانچه در وقت گرفتن قندهار هم اعطا کرده بود
صبح شنبه نهم طهماسب خان وکیل با چهار هزار سوار قزلباش که در رکاب جهان
نگار مأمور شده قلعه را بتصرف بیاورد سعادت خان مأمور حفظ و
حراست شهر و خانه و اثاث البیت امرا شد عظیم الله خان مأمور ضبط
توپخانه مأمور شد هر یک با اتباع و بنه خود رفتند و چند نفر سوار نسقچی
همراه داشتند و بطور مؤکد حکم شده که نگذارند اذیت و ضرری
باهالی شهر برسد سربلند خان حسب الحکم به بنگاه خود رفت
روز غره ذیحجه نادرشاه مشغول تهیه رفتن بجهان آباد شد در ساعت
بطلوع آفتاب مانده روز دیگر با بیست هزار سوار از منتخب حرکت کرده چهار

لشکرها مأمور شدند طرفی را که حرم از آنجا میگذشت و با قشون قریب
نیم فرسخ مسافت داشت قورق نمایند و هرکس از زن و مرد و هندو و مسلمان
مانع نبود از آنجا برود و اگر میرفت مجازات آن قتل بود و در وقت
حرکت فاصلهٔ هر دسته یک تیررس بود محمد شاه با جمعیت پنجاه نفر از
معتبرین با ده هزار سوار قزلباش و ده هزار از لشکر او بفاصلهٔ نیم فرسخ
عقب نادرشاه بود در یکطرف سربلند خان با اتباع و جمعیت خود پشت سر او
خدمه و جمعیت محمد شاه بود در طرف دیگر اتباع و جمعیت نظام الملک و قمرالدین خان
بود پشت سر او محمد خان بنگش با اتباع و جمعیت و فاصلهٔ هر دسته
ربع فرسخ و یک میدان اسب بود و میانهٔ هر یک ازین دسته‌ها سواره
قزلباش گماشته شده بود که نگذارند بیکدیگر ملحق شوند یا از جائیکه
برای آنها معین شده بود تجاوز نمایند در حرکت بقدر سه فرسخ در طول

و یک

و یک فرسخ و نیم در عرض از صحرا را لشکر گرفته بود و این ترتیب همه روزه
مقرر بود پانزدهم از حرکت متصل به سُنپت رسیدند چند قریه در عرض راه
بود که نه تنها غارت کردند بلکه اهالی آنجا را کشتند با خنیط و سُنپت را
نیز تاراج کردند

روز سه‌شنبه شانزدهم ذیحجه از سُنپت حرکت کرده به نریلا آمدند سر
بلند خان اظهار ناخوشی کرده و اجازه گرفت شب بشهر برود صبح بجای
خود رسید

روز چهارشنبه هفدهم نادرشاه بباغ شالیمار وارد شد

روز پنجشنبه هیجدهم محمد شاه بحکم نادرشاه در تخت روان سلطنتی نشست
چتر با چوب برق بالای سر او بود و بیست سوار و پیاده از خدمهٔ خودش
و چهار هزار سوار قزلباش همراه او وارد قلعه شد عمارات قلعه که

علیشاه محل برای او معین کردند نادرشاه شنیده بود در اواخر شهر آرام
نشسته و خلق شورش در سر دروازه نخواست شب وارد شود صبح با
بیست هزار سوار با احتیاط تمام بقلعه وارد شد بقیه قشون را در اردوی
خارج شهر گذاشت بعد از آنکه پادشاه محمدشاه بتهنیت رو آورد و با یکدیگر
نهار صرف کردند تا عصر مشغول صحبت بودند و نادرشاه بکمال مهربانی
و محبت ظاهراً با او رفتار مینمود و احکام سخت صادر شده سربازان
و بدخواهی نسبت باهالی ننمایند و بنسقچیان مواظبت این امور داشته
حکم شد که هر کس بهندوستانیها اذیت کند از هیچگونه سیاست در قطع
بریدن گوش و بینی و چوب زدن مضایقه نکنند تا بر این هیچیک از
قزلباش خلاف و اذان جرئت نکردند باهالی صدمه برسانند و اغلب مردم
جان از سیمای وحشت انگیز قشون نادرشاه و سبزه و خشن آنها ترسیده بودند
و حذر نمودند

و حتی المقدور از معامله و صحبت با آنها احتراز میکردند
شب نهم نادرشاه سعادتخان را خواست و با تغیر و شدت در باب جمع
کردن پیشکش و نظام الملک معادل کیسه و تنخواه کرور تومان قرار داده بود
با او حرف زد و بعضی الفاظ سخت هم باو گفت روز بعد در ساعت
بطلوع آفتاب مانده سعادتخان که مدتها بود ضعف و نقاهت داشت
این جهان فانی را بدرود گفت بعضی گفتند که از تغیر و توبیخ رفتاری که
دیده بود تلف شد و بعضی دیگر بر این عقیده بودند که از غیرت خود را
مسموم کرد

روز شنبه دهم ماه که عید اضحی بود دو ساعت و دوازده دقیقه بعد از
طلوع آفتاب ببرج حمل تحویل شد صبح سربلندخان برحسب احضار
بقلعه رفت در آنجا با طهماسب خان وکیل و مصطفی خان عرض بیگی

و نظام الملک و قمر الدین خان تمام روز را در گفتگو و جنگ بوده هر روز
طهماسب خان ده نفر نسقچی به هر کنج بازار نشسته تا غله فروشند و حکم کرد که
انبارهای غله را باز کنند و قیمت غله را معین نمایند نسقچیها رفتند و در
انبارها را باز کردند و گندم را ده من و نیم یک روپیه فروختند چون این قیمت
موافق میل صاحبان غله نبود نزدیک عصر مردم را جمع کردند و جمعیتی
هم از اشخاص ناراضی با آنها ملحق شده نسقچیها را با جمعی از قزلباش که
بخرید غله آمده بودند کشتند نزدیک غروب خبر شایع گردید که نادرشاه
اسیر شده و بعضی مردم گفتند مسموم گردیده لهذا اجتماع و اغتشاش از حد
متجاوز گذشت تمام اهل اردو و اوباش از هر طرف با اسلحه بیرون
آمده جمع شدند و شب به قلعه ریختند از قشون نادرشاه آنچه در
بیرون دیوار قلعه بودند بعضی داخل قلعه شدند و بعضی در سه جا به تیغ

در دو طرف

در دو خانه جمع شده جمعی از آنها کشته شدند از قزلباشها آنها که در میان
خان دوران و سایر خانهای بزرگ منزل داشتند تمام شب را بطلب
حفظ و حراست خود بودند چند شلیک توپ و تفنگ از قلعه و خانهای بزرگ
قزلباشها در آنجا بودند شد و شورشیان را که نزدیک بودند ولی عده
آنها متصل زیاد میشد و بعضی آنها را فرو نشانیدند خان دوران قمرالدین خان
چند نفر از نسقچیها را که برای قراولی خانه خود خواسته بود در یک اطاق
حبس کرده و آتش زد

روز یکشنبه یازدهم دو ساعت از روز گذشته و قتیکه نورش ساطع گردید
بود نادرشاه در کمال تغیر از قلعه بیرون آمد و سوار اسب شد و در
میدان چاندنی چوک رفت فتنه مردم را که در آنجا اغتشاش عظیمی کرده
بخوابانند در راه نعش جمعی از قشون خود دیده که شب کشته شده بودند

یکدسته قوی فرستاد مردم را آرام کنند و حکم کرد که اگر تهدید
و سیاست دیگر را نبخشید دست تعدی کشیده شد ولی ابدا با آنها که داخل شهر
بوده‌اند ضرر نرسانند اول قشون نادرشاه به آرامی و ملایمت حرکت کرده
ولی مردم بجای اینکه آرام شوند بر جسارت و بیجائی خود افزودند
و بدون هیچ واهمه شروع بتیر و تفنگ انداختن کردند نادرشاه
بمسجد روشن الدوله که نزدیک محکمه کوتوال بود رفت اهالی شهر در نزدیک
مسجد بالای بامهای خود رفته شروع بسنگ انداختن نمودند از یکی این
بامها یکی از پنجره‌ها یک تیر تفنگ مخصوصاً بنادرشاه انداختند از او
رد شد و یکی از صاحب منصبان را که نزدیک او ایستاده بود کشت
این سبب شد که نادرشاه جلو خشم و غضب خود را رها داده حکم کرد
که از آن محل شروع کرده قتل عام نمایند سربازها یک طرفة العین از دیوارها

و بامها بالا رفته و شروع بنقب و غارت نمودند خونریزی از بازار صرافها
و چلو قلعه است تا عیدگاه که مقدم یک فرسخ و نیم مسافت دارد در یک
روز یکطرف تا مقبره جیت لی و از طرف دیگر تا بازار غله فروشان
و بین سلطانها اشخاص کشته شدند تمام کوچه و بازارها و خیابانها و دیوارها در
هر طرف بازار خانم و اطراف مسجد جامع و بازار چیته و جواهر فروشان
تمام تاراج شد اغلب جاها را آتش زدند و هر کس در منزلها و خانه‌ها
و کوچه‌ها و دکانها از بزرگ و کوچک و زن و مرد دیده شد از دم شمشیر گذرانیدند
حتی حیوانات از غیظ و غضب آنها خلاص نشدند جمعی از اینها اسیر شدند
لطف‌الله خان که مأمور نقب و غارت محله سمت میدان سعدالله خان و دروازه
دهلی بود چون بخانه سربلندخان رسید او با کمال تعجب و دهشت بملاقات
او آمده گفت که اهالی این محله تقصیری ندارند و وعده کرد سلیقه بجلو او بود

آنها را از قتل و غارت منصرف کرد ولی در جاهای دیگر قتل و غارت
و آتش زدن خانهها بوضع مهیب منتهی در کار بود تا نادرشاه بعد از صدور
این حکم بقلعه مراجعت کرد دو ساعت از ظهر گذشته محمد شاه و نظام الملک
بحضور او رفتند و امرای شهر شفاعت کردند حکم کرد از قتل دست بکشند
و بصدای طبل اعلام شد که دیگر با احدی صدمه نرسانند قتل عام از
چهار ساعت قبل از ظهر تا سه ساعت بعد از ظهر طول کشید چهار صد نفر
قزلباش کشته شد و از اهل شهر بزرگ و کوچک صد و بیست هزار
و بعضی گفتهاند صد و پنجاه هزار از دم شمشیر گذشت آنچه از نقدینه و
اموال غارت شده بود قدری بحضور نادرشاه آوردند ولی بیشتر
اموال در میان آتش تلف شد در بیشتر خانههای هندوها یک نفر
از آنها زنده مانده بود [illegible] نعش روی هم گذاشته و آتش زدند

در

در کوچهها نیز همین قاعده معمول شد با وجود این تعداد زیادی نعش باقی ماند
عبور از کوچهها ممکن نبود دفن نعشها شروع شد آنهائیکه مقصر شناخته
شده بودند در یک طرفة العین غایب شدند و دکان داران بیچاره
و اهل بازار و خانوادههای محترم را بقهر و غارت قزلباشها مبتلا کردند
بعضی از اشخاص از ترس ناموس نه تنها زنهای خود را کشتند بلکه خودشان را
هم تلف کردند یکی از این بیچارهها مخصوصاً وقتی دید سربازها بخانه او نزدیک میشوند
بیست نفر از زنهای خانواده خود را آتش زد و هر دقیقه منتظر بود که خود هم کشته
شود ولی دوره گشتند بر حسب اتفاق از آنخانه گذشتند ولی بیچاره بطوری
عقل از سرش رفته بود که بیرون رفت و سربازها را ملتجی شد و آنها را
برگردانیده راه خانه خود را بآنها نشان داد و گفت در اینجا
نقدینه و طلا زیاد است آنها هم بعد از آنکه خانه او را غارت کردند

او را نکشتند و پی کار خود رفتند بیچاره بقدری مستاصل شده بود
که خود را از جان خلاص کرد جمعی کشته بخصوص زنها و بچه‌ها در خانه‌ها خود را
سوزانیدند

روز دوشنبه دوازدهم موجب حکم نادرشاه اسرا بخصوص زنها را
بجاهای خود برگردانیدند ولی با چشمهای پر از اشک و در حالتیکه
نمی توان بیان کرد و ذکر آن قبیح است

روز سه شنبه سیزدهم قسمتی از قشون را که نادرشاه مامور کرده بود
توپهای سرای روح الله خان را بتصرف در آورند اما با افغانها
محصور کردند دسته دیگر از قشون بامداد او فرستاده شد پنج الی شش هزار
نفر از آنها را کشته و سیصد نفر از آنها توپخانه را با همین ماشینهای دست
بسته آوردند سپید فولاد خان امروز خلعت مرحمت شد و بمنصب کوتوالی

قلعه

قلعه مستقر گردید با طبل اعلام شده تمام مردم بکار خود مشغول شوند
و از قشون وحشتی نداشته باشند دسته از قشون مامور حفظ انبارهای
شهر گنج شده انبارها را مهر کرده قراول برآنها گماشتند اموال
سعادت خان ضبط شد نظام الملک و قمرالدین خان سلطنتی نقد و
بعضی اشیاء بصورت تفضیل آن را داده بودند پیشکش کردند
و در سیاهه پیشکش نوشته شد اموال خان دوران و مظفر خان نیز ضبط
گردید جواهرات و نقدینه و سایر اموال خان دوران بقیه آنچه در
در دولت معادل هفت کرور و نیم تومان تخمین شده ولی اموال
مظفر خان قریب بیک کرور تومان بود امروز بحکم نادرشاه قراول
در اطراف شهر و کناره رودخانه و میدانیکه در مقابل قلعه بود
گماشتند و قدغن کردند که کسی بی اجازه از شهر خارج نشود ولی کسی را

از دخول ممانعت نمایند اشخاصی را که در ایران روح الله خان دست بسته
آورده بودند سر بریده بروی ریلهای کنار رودخانه انداختند
روز چهارشنبه چهاردهم جمعی از فقرا که اینجا هستند از شهر بیرون رفته
و گداها که در اطراف گردش نمایند قزاقان آنها را گرفته گوش
و بینی آنها را بریده و معاودتشان داده‌اند
روز پنجشنبه پانزدهم چون عده کثیری نعش در اطراف قلعه و از راه
و جاهای دیگر افتاده و تعفن کرده بودند هر کس را در کوچه دیدند مجبور
کرده که به بیرون بردن نعشها وادار داشتند بعضی از نعشها را طناب
بسته و به بیرون شهر کشیدند بعضی را برودخانه انداختند بعضی را
که خیال میکردند هنوز زنده هستند روی هم کنده انداخته و با چوب و الوارهای
خانه‌های خراب آتش زدند

روز جمعه شانزدهم فرمانی صادر گردیده مملکت ایران تا یکسال از
مالیات معاف باشد و توسط چاپار فرستاده شد حقوق عقب افتاده
قشون با یکساله مواجب مساعده و معادل شش ماه مواجب هم
انعام بتمام افرادی که در خدمت بودند و در ادارات داده شد عموم نیز
هم هر کس در اداره بود مرسوم مقرر داشت نصیر محمد خان با ابراز
قزلباش مامور گردید خزانه سعادت خان را از زیر پای در
روز شنبه هفدهم سردار خان بدربار احضار شده و تا بعد از ظهر در آنجا
ماند نادر شاه باو فرمود که یقین دارم بعد از ضعف و پیری در جمع
آوری وجه ملکش و تحمیل آن بر روستا و تجار و غیره اهتمامی ورزی
و توصیه میکنم که در این کار زیاد مواظبت نمائی و زودتر بانجام رسانی
روز یکشنبه هجدهم سرفرازخان مجدداً بدربار رفت نظام الملک

و قمر الدین خان نیز حاضر بودند و تا وقت ظهر در آنجا ماندند طهماسبخان
و مصطفی خان در باب مخواره پیشکش اصرار بسیار کردند سربلند خان رو
بنظام الملک کرده گفت مدتها قبل ازین من این روز بد را دیده بودم
و مکرر بحضور شاه عرض کردم که پیش از آنکه چاره از دست برود فکری
بکنند و بواسطه اطمینان خاطر هر جا و غیره را تا ... و بعد شمارد
مواظبت و مشق جنگ را از دست ندهند و استدعا کردم یک نفر
آدم مجرب در سرکار انتخاب کرده باو اختیار بدهند که سلطنت
و اشیا قیمتی برسم پیشکش تقدیم خدمت پادشاه نموده قراری
و این بدبختی را رفع نماید و پادشاه شنید سابق که گمان کنید بهمه خیال
کردند که من درین عرایض قصدی دارم و غرض شخصی خود شان چاره
و فکر نکردند و بجای اینکه گیران کرده بودند اعتماد نمودند تا اینکه کار

بانجا

بانجا کشید و این بدبختی و ننگ سنگینی روی داد نظام الملک جواب داد
طهماسبخان رو بقمر الدین خان نموده خلاصه توپخانه و مالی را که نادرشاه
در ملاقات اول بحضور شاه کرده بود تکرار نموده باو گفت که خزانه را
باید فراموش کرد حالا پادشاه ما پول میخواهد بهر وسیله ایست باید
پول جمع کنید و بواسطه تاخیر خود را بیش ازین قبلا تماشا نه سربلند خان
در جواب گفت البته از هر جا که ممکن شود جمع خواهیم کرد طهماسبخان
از وی سوال کرده که آیا شما خودتان پول دارید سربلند خان گفت اگر
من پول نداشتم برای شما نقد ها نفرستادم و نمیگذاشتم زحمت
آمدن بانجا را متحمل شوید خلاصه از آنچه درین مجلس گذشت معلوم شد
که نادرشاه بعد از غلبه و استقرار قوت خود تقاضای جواهرات و طلا
آلات مرصع و سایر اشیاء نفیسه را از طرف پادشاه و امرا ضبط نمود

صد و پنجاه کرور تومان از نظام الملک خواسته بود که بهر طور است
از خزانهٔ پادشاه و اموال خود شاه و امرا و سایر مردمان متمول
و اهالی شهر جمع آوری نماید این مبلغ از خزانهٔ پادشاه و اموال
امرا موجود نشد زیرا که در خزانه از مسکوک طلا و نقره بیش از بیست و
دو کرور و نیم تومان نبود ولی در دفینه‌های داخل خزانه ریالهای
ممهور بود و کسی نمیدانست که آنها را مهر کرده و چه در آنها است از طلا
و نقره بیش از آنچه در خزانه بود یافتند نظام الملک قریب
یازده کرور تومان جواهر و نقد و سایر اشیا پیشکش کرد قمر الدین خان
هم همین قدر تقدیم نمود سعادت خان سابقاً قرار داده بود یک کرور
و نیم تومان بدهد ولی بیش از ده کرور و یکصد و بیست و پنج هزار تومان نتوانست
حاضر کند و آنچه از بقیه غارت برای او مانده بود پس از این

وعده

وعده کرد که بقیه را از ایالت خود بخواهد سربلند خان بواسطهٔ بیچیزی و دولت
ازین تقسیم معاف شد بیست و دو کرور و نیم تومان مقرر شد که از بعضی
منصب داران و متصدیان و صاحب منصبان و متمولین دولت هر یک بنسبت
کمال خود تقسیم کرده بگیرند تا جمع کردن پول بعهدهٔ سعادت خان
بود بعد از مردن او وقت غارت شهر این امر بعهدهٔ سربلند خان
و سایر امرا که درین مجلس حاضر بودند محول گردید و طهماسب خان
درین امر تاکید زیاد داشت بنابرین قرار شد عظیم الله خان و جگل کشور
وکیل سیتارام والی بنگاله و همه منصب داران و روسای محالات و غیره
در خانهٔ سربلند خان جمع شد و این امر را باتمام رسانیدند بتمام صاحب منصبان
و اهالی و غیره که در آنها متمولی سراغ داشتند حکم شد که ملک خود را از
نقدینه و اسباب به او بدهند و بحضور نادرشاه تقدیم کنند و هرچه بخواهد بردارد

و هر چه رای بخشند آل خودشان بر هر کس اظهار فکر کند باید بقدم و تعهد نمود
که اگر بعد معلوم گردد خلاف گفته است بسیاست برسد درین روز
اشخاص مذکوره بخانهٔ سرهنگ خان آمده تا وقت عصر ماندند بعضی اسباب
سیاهه کردند و بخانهٔ خود مراجعت نمودند
روز دوشنبه نوزدهم این اشخاص دوباره جمع شدند و تمام روز مشغول
نوشتن اسامی و سیاهه کردن بودند درین روز سبزیکاران را
شب قبل از قتل عام چند نفر قزلباش را در طاق حبس کرده
و آنها را سوراخ کرده بود بحکم نادرشاه تا شب خفه کردند شهسوار خان
و دیگران که در آن شب محرک فتنه بودند نیز بسیاست رسیدند شهسوار خان را
سر بریدند و آن دیگر را شکم پاره کردند
روز سه شنبه بیستم سرهنگ خان احضار شده بدربار رفت و در آنجا قبا کرباسی
با خلعت

با خلعت داده شد و بخانهٔ خود مراجعت کرد که با عظیم الله خان و سایر امرا
در امریکه شغل آن بعضی همراهی کنند
روز چهارشنبه بیست و یکم رحیم بیک مین باشی با دویست سوار و بلکه زیاده
مأمور خدمت سرهنگ خان گردیده به منصب داران محصلی بعضی آنها را
مجبور نمایند صوفی و اسب و شتر هر چه دارند بیرون بیاورند آنچه بکار
مطلب نادرشاه بخورد ضبط شود
روز پنجشنبه بیست و دوم محصلین بهمین کار مشغول بودند
روز جمعه بیست و سیم سرهنگ خان و عظیم الله خان وغیره حسب الحکم در قلعه
جمع شدند و برای تعیین نخواله منگش مجلس کردند حکم شد مرید خان
با پنجاه نفر از سوار سرهنگ خان فرمان شاه را بشجاعت خان والی کابل
ابلاغ نموده خراج زیاده و منگش از وتحصیل نمایند سیصد [illegible]

زر فرزند شاهی برای مخارج میرزا خان و امرا و درویشان به پنجاه نفر
سوار رود داده شد

روز شنبه و یکشنبه و دوشنبه ۲۶ مشغول فقره پیشکش بودند در این ضمن تهیه آتشبازی
و چراغان در کنار رودخانه برای عروسی نصرالله میرزا پسر نادرشاه
شده دختر یزدان بخش پسر کام بخش نواده اورنگ زیب را
برای او گرفتند

شب شنبه ۲۹ شب زفاف بود محمد شاه برای عروس معادل یکصد هزار
و هفتصد و پنجاه تومان جواهر با سیصد هزار و هفتصد و پنجاه تومان نقد و دیگر
چند روز بعد از عروسی نادرشاه یکصد و هشتاد و هفت هزار
و پانصد تومان جواهر برای او فرستاد مجلس برای جشن نخواهد
پیشکش منقضی تا ظهر عاشورا در قلعه نزدیک دیوان عدالت منعقد بود

طهماسبخان

طهماسبخان و مصطفی خان و امرای محمدشاه در آنجا حاضر میشدند و همه
روزه از طلوع آفتاب تا غروب در آنجا بودند تمام وکلای منصبداران
و سایر صاحب منصبان نیز علی الاتصال حضور داشتند و شب‌ها بدون
قراول و مستحفظ بخانه خود مراجعت میکردند در این روزها و بعضی
اشخاص که دیدند با آنها سخت گرفته میشود اموال و اهل و عیال
خود را که داشته بهر طور بود از شهر فرار کردند و خوشحال بودند
از اینکه اقلاً جان خود را نجات داده اند چند نفر از امرای محمد شاه
مجبور بودند که تمام روز را در قلعه در کمال خفت و وحشت بمانند
و شب بخانه خود مراجعت کنند یک اسب و چند نوکر پیش همراه
خود نداشتند در ایام محرم از هندوستانی‌ها و قزلباش کمتر کسی
جرأت نکرد اسم تعزیه و ماتم بزبان بیاورد بعضی از شهرهای

نادرشاه که در خارج دروازه بودند در شبی از ایام عاشورا نوحه خوانی
و سینه زنی کرده بودند سیاست سخت با آنها جاری شد در عید
نیت عجیبی برای قیمتی و زنگش جا بیت بدهند خیلی سخت گرفتند
بطوریکه چند نفر برای حفظ اعتبار و آبرو خودشان را کشتند از جمله
علیم الله برخوانده و نایب سید فولاد خان که در تمام امور کوتوالی
دخیل بود فحش شنید و در میان مردم مفتضح شد بواسطه روز
پنجم محرم با خنجر شکم خود را پاره کرد و طولی نکشید مرد
روز ششم طهماسب خان وکیل مجلس رای نایب قمرالدین خان را خواست
و در حضور آقایش حکم کرد گوشش او را بریدند قمرالدین خان خواست
توسط کند طهماسب خان ملتفت شد و با تغیر با وکیل گفت نوبت تمام
خواهد رسید قمرالدین خان ساکت شد و مجلس رای که بواسطه

این رفتار

این رفتار از زندگی بیزار شده بود روز هجدهم خود را کشت بعضی از
متصدیان محمد شاه را در حضور طهماسب خان چوب زدند بطوریکه خون
بصورت و بدن آنها جاری شد نیکارام و جوکی کشور را سخت
چوب به پشت و پهلو زدند بعد از آنکه سیاهه اسامی حاضر شد نادرشاه
نظام الملک و سربلند خان و قمرالدین خان و عظیم الله خان و مرتضی خان
برادر مرید خان را مامور کرد که تنخواه پیشکش را که مبلغ بیست و دو کرور تومان
در سیاهه اسامی معین شده بود باید ده روزه جمع و تسلیم نمایند
مبلغ و اسامی را پنج قسمت کرده و هزار نفر سوار قزلباش همراهی
آنها مامور کرده دیدند که هر یک دویست نفر سوار همراه داشته باشند
و قسمت وصول نمایند و اجازه داده شد که هر کس از آنها نسبت
در سیاهه است اگر در ادای قسمت خود تاخیر نماید بضرب چوب بگیرند

روز دهم امرای مذکور با سوار شغل جمع‌خواه شدند قسمتی که معین شده
بود نسبت بکمال هر کس تعدیل نبود بعضی صاحب اعتبار و متجاوز
بودند فقط هزار و هفتصد تومان بپای آنها نوشته بودند دیگران که بجای
هزار تومان نمی‌توانستند موجود نمایند قریب بیست هزار تومان باسم آنها
نوشته بودند این فقره از مساعدت نویسندگان سیاهه نسبت ببعضی‌ها
عناد آنها به بعضی دیگر ناشی شد خوش بختی یا بدبختی خود اشخاص سبب شد
بعد از آن هم که بدهی هر کس معین شد تغییر پذیر نبود جمعی بواسطه شدت
عمل محصلین در جمع‌خواه از اظهار خود در گذشتند جمعی از ضرب چوب مردند
آنها که جانی خلاص کردند دست و پای آنها معیوب شده بود از هیچ
ناشایست کاری در خیال خود جز جمع این خواه نبود و شدت و شناعتی نمانده
که نکردند این رفتار چنان اهالی را بیچاره کرده بود که اگر یک نفر قزلباش میان

ده هزار ایرانی را بکمال اطمینان هر جا که میخواست ببرد آنها را آورده تا روزی که
نادرشاه از شهر حرکت کرد جمله بتوان گفت قریب سی کرور تومان
بردم تحمیل کرده قریب بیست و پنج کرور تومان تسلیم خزانه و بقیه میان
امرا و قشون میان هزار سوار مأمور تقسیم شد مبلغ گزاف بواسطه کاستن
قیمه اموال از میان رفت مثلا اسبی که قریب صد و نود تومان قیمت داشت
به پنج تومان آن وقت که معادل سی و هفت تومان و نیم پول حالیه میشود
عوض جمع‌خواه برمیداشتند و شالهائی که بیست تومان ارزش داشت به هفت تومان
قبول میکردند جواهر و اشیاء دیگر هم بهمین نسبت قیمت نازل میگذاشتند
بهمین طور با قیمت و در حساب جمع‌خواه نکش جمع شد آنچه را که خواستند
فروختند و قیمت را نقد تسلیم خزانه کردند ولی برای صاحب آن
فائده نداشت چرا که خریداری جز قزلباش نبود و بقیمت نازل میخریدند

بعد از زور قشون عام هرجا انباری بود قزلباش ضبط کرده بود این فقره و بسته
راههای اطراف باعث گرانی شد گندم یکمن برنج یازده سیر
روغن پنج سیر یک روپیه بود مدت بیست روز قحطیه اجناس بهمین اقسام
باقی بود با اجازه سربلند خان و عظیم الله خان تذکره و جوازه خواسته
عراده های بارکش برای آوردن غله بفرید آباد فرستادند هرکس هم
عراده و بشت فرستاد جمعی فقرا هم با عراده‌ها رفتند در مدت قلیلی
گندم ارزان کرد یکمن و چهار آرک یک روپیه رسید ولی برنج بیش و نخیر
و روغن هفت سیر یک روپیه فروخته میشد در این مدت سواره قزلباش
متصل باطراف فرید آباد و سایر جاها از هر طرف مسافت ده روزه
ای بیست فرسخ تاخت و تاز میرفتند مزارع و قرا و سر راهها را غارت کرده
و اهالی را اگر مدافعه میکردند میکشتند قزلباشها با سبها و شترهای خود عوض

علف

علف جو و کاه ولی اهالی شهر هیچ قسم کاه و جو علف نتوانستند تحصیل کنند
و اغلب با بهای آنها تلف شد در اواخر محرم برای دانشمند خان که برادر
او ملا محمد اکبر حاجی شاه بود باشاره نادرشاه هزار و پانصد تومان
باتنخواه برقرار شد و منصب خانسامانی محمدشاه بعین ناظم دربار معین گردید
ولی چند روز بعد از حرکت نادرشاه دانشمند خان ناخوش شده
و در چهاردهم ربیع الاول وفات یافت جزو کسی را نادرشاه بمحمدشاه نزد
روز سیم صفر تمام امرا بحکم نادرشاه قبل از آفتاب در حضور محمدشاه
حاضر شدند در آنجا چهل و دو خلعت که نادرشاه برای امرا فرستاده بود
پوشیده شد خلعت نظام الملک و سربلند خان و قمرالدین خان
و محمد خان بنگش وزین قرار بود قبای اطلس اعلی با بالاپوش زرنگاری
زرد و زری با رجه زری اعلا چهار ذرع کمربند مینقش یک قبضه شمشیر

غلاف طلا یکی کارد غلاف جبا سایر خلعتها تفاوت بودند بعضی
پنج پارچه بعضی سه بعضی دو بعضی یک پارچه زردوزی یا نقره دوزی
تفاوت درجات قریب دو ساعت از آفتاب گذشته محمد شاه
در تخت روان سلطنتی با چتری بالای سرش به دیوان اعلی رفت چند نفر
امرا سوار بفاصله کم پشت سر او بعضی پیاده رفتند به دیوان رسید محمد شاه
سعد الدین خان فرمود کسی را جز امرای بزرگ و چند نفر از منصب داران
معتبر نگذارد بیایند در بیرون دیوان امرا پیاده شدند و ساعتی تا درب عمارت
که نادر شاه آنجا بود آمدند در آنجا محمد شاه از تخت پایین آمد و داخل شد
با نادر شاه یکدیگر را بغل گرفتند بعد باسم نهار حاضر شد با امرا نهار صرف شد
قدری بعد از نهار اشیای مفصله را برای محمد شاه آوردند
یک تاج جواهر یکی سرپیچ یکی بازوبند یکی کمربند همه جواهر یکی شمشیر

دسته مرصع

دسته مرصع یکی شمشیر است که در میان لاله دکن معروف و موسوم
به دهوپ است با یکی قرابه مینا نادر شاه تاج را بدست خود
بسر محمد شاه گذاشت و از او عذر خواهی کرد بعد با او بعضی نصایح
و وداع نمود خلاصه نصایح او از این قرار بود اول به تیولات تمام
امرا را خلع کرده و بهر یک بقدر منصب و جاه از خزانه مواجب نقد
بدهید نگذارید کسی برای خود قشون و نوکر مخصوص نگاه بدارد
خود شما همیشه باید شصت هزار سوار منتخب نگاه داشته و نفری روزی
هم مالی بست و ده قان مواجب بدهید برای هر ده نفر یک دهباشی
و صد نفر یک یوزباشی و برای هزار نفر یک مین باشی معین کنید
باید لیاقت و اسم خانواده و طایفه هر یک را بشناسید و از
صاحب منصب و سرباز و غیره هیچیک را نگذارید به بیکاری و تنبلی

عادت کنند هر وقت اتفاق بیفتد عده کافی از قشون برای
یک نفر که رفتار و صداقت و شجاعت و محل اعتماد است مامور کنید
و بعد از آنکه کار گذشت آنها را فورا احضار نمائید مگذارید کسی مدت
طولانی سردار باشد در نتیجه خوب نخواهد داشت مخصوصا از
نظام الملک احتیاط کنید که از رفتار او هیچ فهمیده ام که قرار
و مغرض است و هوا اینکه او در سر دارد برای یک نفر رعیت
زیاد است محمد شاه دانست که این نصایح از روی خیرخواهی است
زیاد تشکر کرد و خواهش نمود چون سلطنت متعلق بنادرشاه است
برای مناصب بزرگ هر کس را لایق میداند معین کند نادرشاه
گفت این کار بر خلاف مصلحت شما است صاحب منصب را شما معین کنید
در غیاب من شما امتنان نخواهید کرد بعد از رفتن من هر منصب را
بهر کس

بهر کس لایق میدانید بدهید اگر کسی طغیان کند بمجرد اخبار کسی را
خواهم فرستاد که تا دست بامان نماید اگر لازم باشد قشون
خواهم فرستاد و هر گاه موقع اقتضا کند خودم خیلی زود از
قندهار خود را بشما خواهم رسانید در هر حالت مرا نزد خود تصور کنید
بعد از این گفتگو محمد شاه را وداع کرد و بعمارت جنب محل سکونت خود
در آنجا امرا را رخصت داد و بجاهای خود رفتند
روز چهارشنبه چهارم نادرشاه نظام الملک و سر بلند خان و سایر
امرا را احضار کرده و آنها را باطاعت محمد شاه امر فرموده تهدید
کرد که اگر طغیان کنند سیاست خواهند دید و بعد بمنصب خود
مذکور شد و نادرشاه در حضور بعضی از امرای خود نسبت بطهماسب خان
و لطفعلی خان و دیگران گفته بود که در هر کار من از روی تدبیر حرکت میکردم

یکی اینکه سلطنت را بمحمد شاه تفویض نمودم چون شایسته این کار
بزرگ نیست اوضاع هندوستان هنوز هم مغشوش خواهد شد
دیگر اینکه نظام الملک را اصلاحات کند هم چون بزرگ و از وزرا است
خیلی حمایت داده و اسباب انقلاب نشود در هر حالی چون تقدیر
الهی و اراده حضرت خداوند قول و لا تابعان له بودم نمی توانستم برخلاف
آن عمل نمایم

روز جمعه ششم شیخانه نادر شاه بشلیمار رفت منادی در همه جا ندا داد
که بعد از حرکت اردو هیچیک از قزلباش و از خاصی که همراه
قشون آمده اند در شهر نمانند و هیچکس آنها را در خانه خود نگاه ندارد
و پنهان نکنند اهالی اردو احدی را از مرد و زن اهالی هندوستان
اسیر همراه خود نیاورند مگر غلامی که بوجه نقد خریده باشند و نوشته

از بایع

از بایع در دست داشته باشند و شاهد بر بیع و رضای بایع شهادت
داده باشند یا زنی را بر وفق قانون عقد در آورده باشند با وجود
این غلام یا زن معقوده را برخلاف میل خودشان نباید حرکت بدهند
هر کس از این احکام تخلف ورزد جان و مال او هدر است بعد از این
حکم همه اشخاصی که در دهلی زن گرفته بودند چون دیدند میل ندارند از وطن
خود حرکت کنند آنها را پس فرستادند فقط معدودی قلیلی از زنها
و صاحب منصبان تو بمیل خویش و التماس بعضی زنها را ظاهرا
راضی کردند همراه بردند ولی بعد از چند روز حرکت نادر شاه
مطلع شد و حکم کرد همه را پس بفرستند

روز شنبه هفتم نادر شاه بشلیمار رفت و احکام موکد صادر نمود
تمام سپاه باز در آن روز از شهر حرکت کنند

روز یکشنبه ششم قبل از حرکت حکم کرد قشون را سان دیدند معلوم شد
چهارصد نفر سرباز و چند نفر فرار کرده‌اند سید فولاد خان کوتوال حکم
شد آنها را پیدا کند و با ده نفر بسته و چند نفر نسقچی و یساول معاونت
او مأمور شد کوتوال بعد از تفحص زیاد قریب شصت نفر از فراریان
پیدا کرد و با یکدسته سوار خود و چند نفر نسقچی آنها را فرستاد
نزدیک سرهند باردو رسیدند نادرشاه حکم کرد تمام آنها را
سر بریدند درین حین سید فولاد خان چند نفر دیگر از فراریان را پیدا کرد
و میخواست آنها را هم بفرستد ولی چون شنیده بود که آن شصت نفر را
سر بریده‌اند نزد محمد شاه رفت و مراتب را عرضه داشت
محمد شاه گفت دریغ است اگر اینها را هم بفرستی سر خواهند برید
چرا ما دخیل اینقدر خون ناحق بشویم بگذار در هر جا میخواهند بروند

نادرشاه

نادرشاه متصل در حرکت بود تا نزدیک لاهور رسید از قرار
اخباریکه باینجا رسید حکم کرد اهالی طاهیر و چند قریه دیگر را قتل و
غارت کردند چه این حکم از این قرار بود که دسته‌جات قشون متصل
باطراف برای تحصیل غله و آذوقه میرفتند و اهالی آنها پانصد نفر [illegible] بودند
سوارهای متفرق را کشته اسب و اسباب آنها را بغنیمت میگرفتند
شبها هم باردو زیاد زحمت میرسانیدند هرچه بدستشان می‌آمد بسرقت
میبردند تا اردو بلاهور رسید بیش از یکهزار قاطر و شتر و بار و بنه مفقود شد
نادرشاه ازین فقره بسیار متغیر گردید و نیز خبر رسید که نادرشاه
زمین دار کرنال که در آنجا فتح و غلبه یافت خواسته بیشتر یکهزار و نهصد تومان
عطا فرمود که قریه در محلی از راه نادرشاه آباد کند و اسم آن را
فتح آباد بگذارد چند روز قبل از حرکت دهلی نادرشاه قسمتی از قشون

خود در اشتر بلاهور فرستاد وقتی قشون بلاهور نزدیک شد و زکریا خان
خبر یافت اعیان و تجار و صرافها و متمولین شهر را جمع کرده قرار
دادند که زکریا خان با آنها بیرون شهر بروند و ببرند در قشون پیغامی بفرستند
باین مضمون اگر غضب را مایل هستید ما در اینجا حاضریم اگر غارت
میخواهید ما از شهر بیرون آمده‌ایم و اموال ما آنجا است اگر پول بخواهید
والی و اهالی شهر بیش از هفت کرور و نیم تومان نمی‌توانند موجود کنند
حال هرچه مقصود و دستور العمل شما است مجری میداریم این شهر شهر
کوچکی است و شش ماه تاب قهر و غلبه یک قشون را ندارد سرداران
قشون بعد از این پیغام لازم دیده مراتب را بنادر شاه اطلاع دهند
از طرف نادرشاه حکم شد تقدیم والی شهر را قبول کنند و با آنها
اذیت نرسانند بعد از تسلیم تنخواه این دسته قشون حرکت کرده

دوباره

دوباره روی کابل ملحق شدند نادرشاه کوچ در کوچ از نزدیک لاهور گذشت
روز سه شنبه دهم سربلند خان در دهلی قراول برج قلعه گماشته و آن روز
مأمور حراست قلعه بود روز بعد حکم شد قراول خود را بردارد و فقط
روزهای سه شنبه قراولی بعهده او باشد بعد از آنکه از قلعه رفت
خواست از نظام الملک دیدن کند اتفاقاً نظام الملک در خانه
قمرالدین خان بود آنجا رفت هر سه را دیدن کرده بخانه خود مراجعت نمود
هنوز بسیاری از نعشهای کشتگان روز قتل عام در کوچه و بعضی از بازارها
افتاده و متعفن شده‌اند

روز پنجشنبه دوازدهم صبح عظیم الله خان و بعد از ظهر قمرالدین خان بدیدن
سربلند خان رفتند

روز یکشنبه شانزدهم محمد شاه از عیش محل بدیوان عالی آمده یک ساعت و نیم

در آنجا نشست امرا بحضور آمدند و پیشکش گذرانیدند نظام الملک بعد از
مراجعت از قلعه بخانه سربلندخان رفت بعد از آمدن نظام الملک ا
از دکن تا روزیکه سربلندخان بدیدن او رفت این دو نفر از یکدیگر
ملاقات نکرده بودند

روز جمعه هفتم ببرخان خلعت و یک پالکی مرحمت شد و بمنصب بخشیگری
سیم برقرار گردید نجابت خان نیز یک خلعت و یک پالکی با منصب دیوان
خالصه مرحمت شد عظیم الله خان خلعت پوشید و صدر شد اعتصام خان
ببرخان دران خلعت پوشید و داروغه خاص گردید

روز چهاردهم ربیع الاول دانشمندخان که بسفارش نادرشاه
خان سامان شده بود وفات یافت

روز شانزدهم سعدالدین خان خلعت پوشید و بخان سامانی برقرار گردید.

روز نوزدهم

از روزیکه نادرشاه از دهلی حرکت کرد تا امروز که بیست و ششم ربیع الاول است
در امور مملکتی نه انتظامی شده و نه گفتگوئی کرده اند چنان بلائی ناگهان بر
هندوستان رسید و از قیام قیامت خبر میداد این غفلتکاران خواب راحت
و بیهوشی و تنبلی را که از شراب غرور و خودپسندی مست بودند بیدار نکرد
همه بدخواهی نسبت بیکدیگر نفاق کردند و تمام صحبت و گفتگوی آنها چند
و بدگوئی بود بناهائیکه در رونق عالم خراب شد بعضی در خرابی آنها
کمتر است دوباره مسکون شده اند و باقی خالی است ولی اگر قبل از فصل
بارندگی تعمیر نشوند یکقلم منهدم خواهد شد ذکر آل نهر از دست وحشت
این طبیعتی مردان مجذوب و مشوش گیج و مبهوت و هنوز بخود نیامده بعضی
و از همه عجب تر آنکه با وجود تعدیات و ناملایماتیکه بعد از حرکت نادرشاه
با اهل این مملکت رسید عبارات شنایت و حرکات وحشیانه برابری

نادرشاه متصل باعث صحبت مردم شده در تمام مجالس می
ولذت و بطور تقلید و مسخره ذکر میکنند ولیکن اغلب به تجبیهات خود و ناگواریهای
گذشته متألم میشوند بلکه ظاهرا در زمان نادرشاه در اوقات تخت
رعیت چنان از امر دوم متنفر بوده که قبل این قضیه را دیده خود را
از خدمت دولت برکشیده امرائی را که در آنوقت در سر کار بودند
میدیدند و از نتیجه اعمال آنها مترسیده و آنکه مأمور جمع کردن
خواه نخواه پیشکش شده بی اختیار بود و برخلاف میل او شد در آن نقطه
بقدریکه توانست با جمعی بسر بری کرد بطوریکه نداشتند از کجا با آنها
مدد برسید ولی اشخاص متنفر و نادان مایل و قدرت همراهی
با مردم را نداشتند زبان بد گشودند و از سلطنت جان شکایت کردند
خلاصه درباره این شخص یکباره همین رباعی کافی است

بر

قبل ان لا انه ذوده قبل ان الرسول قد کهنا با خبر اته یا رسول انما من ان اورای تکلیف ما
بعد از جنگ نادرشاه محمدشاه را با بنه و بنگاه با ربری خود خواست
یکی از امرای نادرشاه بار عرض کرد که در اردوی هندوستان صد هزار
اسب و عده زیادی شتر موجود است و چون از قفت نوکاره با نهادن
داده است هرگاه فرمان رود آنچه شتر و اسب لائق خدمت سپاهی است
ضبط شود بر آنها چندان سخت نخواهد بود نادرشاه در جواب گفت
من با این مردم از راه حقیقت امان داده‌ام گذشته از آن وسیله معیشت
نوکر اسب سواری او است اغلب اینها بیچاره و فقیر هستند اگر اسبان
از دستشان رفته باشد و عیال آنها یکدانه خواهند افتاد و دیگر یکی
خواهند مرد حالا که در زیر دست ما هستند خلاف انسانیت است
با آنها بد کنیم نیا برین هیچ چیز آنها ضبط نشده و بد نگوئید

محمد خان بن کوشش جدیدی مدتهای مدید بخصوص بعد از رفتن نادرشاه منتظر حصول
داوری بین حکومت الله آباد بود چون شنید و دید امیدی از نقوض
این امر با وی نیست روز بیست و هفتم صفر حرکت کرده بر زمینداری خود
رفت در عرض راه چند ده را غارت کرد در راه دسته‌ای
مکاری را که علوفه شاهجهان آباد میبردند برگردانیده و با خود برد بعد از
چند روز عمده خان و علی محمد خان و علی اصغر خان و خان زمان خان
و نواب علی خان و عظیم خان و دیگران مجموع بیست و پنج نفر امرا
و منصبداران که از میدان جنگ فرار کرده بودند و محمد خان بنگش
که بدون اجازه در خانه خود نشسته بود همه از خدمت عزل شدند
نظام الملک و قمر الدین خان به محمد خان نوشتند که اگر خودش
برگردد یا پسرش با پدرها بفرستد ممکن است منصب و پول او را

مجدداً

مجدداً با وی بدهند و الا باید امیدی داشته باشند. محمد خان در جواب
گفت اگر استدعای من قبول شود خواهم آمد و الا از بین داری خود خواهم
رفت. بعد از جنگ کرنال تا وقتیکه نادرشاه از شاهجهان آباد
حرکت کرد ضرر و خسارتیکه بپادشاه و اهالی هندوستان از جواهر
و نقدینه و اموال و اسباب و خرابی مزارع غیر از خرابی خانها رسید
نزدیک هفتصد و پنجاه کرور تومان بود از این مبلغ نادرشاه معادل
پانصد و بیست و پنج کرور تومان نقد و جواهر و اسباب دیگر همراه برد.
و صاحب منصبان و سربازان نادر هم هفتاد و پنج کرور تومان بردند
مخارج قشون نادر تا مدتی که در اینجا بود با مواجب عقب مانده و انعام
با آنچه در آتش سوخت و در مزارع خراب شد نزدیک یکصد و پنجاه
کرور تومان تخمین شد. آنچه نادرشاه با خود برد از این قرار است

جواهر در مال محمد شاه و سایر امرا یکصد و هشتاد و هفت کرور و نیم تومان

طلاآلات و اسلحه دسته مرصع تخت طاوس و نه تخت مرصع دیگر بقیمت

هفت کرور و نیم تومان

مسکوک طلا و نقره صد و هشتاد و هفت کرور و نیم تومان

ظروف طلا و نقره که شکسته و سکه زدند سی و هفت کرور و نیم تومان

پارچه‌های نفیس قیمتی از هر قبیل پانزده کرور تومان

اسباب خانه و سایر اشیاء قیمتی بیست و سه کرور و نیم تومان

اسلحه و توپ وغیره هفت کرور و نیم تومان

هزار فیل هزار اسب ده هزار شتر صد خواجه صد و سی نفر

نویسنده دویست نفر آهنگر سیصد نفر بنا صد نفر سنگتراش

دویست نفر نجار از هندوستان همراه بردند نادرشاه فرمود

نقشه قلعه

نقشه قلعه و شهر شاهجهان آباد را کشیدند و باین ارباب صنایع و باکسب

آنچه برای سفر آنها لازم بود با مبلغی معتنی داده شد و اینها را با این شرط

بردند مدت سه سال در قندهار هر یک مشغول صنعت خود باشند

بعد از سه سال آزاد هستند میل دارند برگردند میل دارند بمانند

ولی در عرض راه تا لاهور جمعی فرار کرده و بدهلی برگشتند از وقت ورود

نادرشاه بهندوستان تا وقتی که در مراجعت بلاهور رسید بیست هزار نفر

از اهالی هندوستان بدین تفصیل تلف شد

در حرکت قشون نادرشاه از لاهور بکرنال در راه و دهات کشته شدند

هشت هزار نفر

در جنگ کرنال کشته شدند هفده هزار نفر

در مدت سه روز بعد از جنگ در شوارع و اطراف اردو کشته شدند

چهارده هزار نفر

وقت آمدن بدهلی در سونپت و پانیپت و سایر دهات چه در راهها گرفتار

هفت هزار نفر

در قتل عام بجانب نجفی کشته شدند یکصد و ده هزار نفر

بعد از قتل عام در سرای روح الله خان و در دهات و مزارع اطراف شهر

در مسافت پنجده فرسخ از اطراف قشون نادرشاه بغارت رفتند

کشته شدند بیست و پنج هزار نفر

در مراجعت اردو در جانیپیر و سایر دهات کشته شدند دوازده هزار نفر

کسانیکه خودشان را کشتند و زنهائیکه خود را در آب انداختند و سوزانیدند

و کسانیکه از قحطی و سایر ناخوشیها تلف شدند هفت هزار نفر مجموع دویست

هزار نفر شد

وزرای

نوشته ایست که محمد شاه مبنی بر تفویض تمام اراضی واقعه در مغرب رود خانه اتک بنادرشاه داده است

سابقاً وزرای اعلیحضرت بهرام صولت مریخ سطوت قهرمان زمان

سلطان السلاطین دوران شاهنشاه عالمیان ظل الله اسلامیان پناه

سکندر حشمت عرش سریر سلطان عدل و داد و پادشاه سپهر جاه

نادرشاه خلد الله ملکه و سلطانه سفرای کبار بابین دربار برای قرار

بعضی امور فرستاده ما نیز بموافقت مایل بودیم بعد از آنهم محمد خان

ترکمان برای تذکار ارشدها رسیده ولی وزرا و کارگزاران ما سفرای

مزبور را معطل کرده و جواب نامه اعلیحضرت معظم الیه را تاخیر انداختند

از این راه نقار فیما بین حاصل شده و قشون ظفر نمون ایشان بجهت

هندوستان حرکت کرد و طرفین در صحرای کرنال تلاقی نمودیم جنگ

شاهانه در گرفت از آنجا به تقدیر الهی نور آفتاب نصرت و فیروزی
از مشرق اقبال بر زوال ایشان طالع گردید و چون اعلیحضرت جمشید
قدرت معظم الیه منبع رأفت و فتوت است باعتماد مردانگی و اتکال
همراهی ایشان سر رشتهٔ ملاقات دست داد و در مجلس فردوس آئین
بهجت و صحبت روی نمود بعد از آن باتفاق ایشان بشاهجهان آباد آمدیم
در آنجا خزانه و جواهرات و اشیاء نفیسه سلاطین هندوستان را
بنظر ایشان عرضه داده و بطور شایان هدیه نمودیم اعلیحضرت معظم الیه
بخواهش ما بعضی را قبول نمود و بعلو همت و فرط محبت و بملاحظه اینکه
خانواده گورکان و با فتح رشته طرخان نفقه کرده و تخت و تاج
هندوستان را بما واگذار کردند در ازاء این ملاطفت که از پدر بپسر
و از برادر ببرادر ظاهر نمیشود تمام ممالک واقعه در مغرب رودخانه
اتک

اتک و آب سند و ناله سنگرا که شعبه از شعبات رودخانه
سند است یعنی پشاور و مضافات آن ایالت کابل و غزنین
کوهستان افغانستان هزاره جات و دربندها را با قلعه بکر
سنکر و خدا داد و اراضی و دربندها و مساکن جوکیها و بوجیها
و غیره با انضمام ایالت تته قلعه رام قریه طربین شهر چین سموالی
و کنراو و غیره از اعمال تته با تمام اراضی و قرار و قلعجات و شهرها
و بندرها از ابتدای سر چشمه رود اتک با تمام دربندها و گذرها
ه رودخانه اتک با شعبات آن که بدریای محیط است تا ناله سنگرا
منصب رود هست بدریا بایشان واگذار نمودیم خلاصه تمام ممالک
و محال واقعه در مغرب رود اتک و آن صفحات و مغرب رود سند
و ناله سنگرا جزء ممالک این پادشاه ذوشوکت است از این بعد عمال

وکارگزاران ایشان داخل صفحات مذکوره شده و آنها را بتصرف
در آورده زمام حکومت و حکمرانی آن صفحات و طوایف و اهالی
آنجا را بدست بگیرند علاقه و کارگزاران ما باید صفحات مذکوره را
تخلیه نموده و در ممالک ما موضوع دانسته و تمام حقوق حاکمیه و گمرک
خود را بحکمرانی و نظم و نسق واقعه ما ثابت لذا آنجا را ساقط بدانند
قلعه و شهر لهری بندر را با تمام ممالک واقعه در شرق رود اتک
و رود سند و ناله سنکرا که ما فی السابق جزو سلطنت هندوستان
خواهد بود در شاهجهان آباد تحریر شد چهارم شهر محرم الحرام سنه ۱۱۵۲ هجری

تفصیل شمایل و اخلاق نادرشاه است که نگارنده وقایع قبل از قشون کشی نادرشاه بهندوستان نوشته است

نادرشاه قریب پنجاه و پنج سال دارد قد او قریب شش پا میشود متناسب الخلقه
تنومند و قوی البنیه است رخساره او سرخ و دموی است
مزاج او مایل بسمن است ولی زحماتیکه متحمل است مانع از
بروز آنست چشم و ابروی درشت و سیاه و سیمای برازنده
دارد که مانند آن کمتر دیده ام صدمه های آفتاب و تصرف هوا
بر رخساره او رسیده منظر مردانه باو داده صدای او بطوری بلند
و قوی است که غضب بدون عنف در قریب صد ذرع فاصله
فرمان میدهد شراب بحد اعتدال میخورد زنان به اندازه
مایل است در تجدید عده آنها اهتمام دارد و این فقره را

مانع کار قرار میدهند ساعاتیکه با زنها در اندرون بسر میبرد قلیل است
کمتر اتفاق می افتد که قبل از یکساعت بنصف شب مانده یا بنصف
شب باندرون میرود پنج ساعت از نصف شب گذشته برخواسته
و بیرون می آید غذای او بسیار کم و سالها اغلب پلو و غذاهای
معمول است و اگر تراکم امور دولتی زیاد باشد از غذا غفلت
میکند و باندک نخود برشته که همیشه در جیب دارد و یک جرعه
آب قناعت مینماید در اردو یا در شهر تقریبا همیشه در بیرون است
و بار عام میدهد و اگر در مجلس عام هم نباشد هر کس میتواند
به پیغام یا بلاواسطه عرض خود را بکند سان قشون و تعلیم مواجب
و لباس قشون را شخصا خود متصدی میشود و نمیگذارد از صاحب منصبان
بهیچوجه منال وجوه و بهای رسوم و تعارف از سرباز بگیرند

هر ماه لذا اوضاع تمام اطراف مملکت با روزنامه میرسد خود
نادرشاه با جاسوسهائیکه در اطراف دارد مکاتبه مینماید علاوه
در هر ولایت و شهر یک نفر گماشته است که اسم کارش میباشند
شغل او اینست که مواظب اعمال و افعال حاکم بوده و آنچه را
ثبت کند هیچ امر مهمی بحضور این صاحب منصب نمیگذرد و نفر
روزنامه حاکم که هر ماه باید بفرستند اهم کلام هر وقت لازم بداند
روزنامه خود را علیحده بفرستد و بحاکم اطلاع نمیدهد موجب و رسم
معتبر برای این خدمت نیست فقط خدمت و مجازات بسته
بنظر نادرشاه است این تدبیر فوق العاده جمیع حکام را از تعدی بر رعیت
و خیال خیانت و شورش مانع میشود نادرشاه بسیار رحیم الطبع است
بخصوص نسبت بسربازگیریرا که با او خدمت نموده و خوب رفتار

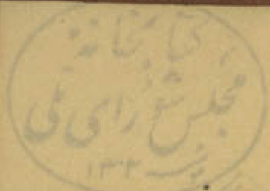
کرده‌اند با دستگاه عریق جان بکنند با وجود این بسیار سخت‌گیر
و مواظب نظم است کسی را که مرتکب خطای بزرگ شده باشد تعقیب
و آنهائی را که گناهشان کمتر است بریدن گوش مجازات میدهد.
هرگز مقصر از هر درجه و مرتبه که باشد نمی‌بخشاید و اگر بعد از آنکه بدقت
کاری را رسیدگی کرد کسی توسط کند تغیر میشود ولی قبل از ثبوت
تقصیر هر کس مأذون است رای خود را اظهار نماید وقتی در جنگ
یا با قشون در حرکت است مأکول و مشروب و خواب او شبیه
یک نفر سرباز است و تمام صاحب‌منصبان خود را بهمین طور عادت
میدهد بنیه او بطوری قوی است که اغلب دیده شده است در هوای
یخ شب در صحرا روی زمین خوابیده با یک بالاپوش خود و بجهت
و زین اسب زیر سر خود گذاشته گاهی در جنگها سرعت حرکت

دیگر

و تعجیل لازم بوده ازینجانب پیش افتاده و وقتی بدشمن حمله آورده
که لشکر ابتدا صدا او شنیده‌اند بقدریکه در سفر و قشون‌کشی خوشحال است هیچوقت
نیست از ماندن شهر بهمان قدر که رفع خستگی قشون بشود نگاه میکند
و بعد از رفع خستگی در حرکت قشون تعجیل زیاد دارد غذای او بسیار مختصر
بیشتر طول نمیکشد بعد از غذا فوراً بکار مشغول میشود کسیکه مواظب
خدمت او باشد در روز سه چهار مرتبه عوض میشوند هرگز در روز بهیچوجه
بعیش و طرب نمی‌پردازد ولی دائماً بعد از غروب آفتاب باطاق
خلوت میرود در آنجا قید کار را از خود بر میدارد و با سه چهار نفر
از ندیمان خود بغذا خوردن و صرف شراب میپردازد بیش از نه جام
استکان شراب نخورد و وقت خود را بکلمات نقلی و مزاح
میگذراند و در صحبت خلوت هر کس مأذون است یک کلمه از امور

وقتی سخن براند و در اوقات دیگر هم با ندیمها و هم صحبتهای شب نظر
بالفت و مؤانستی که دارند برخلاف همقطاران خود بطرز محرمیت
رفتار نمایند هر نفر از ندیمهای شب او در این باب خطا کرده
و در مجلس عمومی با او بطور نصیحت حرف زدند فورا حکم کرد آنها را
بقتل رسانیدند و گفت ابلهان سفیه فرق ما بین نادرشاه
و نادرقلی را نفهمند قاطب زندگی میکنند با یک نکته در صحبت خلوت
با او خوش می‌آیند در بیرون حد ادب و تعظیم را از دست نباید
زیاده از حد و اندازه خود پا نکشند ولی در خارج خلوت حق ملاحظه
نبیند و حرف آنها مسموع‌تر از شاه را قران آنها نیست نادرشاه
در سنه ۱۷۳۶ مطابق سنه ۱۱۵۰ هجری زنده بود و بخواهش بعضی بنجواره
صفوی اخلاص می‌ورزیدند و چندی بعد از آنکه شاه طهماسب

گرفتار



گرفتار شد نادرشاه التماس میکرد که او را بدار السلطنت بر فراه
کند و میگفت یقین دارم که پادشاه تلافی خواهد کرد و تو را تا عمر
داری سر در قشون خواهی بود نادرشاه از او پرسید که وقتی
آنچه میگوئی معتقدی جواب داد که معتقدم نادرشاه خندید و گفت
اگر منهم پسر شاه بودم شاید همین خیال را میکردم ولی خواهش دارم
در امور دولت مداخله نکنید و بخود زحمت ندهید زن او عمه
شاه طهماسب و خواهر کوچک شاه سلطان حسین بود و شنیدم که دختر
از او دختر نداشت چند طفل در صغیره و هم پسر از زن شاه در سواق
تمام قبل از اشتهار گرفته بود داشت پسر بزرگ او رضاقلی میرزا
است و نجابه است از طفولیت میان قشون بزرگ شده و از
زبازی بتدریج بمرتبه رسیده و در وقت قشون کشی نادرشاه

هندوستان نایب السلطنه ایران شد پسر حرم او نصرالله میرزا است و
کمیاب است و اینها حاکم مشهد و والی خراسان است ولی یک نفر
بیگلربیگی دارد که امور بعهده او است پسر بزرگ او وقتی که نایب ایالت از
بود فقط بمواجب ناچیزی گذران میکرد بسیار ناخوش هم رسید
پس از مواجب آن منصب با و نمیدادند و نادرشاه بیشتر از سایر
صاحب منصبان با و اعتنا نمیکرد و اجازه نمیداد که با آنها نشست
و برخواست کند و با و فهمانده بود که اگر تقصیری از و سر زند
یا از تکلیف خود غفلت نماید بغضب دیگران برو سیاست جاری
خواهد شد هر قدر رضا قلیمیرزا بهتر از عهده خدمت بر آید
او را ترقی داده سهل است رحمت پدری نسبت با و افزود
من خود او را ندیده ام ولی اشخاصی که او را میشناسند اعتقاد شان

اینا

بر اینست که بقدر پدرش نادرشاه در عالم مشهور خواهد شد چراکه کرارا
در جنگها شجاعت و تدبیر ظاهر ساخته و در زمان بودن نادرشاه
در هند و در سایر امور نیز کفایت بی اندازه از و بروز نمود از قرار اطلاعات
شخصی که از ایران بهند رسیده با کمال مهارت تمام امور مملکت را از
پیش برد و تمام جهت پدر مملکت را در آرام و در جنگ نگاه داشت
در میان صفات بی نظیر نادرشاه حافظه او خالی از غرابت نیست
کمتر چیزی است که کرده و گفته باشد بخاطر نیاورد تمام صاحب منصبان
عساکر بیشمار خود را باسم میخوانند و تمام سربازهای خود را که مدتها است
خدمت کرده اند میشناسد و اگر یکجا جنگی یا تنبیهی کرده باشد
بخاطر می آورد یک بار یه نفر منشی تقریر میکند که بنویسند و در همان وقت
در سایر امور حکم میکند همه را با ترتیب و بلا تأمل ادا مینماید شنیده ام

در وقت جنگ هزار عجیب است باور نمیتوان کرد که بچه زهی غالب
و مغلوب را تشخیص میدهد و بچه اهتمام بقشون خود مدد میرساند
اگر یکی از صاحب منصبان بزرگ او قبل از غلبه دشمن از میدان در رود
تا در شاه شخصه رو باو میرود و او را با تبرزینی که در دست دارد
بقتل میرساند و فرمان را بصاحب منصب بعد از او میدهد در تمام جنگهای
و زد و خوردهای شقرق و محاصرات اگرچه بچه در جلو قشون است
زخم و جراحتی باو نرسیده و حال آنکه چند اسب زیر او کشته شده
و گلوله ها بخفتان او خورده است میتوانم خیلی چیزهای عجیب که از این مرد
بزرگ دیده و شنیده ام نقل کنم کارهائیکه تا حال از او سر زده
برای عالم دلیل است قوی که نظیر او در دهور سابقه کمتر دیده
شده درصورتیکه با نداشتن پول و آدم چنان آثار رغبت از او ظاهر شده

با این خزانه

با این خزانه وسیع که حالا بدست آورده چه کارها باید از او منتظر بود
احتمال دارد سالهای دیگر زنده بماند و در نتیجه است اگر بمقاصد خود
چنانچه ها تا آخر بعه نائل شود معلوم است چنان شخص عالی همت
و شجاع بچه اندازه در معارج بزرگی و عظمت اوج خواهد گرفت

در ساعت سیم از شب چهارشنبه شانزدهم شهر رجب
المرجب مطابق تنگوز ئیل ۱۳۰۸ الهجری
در کمال تعجیل تحریر شد والله اعلم
فخر الدین الشریف الحسینی
الرازی

[illegible]



